

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره استاندارد بین‌المللی: ۰۶۴۳-۲۲۵۲



ایران‌شناسی

(علمی - پژوهشی)

(مجله سابق دانشکده ادبیات و علوم انسانی)

سال ۱، شماره ۱، پائیز و زمستان ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

مدیر مسئول: دکتر حسن طلائی (استاد دانشگاه تهران)

سر دبیر: دکتر غلامحسین کریمی دوستان (استاد دانشگاه تهران)

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران

هیأت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا)

دکتر مظفر بختیار	(دانشیار دانشگاه تهران)
دکتر محمد حسین پایلی یزدی	(استاد دانشگاه تربیت مدرس)
دکتر محمود جعفری دهقی	(دانشیار دانشگاه تهران)
دکتر جلال‌الدین رفیع فر	(استاد دانشگاه تهران)
دکتر احمد صالحی کاخکی	(استادیار دانشگاه هنر اصفهان)
دکتر منصور صفت گل	(استاد دانشگاه تهران)
دکتر فیلیپ جی کرین بروک	(استاد دانشگاه گوتینگن، آلمان)
دکتر میر جلال‌الدین کزازی	(استاد دانشگاه علامه طباطبائی)
دکتر سید حسین نصر	(استاد دانشگاه جورج واشنگتن، آمریکا)
دکتر کمال‌الدین نیکنامی	(استاد دانشگاه تهران)

کارشناس اجرایی: منیژه چناری

نشانی نشریه: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه ایران‌شناسی

تلفن و نمابر: ۰۲۱-۶۶۹۷۸۸۸۵

پست الکترونیکی: jiranic@ut.ac.ir

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

نشریه پژوهشهای ایران‌شناسی بر اساس نامه شماره ۱۰۰۱۵۹ مورخ ۹۰/۶/۱۵ کمیسیون محترم نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری موفق به کسب درجه علمی - پژوهشی شده است.

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

دوفصلنامه پژوهشهای ایرانشناسی

دوفصلنامه پژوهشهای ایرانشناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، نشریه‌ای علمی - پژوهشی است که در سال، حداکثر در چهار شماره منتشر میشود.

ویژگیهای کلی مقاله مورد پذیرش:

مقاله باید نتیجه تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری منتشر نشده باشد. پذیرش مقاله برای چاپ، با هیئت تحریریه مجله است و بعد از داوری، صلاحیت طبع آن اعلام خواهد شد.

صحت نوشته‌ها با خود نویسنده (یا نویسندگان) است. مقاله باید بر یک روی صفحه کاغذ استاندارد (۲۱×۳۰ سانتی‌متر) و با اندازه ۱۳ و قلم نازنین با فرمت word و تنظیم حواشی مطابق با نمونه، تهیه و ارسال شود. برای ارسال مقاله امکان استفاده از پست الکترونیکی (E-mail) به آدرس jiranic@ut.ac.ir نیز فراهم است.

صفحه اول باید شامل نام و نشانی کامل و شماره تلفن نویسنده و محل خدمت و مرتبه علمی وی باشد. در صورتی که مقاله، برگرفته از پایان نامه نویسنده باشد، ذکر نام استادان راهنما و مشاور و داور، ضروری است.

متن مقاله باید به ترتیب، شامل «عنوان»، «چکیده»، «سه تا پنج واژه کلیدی از متن مقاله»، «مقدمه»، «روش بررسی»، «بحث و نتیجه‌گیری و تشکر»، «فهرست منابع طبق راهنمای شیوه ارجاع» و «چکیده انگلیسی» باشد.

چکیده انگلیسی عیناً ترجمه همان چکیده فارسی است. جدولها، تصاویر و نمودارها با ذکر عنوان در بالای آن و توضیحات و ذکر منبع در زیر، آورده شود. مقاله نباید از ۲۰ صفحه (۲۴ سطر) نشریه بیشتر باشد.

ویژگیهای جزئی مقاله مورد پذیرش:

در تهیه مقاله، رعایت جزئیات زیر ضروری است:
- «عنوان» شامل موضوع مقاله، نام و نام‌خانوادگی نویسنده و مرتبه علمی و دانشگاه محل تدریس و تحصیل وی است؛ عنوان مقاله، باید گویا و بیانگر محتوای نوشتار باشد.

- «چکیده» شرح مختصر اما جامعی از مسائل محتوایی و نوشتاری و شامل بیان مسئله، هدف، ماهیت پژوهش، نکته‌های مهم، و نتیجه بحث است. لازم به ذکر است چکیده مقاله نباید از صد و پنجاه واژه (ده سطر) بیشتر باشد.

- «واژه‌های کلیدی» شامل سه تا پنج واژه تخصصی که بسامد و اهمیت آن در متن مقاله بیش از سایر واژه‌هاست.

- «مقدمه» شامل طرح مسأله اصلی مورد پژوهش و هدف پژوهشگر از بررسی و انتشار آن است؛ در این بخش در صورت امکان باید به اجمال، سوابق پژوهشی در حیطه مسأله مورد نظر، مطرح شود.

- «روش بررسی» شامل ذکر بسیار مختصر روش نویسنده در پژوهش و ذکر نوآوری‌های وی در این زمینه است.

- «نتیجه» شامل متن اصلی مقاله و بحث و نتیجه‌گیری با روش منطقی و مفید و روشن‌گر مسئله مورد پژوهش است و میتواند با جدول، تصویر، و نمودار و... همراه باشد.

شیوه ارجاع به منابع و پژوهشها:

ارجاعات مندرج در مقاله، مستند و مبتنی بر منابع خواهد بود و کوشش میشود از معتبرترین منابع استفاده شود.

هرگاه از مراجعی، چند چاپ موجود باشد، استفاده از چاپ انتقادی، اولی و مرجح است. در مورد آثار مفقود و نیز منسوب، به منابعی که از آنها یاد کرده و یا توضیحی داده‌اند، ارجاع داده میشود.

ارجاع داخل متن مقاله: نام اشهر (خانوادگی) مؤلف: [نام کوچک مؤلف، در صورت اشتراک نام اشهر وی با نام اشهر نویسندگان دیگر مراجع که در مقاله از آن استفاده شده؛ عنوان کتاب یا مقاله مورد استفاده، در صورت تعدد منابع مورد استفاده مؤلف، جلد، صفحه (یا صفحات) منبع.

ارجاع پایانی متن مقاله (منابع و پژوهشها):

ارجاع به کتاب:

- نام اشهر (نام خانوادگی) مؤلف، نام کوچک مؤلف، نام کتاب [نام و نام اشهر (خانوادگی) مترجم یا مصحح و...] نوبت چاپ، نام نشر، محل نشر، تاریخ نشر.

ارجاع به نسخه‌های خطی و اسناد تاریخی (نیز نسخه‌های عکسی و میکروفیلم):

- نام اشهر (نام خانوادگی) مؤلف، نام کوچک مؤلف، نام کتاب یا رساله خطی (یا نسخه عکسی)، شماره نسخه، محل نگهداری. (در ارجاع به اسناد تاریخی، عنوان سند، شماره طبقه‌بندی و دسترسی،

نام آرشیو، و برای میکروفیلمها افزون بر مشخصات کامل کتاب، ذکر شماره میکروفیلم و محل نگهداری، ضروری است).

ارجاع به مقالات دانشنامه‌ها (دایرة المعارفها)، فصلنامه‌ها، مجلات و نشریه‌های دیگر:

- نام اشهر (خانوادگی) مؤلف، نام کوچک مؤلف، عنوان مقاله مورد استفاده در داخل گیومه [نام و نام اشهر (خانوادگی) مترجم] عنوان اصلی دانشنامه، فصلنامه، مجله و... مورد استفاده و شماره و دوره انتشار آن، نام ناشر، محل نشر، تاریخ نشر.

نکات دیگر در باب ارجاع به منابع:

- پس از بیان هر مطلب، ارجاع آن در داخل متن در پرانتز ذکر خواهد شد.
- شماره جلد و صفحه منابع فارسی از راست به چپ نوشته میشود؛ مثلاً (زرین کوب، ج ۲، ص ۲۵)
- شماره جلد و صفحه منابع لاتین از چپ به راست و با ارقام لاتین می‌آید؛ مثلاً (Browne, v. 3, p. 50).
- اسامی لاتین و دیگر نامهایی که تلفظ آنها دشوار باشد با حروف لاتین بصورت آوانگاری در مقابل آن و در داخل پرانتز ذکر میشود.
- منابع مقاله بصورت الفبایی و براساس نام مؤلف تنظیم میشود؛ منابعی که در پایان مقاله ذکر میشود، همان منابعی است که در داخل متن استفاده شده، از این رو اگر منابعی تنها در پایان مقاله ذکر شود، اما در داخل متن بدان ارجاع داده نشده باشد، از منابع پایانی حذف خواهد شد.
- در صورتی که مؤلف منبع اثر، معلوم نباشد، نام اثر جایگزین نام مؤلف میشود.
- عنوان کتابها و مقاله‌ها در منابع پایان مقاله بطور کامل ذکر خواهد شد.
- منابع غیرفارسی، پس از منابع فارسی و به ترتیب، عربی، انگلیسی، فرانسوی و... آورده شود.
- هر توضیح دیگری غیر از ارجاع به منابع مورد استفاده، در پی‌نوشت، ذکر شود.

- علائم اختصاری:

ج: جلد	ب: بیت
ه.ش: هجری شمسی	ص: صفحه
ه.ق: هجری قمری	صص: صفحات
متو: متولد	ق. م: قبل از میلاد
فو: متوفی	م: میلادی
همان: منبع پیشین	ش: شماره
همانجا: منبع پیشین؛ همان جلد و همان صفحه د: دوره	

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

- ۱- آرمانشهر حکیم طوس در شاهنامه ۱
دکتر محمود جعفری دهقی
- ۲ - پیشینه تحولات و دگردیسی فرهنگی آثار مکتوب پیش از اسلام ۱۳
دکتر حمیرا زمردی
- ۳- جایگاه ایالت‌های شرقی در شاهنشاهی هخامنشی ۲۳
دکتر بهمن فیروزمندی ، علی بهادری
- ۴- تأثیر سیاست در تدوین و گسترش مزدک‌نامه‌ها ۴۳
دکتر عباس زارعی مهرورز ، دکتر نورالدین نعمتی
- ۵ - محوطه‌های عصر سنگ دشت ایذه: شناسایی و تحلیل مکانی ۵۷
دکتر کمال الدین نیکنامی ، مژگان جابز
- ۶- نخستین موج مهاجرت جنوب به شمال در خلیج فارس و نواحی مجاور آن ۸۱
دکتر محمد باقر وثوقی
۷. روند شکل‌گیری مسئله جزایر سه‌گانه ۹۵
دکتر حسن زندیه ، محمود عرب اسماعیلی ، سلمان قاسمیان

آرمانشهر حکیم طوس در شاهنامه

(۱-۱۲)

دکتر محمود جعفری دهقی

دانشیار گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تهران^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۲/۱۰

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۱۲/۲۲

چکیده

به نظر میرسد که ویژگیهای شهرهای آرمانی از یک سو در کهن‌ترین اسطوره‌های ایرانی و از سوی دیگر در شاهنامه حکیم طوس مندرج است. ظاهراً بن‌مایه و الگوی شهر آرمانی، یکی و جمکرد است که کهن‌ترین نمونه از اینگونه شهرها است و بنابر روایت وندیداد، به دست جمشید بنا شد تا نمونه‌ای از موجودات اهورایی در آن نگهداری شود. یکی از ویژگیهای این ور یا بارو، جاودانگی آن است و افزون بر این، در آن، نشانی از سرما، گرما، تاریکی، بیماری و مرگ دیده نمی‌شود. نمونه‌ای دیگر از این دست، بنایی است که بر پایه مهریشت، ایزد مهر بر فراز کوه اساطیری هرا (البرز) برپا کرده است که در آن نیز از شب، تاریکی، سرما، گرما، بیماری و مرگ اثری نیست.

به نظر نگارنده، حکیم طوس با ارائه کنگ دژ به عنوان نمونه‌ای آسمانی از این جاودان شهر آرمانی به کهن‌الگوهای آن نیز نظر داشته است. از این روی، آن را چنین توصیف میکند که:

الف. شهری فراخ است با باغها و بناهای زیبا.

ب. هوای آن معتدل است و در آن از گرما و سرما خبری نیست.

ج. آب آن گواراست و در آن نشانی از بیماری و مرگ نیست.

هدف از نگارش این مقاله مقایسه کنگ دژ به عنوان جاودان شهر شاهنامه با نمونه‌های اساطیری آن در متون باستانی است، تا بدین وسیله پرتوی بر خواستگاه اندیشه‌های حکیم طوس افکنده شود.

واژه‌های کلیدی: آرمانشهر، کنگدز، سیاوشگرد، ور جمکرد، ایزد مهر، سروش

۱. پست الکترونیک نویسنده مسئول: mdehaghi@ut.ac.ir

مقدمه

اشاره‌هایی به شهرهای آرمانی از یک سو در کهن‌ترین اسطوره‌های ایرانی و از سوی دیگر در شاهنامه حکیم طوس مندرج است. بررسی اندیشه و جهان بینی ایرانیان نشان می‌دهد که تصور و الگوی آرمانشهر از دیرباز ذهن ایرانیان را به خود معطوف داشته است. ظاهراً نمونه‌عالی ایران‌شهر در عالم علوی و جهان مینوی ترسیم شده بود و آنچه در جهان مادی یا گیتیگ بنا شده برگرفته از الگوی اصلی آن در جهان مینوی بوده است. نمونه‌های آرمانشهر شاهنامه را میتوان با شهرهای آرمانی مندرج در متون کهنتر نظیر خدای‌نامه‌ها و متون پهلوی و اوستا مقایسه نمود. به نظر نگارنده آنچه به عنوان آرمانشهر در شاهنامه فردوسی ترسیم شده میتواند برگرفته از همان کهن الگوی باستانی باشد.

الف. کنگدز^۲

کنگدز شهری آسمانی بود که در پایان جهان کیخسرو آن را بر زمین فرو می‌آورد و بر روی سیاوشگرد قرار میدهد (نک. بهار، شاهنامه شناسی، ۲۶۱). تصویر این شهر آرمانی با عنوان کنگ دژ در داستان سیاوش ترسیم شده است. در این داستان شهر سیاوشکرد به وسیله سیاوش پس از ازدواج او با فرنگیس، دختر افراسیاب بنا می‌شود. الگوی این شهر آرمانی کنگدز است که شاعر توصیف آن را اینگونه آغاز می‌کند:

زمن بشنو از کنگدژ داستان بدین داستان باش همداستان
که چون کنگ دژ در جهان جای نیست بدان سان زمینی دلارای نیست
(فردوسی، ۱۳۷۶: جلد ۳ بیت ۱۶۲۲)

وی نقل میکند که کنگدز را سیاوش بنا کرد.

که آن را سیاوش برآورده بود بسی اندرو رنجه‌ها برده بود
(همانجا، بیت ۱۶۲۴)

داستان سیاوش^۳ را افزون بر فردوسی مؤلف بندهش نیز در فصلی با عنوان «گزندی که

هزاره هزاره به ایران‌شهر آمد» شرح داده است:

did frāsyāb kōxšīd ud kay-syāwaxš ō kārezār āmad. pad
wihānag ī sūdāweh ī zan ī kay-us sudāwag būd. syāwaxš abāz ō
ērān-šahr nē šud ud pad ēd ī frāsyāb ciyōn-iš padīš zinhār padīrift

۲. اوستا: kaṇha، پهلوی: kang diz.

۳. سیاوش [پهلوی: siyāwaxš، اوستا: syāvaršan] «دارنده اسب سیاه یا قهوه‌ای». بهار آیین سیاوش را به عنوان ایزدی نباتی به آیین تموز و ایشتربابی و آئینهای کهنتر سومری نسبت می‌دهد و معنای نام اوستایی او را مبنی بر «مرد سیاه» یا «سیه چرده» مرتبط به رنگ سیاهی میدانند که در مراسم مربوط به او به چهره می‌مالیدند (نک. بهار ۱۹۴).

estād ō kay-us nē āmad bē xwad ō turkeštān šud ud duxt-ē(w) ī
frāsyāb pad zanīh kard ud kay-husraw aziš zād.

«دگر بار افراسیاب کوشید؛ کی سیاوش به کارزار آمد. به بهانه سودابه که زن کاوس سودابه بود، سیاوش باز ایرانشهر نشد. بدان روی که افراسیاب او را زینهار [داد و او] پذیرفت. [سیاوش] به سوی کاوس نیامد بلکه خود به ترکستان شد. دخت افراسیاب را به زنی گرفت. کیخسرو از او زاده شد. سیاوش را آن جای کشتند» (فرنیغ دادگی، ۱۳۷۴: ۲۱۱). سپس شاعر نشانی کنگدز را اینگونه بیان می‌دارد که کنگدز در میان کوهی واقع است:

به یک ماه زان روی دریای چین	که بی نام بود آن زمان و زمین
بیابان بیاید چو دریا گذشت	بینی یکی پهن بی آب دشت
کزین بگذری بینی آباد شهر	کز آن شهرها بر توان داشت بهر
از آن پس یکی کوه بینی بلند	که بالای او برتر از چون و چند
مر این کوه را کنگ دژ در میان	بدان کت ز دانش نیاید زیان
چو فرسنگ صد گرد بر گرد کوه	ز بالای او چشم گردد ستوه

(فردوسی، ۱۳۷۶: جلد ۳، بیت ۱۶۳۰-۱۶۲۴)

کنگدز در جایگاهی امن و بدور از دسترس دشمنان واقع است.

ز هر سو که پویی بدو راه نیست	همه گرد بر گرد او در یکیست
بدین کوه بینی دو فرسنگ تنگ	ازین روی و زان روی دیوار سنگ
بدین چند فرسنگ اگر پنج مرد	بباشد به راه از پی کارکرد
نیابد بر ایشان گذر صد هزار	ز ره دار و برگستوان و سوار

(همان: جلد ۳، بیت ۱۶۳۴-۱۶۳۱)

آنگاه به توصیف ویژگیهای این شهر آرمانی میپردازد: شهری فراخ با باغها و گلستانها. کاخها و ایوانها، با جویهای آب و همه رنگها و زیباییها.

چو زین بگذری شهر بینی فراخ	همه گلشن و باغ و ایوان و کاخ
همه شهر گرمابه و رود و جوی	به هر برزنی آتش و رنگ و بوی
همه کوه نخجیر و آهو به دشت	چو این شهر بینی شاید گذشت
تذروان و طاوس و کبک دری	بیابی چو از کوهها بگذری

(همان: جلد ۳، بیت ۱۶۳۸-۱۶۳۵)

ویژگی‌های شهر آرمانی شاهنامه را میتوان با ورمشید مقایسه نمود. توصیف این شهر در شاهنامه نمایانگر شهری آرمانی و مطلوب در اندیشه حکیم طوس است.

همه جای شادی و آرام و خورد یکی بوستان بهشت است و بس همیشه بر و بوم او چون بهار بود گر بپیمایدش پارسی که از رفتنش مرد گردد ستوه کزان خوبتر جایها کس ندید کش ایوانها سر به کیوان بود (همان: جلد ۳، بیت ۱۶۴۵-۱۶۳۹)	نه گرماش گرم و نه سرماش سرد نبینی بدان شهر بیمار کس همه آبها روشن و خوشگوار درازی و پهناش سی بار سی یک و نیم فرسنگ بالای کوه وزان روی هامونی آید پدید همه گلشن و باغ و ایوان بود
--	---

بدین ترتیب، سیاوش کنگدز، این شهر آرمانی را برمی‌گزیند و سیاوشگرد را بر اساس و الگوی آن بنا می‌کند.

مر آن را ز ایران همی برگزید فزونی یکی نیز دیوار کرد وزان جوهری کش ندانیم نام همان سی و پنج است پهنای اوی تو گویی ز گیرنده گیرند خشم بباید ترا دیدن آن ناگزیر همه گرد بر گرد خاکش مفاک هم از بر شدن مرد گردد ستوه (همان: جلد ۳، بیت ۱۶۵۱-۱۶۴۶)	بشد پور کاوس و آنجای دید تن خویش را نامبردار کرد ز سنگ و ز گچ بود و چندی رخام دو صد رش فزونست بالای اوی که آن را کسی تا نبیند به چشم نیاید برو منجنیق و نه تیر ز تیغش دو فرسنگ تا بوم خاک نبیند زن دیده بر تیغ کوه
--	---

شاعر در فرجام از بانی واقعی آرمانشهر یاد میکند و خداوند را از این شهر شگفت‌انگیز آفرین می‌کند.

ابا آشکارا نهان آفرید برو بر همه کار دشوار خوار جز او را مدان آشکار و نهان به یارانش بر هر یکی همچنین (همان: جلد ۳، بیت ۱۶۵۷-۱۶۵۵)	بدان آفرین کان چنان آفرید نبایست یار و نه آموزگار جز او را مخوان کردگار جهان به پیغمبرش بر کنیم آفرین
---	--

اما کنگ دز در متون کهنتر پهلوی نیز توصیف شده است. بنابر بندهش کنگدز جایگاه بیمرگان و جاودانان است (فرنغ دادگی، ۱۳۷۸: ۱۲۸-۱۲۷).

بنابر متن پهلوی زند و همن یسن در اواخر هزاره زردشت، پشوتن^۴ پسر گشتاسب کیانی برای نجات بخشی همراه با یکصد و پنجاه مرد پارسا از کنگدز به ایرانشهر می‌آید. در واقع دادار اورمزد دو ایزد نریوسنگ و سروش پرهیزگار را به کنگدز میفرستد تا پشوتن را از فرمان او آگاه سازند. آنها به کنگدز می‌روند و بانگ میکنند که «ای پشوتن بامی به سرزمینهای ایرانی که من آفریده‌ام فراز شو و باز فرمانروایی دین را بیارای!» (زند و همن یسن، فصل هفتم، بند ۱۸).

بنابر متن روایت پهلوی کنگ دژ به دست سیاوش به گونه‌ای متحرک و برای اداره جهان ساخته شد. کیخسرو آن را به زمین آورد و در توران، در ناحیه خراسان، آنجا که سیاوشگرد است قرار داد (روایت پهلوی، فصل ۴۹). بدین ترتیب، می‌توان دریافت که کنگدز الگوی آرمانی و آسمانی سیاوشگرد است. توصیف کنگدز در روایات پهلوی بدین گونه است که:

«دیوار نخستین آن سنگی، دومین پولادین، سومین آبگینه‌ای، چهارمین سیمین، پنجمین زرین، ششمین کهربایی و هفتمین یاقوتی است. کوشک آن سیمین و دندانه آن زرین است. چهارده کوه و هفت رود قابل کشتیرانی و هفت مرغ در آن است که میتوانند با قدرت از آن پاسداری کنند. آن را پانزده در است که بلندی هریک بیش از بلندی پنجاه مرد است. بلندی خود کنگ چندان است که اگر مردی جنگی تیری رها کند، باشد که به سر (آن) برسد، باشد که نرسد. از دری تا دری هفتصد فرسنگ است و یاقوت، زر، سیم و دیگر گوهرها و خواسته نیک در آن بسیا فراوان است... پشوتن، بی‌هوش، بی‌مرگ، بی‌پیری، تباه‌نشده و فاسد‌نشده آنجا فرمانروا و اداره کننده است... آفت کم است... همه مردم دین‌بردار و پرهیزکارند... زمانی که پشوتن آید یکصد و پنجاه مرد با او باشند و دشمن را از ایرانشهر باز دارند (روایت پهلوی: ۴۵-۶۵).

نظیر همین عبارات درباره کنگدز در فصل هفتم از متن یادگار جاماسبی نیز آمده است.

«۱- گشتاسب شاه پرسید که: مردمانی که در کنگدز زندگی میکنند، و آنها که در ور جمکرد هستند، و نیز آنها که در ایرانویج زندگی میکنند، قانون و دین و روش زندگی و خوراک آنها چگونه است؟ ... ۲- جاماسب بیدخش گفت: کنگدز را سیاوش بامی بر سر دیوان ساخت و راه پیرامون آن هفتصد فرسنگ است. ۳- هفت دیوار دارد: نخست آهنین، دومی رویین، سومی فولادین، چهارمی برنجین، پنجمی لاجوردین، ششمی سیمین و

هفتمی زرین. کوشک‌های آن سیمین است... آنجا همیشه بهار است و آبادی... سرما و گرما ندارد و دیگر پتیاره (آنجا) کم می‌ماند. (یادگار جاماسبی، فصل ۷).
مینوی خرد نیز جایگاه کنگدز را چنین گزارش می‌دهد: «... در سوی مشرق نزدیک (دریاچه) سدویس گمارده شده است در مرز ایرانویج» (فصل ۶۱ بند ۱۳).

ب. ور جمکرد:

ور جمکرد (war ī jamkard) جایگاهی بود که بنابر روایت فرگرد دوم وندیداد به دست جمشید بنا گردید. بدین ترتیب که اهورامزدا انجمنی از ایزدان را در ایرانویج برپا کرد که جمشید نیز در آن شرکت داشت. سپس به وی آگاهی داد که زمستانی سخت و ویرانگر در پیش است که آفریدگان را نابود خواهد ساخت. پس برای نگهداری از آنان باید ور یا قلعه‌ای بسازد و بهترین موجودات را در آن نگهداری کند. آنگاه اهورامزدا چگونگی ساختن ور را به او آموخت. جمشید ور را ساخت و بهترین تخم گیاهان، ستوران، مردمان، سگان، پرندگان و آتشان سرخ سوزان را بدان جای برد (وندیداد، ۲۱-۱۴). بنابر متون پهلوی در پایان هزاره اوشیدر که بر اثر باران و گزندهای ملکوس دیو رخ خواهد داد و مردم و جانوران مفید نابود می‌شوند، درهای آن گشوده خواهد شد و دوباره جهان سرشار از موجودات مفید خواهد شد. بهار بر این باور است که اسطوره ور جمکرد تحت تأثیر داستان کشتی نوح شکل گرفته است (بهار، اساطیر ایران ۲۰۱).

ویژگیهای ور جمکرد فضای آن را با آرمانشهرهای ایرانی مشابه میسازد. جایگاه آن در ایرانویج است، روشنایی آن خود به خود و از درون است. آنجا با راههای آبی همواره سرسبز است با خوردنیهای از میان نرفتنی و خانه‌های بلند اشکوب با فروار (خانه‌های ایوان‌دار)، نیکوترین حیوانات، خوشبوترین گیاهان و خوردنیها جای دارند. در آرمانشهر جمکرد جایی برای بیماران و موجودات ناقص نیست. روشنی آن هرمزد آفریده است. در فرمانروایی جم همه بی‌مرگی و بی‌پیری و بی‌پتیارگی بود و کسی را گزند از سوی اهریمن نمی‌رسید (وندیداد، فرگرد دوم). همین گزارش به کوتاهی در دینکرد هفتم نیز آمده است. «... و جم در شهریاری خود انسان و حیوان را بی‌مرگ، آب را ناخشکیدنی، گیاه و خورش و خوردنیها را فاسد نشدنی ساخت. و از دین به پیداست که جهان را در خوشی چون گرودمان (= بهشت برین) کرد و به فرمان دادار به هنگام زمستان ملکوسان ور جمکرد را ساخت و آفریدگان را از نابودی پاسداری نمود» (دینکرد هفتم، فصل نخست، بند های ۲۵-۲۰). گزارشهای دیگر متون پهلوی نیز این گفته‌ها را تأیید میکنند (نک. مینوی خرد، فصل ۲۶ بندهای ۲۴ تا ۳۲؛ روایت پهلوی، فصل ۴۸ بند ۱۰ تا ۱۸؛ بندهش، صص ۱۸۸-۱۸۷).

ج. کاخ مهر بر فراز کوه هرا

به نظر می رسد که الگوی اصلی آرمانشهرهای ایرانی در جهان مینوی است که نمونه‌ای از آن نخست برای ایزدان بنا شده بود. کاخ ایزد مهر (پهلوی: *mihr* اوستا: *miəra-*) بر فراز کوه هرا (= البرز) از همین شمار است. وی از ایزدان قدرتمند و کهن هند و ایرانی است که حامی هر سه طبقات سنتی جامعه ایرانی و گسترش دهنده پیمان است. بر اساس مهر

یشت:

yahmāi maēōanəm frāōwərəsat yō daδvā ahurō mazdā upairi
harām bərəzaitīm pouru.fraorvaēsyām bāmyām yaəra nōit xšapa
nōit tēmā nōit aotō vātō nōit garēmō nōit axtiš pouru.mahrkō nōit
āhitiš daēvō.dāta naēda dunmān uzjasaiti haraiəyō paiti barəzayā
«آن آفریدگار – اهورامزدا – برای او (= مهر) کاخی بر فراز کوه بلند و درخشان با
رشته‌های بسیار - کوه هرا (= البرز) برپا کرد. آنجا که نه شب هست و نه تاریکی، نه باد
سرد و نه گرم، نه بیماری مرگ‌آور، نه آلودگی دیو آفریده، و مه از هرای بلند برنیايد» (مهر
یشت، بند ۵۰) (نک. Gersheyitch, 98-99).

yat kərənāun aməšā spənta vīspee hvarə.hazaoša fraorət fraxšni
avi manō zrazdātōit aṅguhyat haca yō vīspəm ahūm astvantəm
ādiδaiti haraiiəyāt paiti barəzaṅhat

«آرامگاهی که امشاسپندان ساختند، همه همگام با خورشید، درست باورانه، با
خشنودی درون و منش نیک، تا او بتواند از فراز کوه البرز سراسر جهان استومند را بنگرد»
(همان، بند ۵۱) (همانجا).

و در جای دیگر این یشت آمده است:

miəram vouru.gaoyaoitim... jaṇaurvāṇhəm yeṇhe zəm.fraō
maēōanəm vīδātəm astvanti aṅhvō mazat anāzō bāmīm pərəəu aipi
vouru.aštəm

«مهر فراخ چراگاه... بیدار را می ستاییم، آن که خانه‌اش به پهنای زمین در جهان
استومند برپا شده است: خانه‌ای گسترده، درخشان و آسوده‌یاب» (مهر یشت، بند ۴۴) (نک.
Gersheyitch, 94-95).

بنابر متنهای مذکور میتوان چنین پنداشت که جایگاه مهر آفریده اهورامزدا و
امشاسپندان است، و نیز با توجه به اینکه یک سوی تیغه پل چینود بر بالای کوه هرا قرار
گرفته این جایگاه در عالم مینوی و در بهشت واقع است (گرشویچ، ۲۰۴-۵) (نک.
Gersheyitch, 204-5) که شهرهای آرمانی جهان مادی بر اساس و الگوی آن بنا شده‌اند.

د. کاخ سروش برفراز البرز:

یکی دیگر از نمونه‌های مینوی آرمانشهر کاخ سروش بر فراز البرز است. سروش (پهلوی: srōš اوستا: -sraoša) از ایزدان بزرگی است که خویشکاری او نظارت بر نظم جهان و پیمانهاست. بنابر یسن ۵۷ بند ۲۱ وی بر فراز البرز کاخی دارد که دارای یکهزار ستون است. این کاخ نیز همانند کاخ مهر و ور جمکرد خود به خود و از درون روشن است. متن اوستایی این بند چنین است:

sraošəm ašīm huraoδəm vərəərajanəm frādat.gaēəəm...
yazamaide. yeŋhe nmānəm vārəərayni hazaŋrō.stūnəm vīdātəm
barəzište paiti.barəzahi haraiəyō paiti barəzayā xvāraoxšnəm
antara.naēmāt stəhrpaēsəm ništara.naēmāt

«سروش اشی خوش اندام پیروز گیتی گستر را با احترام می ستاییم... کسی که مان پیروزمندش با هزار ستون بر بلندترین بلندی، بر البرز، به استواری نهاده شده است، خود روشن از درون سوی و ستاره‌نشان از برون سوی».^۵

ه. مانش ایزدبانو آناهیتا

تصویر چنین جایگاهی در آبان یشت (بند ۱۰۱) نیز برای ایزدبانو آناهیتا آمده است (نک. کرین بروک ۸۸).^۶ خانه او در کرانه دریاچه‌ای با هزارستون بر هزار پایه جای دارد. متن اوستایی بندهای ۱۰۱ و ۱۰۲ این کاخ را اینگونه توصیف میکند:

(۱۰۱) «اوست دارنده هزار دریاچه و هزار رود، هریک به درازای چهل روز راه مرد چابک سوار. در کرانه هر یک از این دریاچه‌ها خانه‌ای خوش ساخت با یکصد پنجره درخشان و یک هزار ستون خوش تراش برپاست. خانه‌ای سترگ که بر هزار پایه جای دارد. (۱۰۲) در هر یک از خانه‌ها، بستری زیبا با بالش‌های خوشبو بر تختی گسترده است. ای زرتشت! در چنین جایی اردویسور آناهیتا از بلندای هزار بالای آدمی فرو میریزد. اوست که در بزرگی همچند همه آبهای روی زمین است و به نیرومندی روان شود».

و. مانشهای دیگر:

ور چهارگوش در دناوند که فریدون در پتسخوارگر بنا کرد.
مانشی که کاوس در البرز کرد.

۵. نک. Kreyenbroek, 48-49

۶. Kreyenbroek, 88

مانشی که جم به البرز کرد.

مانشی که افراسیاب در زیر زمین کرد.

مانشی که ضحاک در بابل کرد

بخش هفدهم بندهش گزارشی مفصل تر از برخی آرمانشهرها و مانشها ارائه میدهد که

در اساطیر ایرانی به آنها اشاره شده است. این گزارش به شرح زیر است:

abar mānīhā ī kayān kard pad xwarrah kē abdīhā ud škeftīh aziš
gōwēnd.

ēk ān ī jam kard pad harburz. ēk ān ī frēdōn kard pad
padišxwārgar pad war ī čahār-gōš dumbāwand. ēk ān ī kay-us kard
harburz. ēk ān ī dahāg kard pad bābel kē kurind-dušīd xwānēnd.
ēk ān ī syāwaxš [ī kay-usān] kard kē kang-diz xwānēnd. ēk [ān ī]
frāsyāb ī tūr ī jādūg kard azēr ī zamīg pad jādūgīh. ēk ān ī jam
kard pad pārs kē jam-kard gōwēd. ēk ān ī dahāg kard pad
šambarān ud ēk pad hindūgān. ēk ān ī pad abd-kardīh kard estēd tā
abārīg was šahr ud šahrestānīhā ud mānīhā kard hēnd kē gōkān
dagrand. jam-kard rāy gōwēd kū azēr ī zamīg pad nihuftagīh mān
sāxt ēdōn abd rōšn kē hāmīn ud zamestān nē tarwēnēd u-š az
harwisp xīrān ī pad gētīg andar.

mān ī kay-us rāy gōwēd kū ēk zarrēn būd ī-š abar nišast dō
ābgēnagēn būd ī-š aspestān ud dō pōlāwdēn būd ī-š ramag. u-š
har(w) mizag xānīg anōšag āb aziš tazēd kē zarmān tarwēnēd kū
ka zarmān mard pad ēn dar andar šawēd aburnāy ī pānzdah sālag
pad ān dar bēron āyēd ud margīh-iz be zanēd.

kang-diz rāy gōwēd kū dastōmand ud pāyōmand ud estēnīg-
rawāg ī hamēšag-wihīr pad kamāl ī dēwān būd ud kay-husraw be ō
zamīg nišast. u-š haft frasp ī ast zarrēn ud asēmēn ud pōlāwdēn ud
brijēn ud āhanēn ud ābgēnagēn ud kaskēnagēn. u-š haftsad frasang
rāstagān mayān u-š pānzdah dar padiš kē az dar ō dar pad asp ī rāh
rōz ī wahārīg pad pānzdah rōz šāyēd šudan.

mān ī frāsyāb rāy gōwēd kū azēr ī zamīg pad jādūgīh kard estēd
pad rōšnīh ī mān šab čiyōn rōz rōšn būd u-š čahār rōd andar tazīd
ēk ā bud ēk may ud ēk šīr ud ēk māst ī zadag. xwaršēd gāh ud māh
gāh pad rawišn andar ārāst estēd. hazār mard ī mayānag-bālāy mān
būd.

mān ī jam pad harburz gōhrēn būd. mān ī dahāg pad bābel
kuring hōmānāg būd.

درباره مانشهایی که کیان به فره کردند، و (آنها)

افدی و شگفتی از آن (ها سخن) گویند

یکی آن که جم کرد به البرز و یکی آن که فریدون کرد به پتشیوارگر، به ور چهارگوش، دنباوند. یکی آن که کاوس کرد به البرز و یکی آن که ضحاک کرد به بابل که (آن را) کرینددوشید خوانند. یکی آن که سیاوش کاوسان کرد، که کنگ دژ خوانند. یکی را افراسیاب تور جادوگر، (در) زیر زمین، به جادویی کرد. یکی آن که جم کرد به پارس که جمکرد خوانند. یکی آن که ضحاک کرد به سمبران و یکی به هندوستان. این آن است که به افکرداری ساخته شده است. دیگران بس شهر و شهرستان‌ها و مانشها کرده‌اند که تفصیل (آن) دراز است.

جمکرد را گویند که (جمشید) زیر زمین و به نهفتگی خانه‌ای ساخت. به شگفتی روشن است، که تابستان و زمستان (بر او) چیره نگردد. در او از همه چیزهای گیتی وجود دارد. خانه کاوس را گوید که یکی زرین بود که بدو بر می‌نشست، دوتا از آبگینه بود، که او را اسبستان بود، دو تا پولادین بود که او را رمه (بدان بود). از آن به هر مزه‌ای چشمه آب بی‌مرگ تازد که پیری را چیره گردد، زیرا هنگامی که پیرمرد بدین در اندر شود، برنای پانزده ساله بدان در بیرون آید، و مرگ را نیز از میان برد.

کنگ دژ را گوید که دارای دست و پای، افراشته درفش، همیشه گردان، بر سر دیوان بود، کیخسرو (آن را) به زمین نشاند. او را هفت دیوار است، زرین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، آبگینه‌ای و کاسگین. او را هفتصد فرسنگ راسته (در) میان است و پانزده دروازه بدو است که از دروازه تا دروازه به گردونه اسبی و روز بهاری، به پانزده روز شاید شدن.

درباره خانه افراسیاب گوید که زیر زمین به جادویی ساخته شده است. به روشنی، خانه (در) شب چون روز روشن بود. چهار رود در آن می‌تازد، یکی آب، یکی می، یکی شیر و یکی ماست زده. (بر سقف آن) گاه خورشید و گاه ماه به روشنی در آراسته است. (به بالای) یکهزار مرد میانه بالا، (بالای) خانه بود. خانه جم به البرز (از) گوهرها بود. خانه ضحاک به بابل کرنگ مانند بود.

بنابر آنچه گذشت میتوان مانشها و شهرهای آرمانی ایرانیان را در شاهنامه حکیم طوس با متون اوستا و زند و دیگر متون پهلوی مقایسه نمود.

نام شهر یا مانش آرمانی	جایگاه آن	ویژگیهای آن	متن(های) مورد اشاره
کنگدز (بهشت کنگدز)	در توران، در ناحیه خراسان، آنجا که سیاوشگرد است	شهری با باغ ها و رودها و زیباییهای شگفت انگیز، الگوی آسمانی سیاوشگرد	شاهنامه فردوسی، روایت پهلوی، زند و همن یسن، مینوی خرد
سیاوشگرد	توران، در ناحیه خراسان	شهری با باغها و رودها و زیباییهای شگفت انگیز، صورت زمینی کنگدز	شاهنامه فردوسی
کاخ مهر	کوه هرا (البرز)		مهریشت، بندهای ۴۴، ۵۰، ۵۱
کاخ سروش	البرز	با هزار ستون، خود روشن و ستاره نشان	یسن ۵۷، بند ۲۱
کاخ اناهید	در سرزمین ارزه و سوه	با هزار ستون، خود روشن و ستاره نشان	آبان یشت، بندهای ۱۰۱ و ۱۰۲
ور جمکرد	ایرانویج	بدون گرما و سرما و بیماری	وندیداد، فرگرد دوم

نتیجه

با بررسی و مقایسه شهرها، باروها و ورهای توصیف شده در اوستا و متون فارسی میانه با سروده‌های حکیم طوس در این باره می توان به این نتایج دست یافت که:

۱. از دیرباز تصویری از جهان آرمانی یا آرمانشهر در اندیشه ایرانیان نقش بسته که الگوی نخستین و اصلی آن از جهان مینوی یعنی از گرودمان یا بهشت برین است. این الگو برداری از جهان مینوی بر مبنای آفرینش دو مرحله‌ای در اساطیر ایرانی است که در مرحله نخست آفرینش مینوی و در مرحله دوم آفرینش مادی صورت گرفته است.

۲. باید توجه داشت که آرمانگرایی نه تنها در شهر و جامعه ایرانی بلکه در سایر شئون اندیشه ایرانی رواج داشته است. برای نمونه میتوان به کیخسرو به عنوان شهریار آرمانی اشاره کرد.

۳. آیا میتوان آرمانشهر شاهنامه و الگوی آسمانی آنرا خاستگاه واقعی آرمانشهر افلاطون دانست؟

منابع

- بهار، مهرداد (۱۳۸۷)، پژوهشی در اساطیر ایران، ویراسته کتایون مزداپور، چاپ هفتم، تهران .
- فرنبرگ دادگی (۱۳۸۴)، بندهشن، جلد ۱: متن انتقادی، فضل الله پاکزاد، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- فرنبرگ دادگی (۱۳۷۸)، بندهشن، تالیف فرنبرگ دادگی، ترجمه و تحقیق مهرداد بهار، تهران، انتشارات طوس.
- دینکرد هفتم (۱۳۸۹)، ترجمه و تحقیق محمد تقی راشد محصل، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- روایت پهلوی (۱۳۶۷)، ترجمه مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- زند بهمن یسن (۱۳۷۰)، تصحیح متن، آوانویسی، برگردان فارسی و یادداشتها از محمد تقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- فردوسی (۱۳۷۶)، شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش حمید سعیدیان، چاپ قطره، تهران، چاپ چهارم .
- مینوی خرد (۱۳۶۴)، ترجمه احمد تفضلی، انتشارات طوس، چاپ دوم.
- وندیداد، حصه سوم کتاب اوستا (۱۳۲۷)، سید محمد علی حسینی (داعی الاسلام)، حیدر آباد دکن.
- یادگار جاسبی (۱۳۸۸)، پایان نامه کارشناسی ارشد راضیه منجذب.
- Gersheyitch, Ilya (1959), *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge.
- Kreyenbroek, G.(1999), *Sraoša in the Zoroastrian Tradition*, Leiden.

پیشینه تحولات و دگردیسی فرهنگی آثار مکتوب پیش از اسلام (ص ۲۲ - ۱۳)

دکتر حمیرا زمردی
دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۱۲/۲۲

چکیده

ایران زمین در برهه‌های مختلف تاریخ، مورد تهاجم اقوام بیگانه بوده و آثار مکتوب ایرانی اعم از کتاب‌های دینی، علمی، تاریخی و ... بارها در معرض زوال و نابودی قرار گرفته است. اسناد متعدّد تاریخی به تاریخچه این امر اشاره داشته‌اند و نیز گواهی می‌دهند که میراث مکتوب ایرانی از طریق باز تحریر یا تالیف مجدّد و نیز ترجمه در معرض بازیافت قرار گرفته و احیاء شده‌اند و بسیاری از تألیفات و ترجمه‌های علمی، تاریخی و فرهنگی در دوره اسلامی محصول میراث فکری تمدن‌های بزرگی چون ایران و یونان است که البته میراث یونانی به دلیل تهاجم اسکندر مقدونی به ایران باستان در بردارنده معارف ایرانی نیز بوده است. در این مقاله بر آنیم تا با بررسی پیشینه تحولات فرهنگی در زمینه آثار مکتوب، مستندات تاریخی را در این خصوص مدّ نظر قرار دهیم.

واژه‌های کلیدی: تهاجم، میراث موبدان، میراث یونان، باز تحریر آثار، نهضت تألیف و ترجمه

مقدمه

تمدنهای کهن بشری از جمله ایران، روم، مصر و ... در عرصه‌های مختلف علمی، فرهنگی، دینی و ادبی از دستاوردهای پژوهشی فراوانی بهره‌مند بوده‌اند و کتابخانه‌های منحصر به فردی داشته‌اند که در گذرگاه تاریخ، به دلیل تهاجمات اقوام دیگر، فرهنگ و تمدن مکتوب آنان مورد تاخت و تاز و اِمحاء قرار گرفته است.

محو و زوال آثار مکتوب ایرانی در حمله اسکندر مقدونی

به گواهی تاریخ، اسکندر مقدونی پس از تصرف گنجینه‌های دارای هخامنشی و محو یا انتقال آن به یونان، دستور داد دیوانهای دولتی را در آتش بسوزانند (اقبال آشتیانی، ۱۳۵۷: ۱؛ صفا، ۱۳۶۹: ۳۲).

این امر در باز تحریر کتاب ارداویراف نامه چنین منعکس شده است: «چنین گویند که یک بار زردشت دینی را که پذیرفته بود در جهان رواج داد... پس گجسته (ملعون) گنامینو (اهریمن) دروند (بدکار) برای این که مردمان به این دین شک کنند گجسته اسکندر یونانی مصرنشین را گمراه کرد که با ستمگران و نبرد و بیماری به ایران شهر آمد و او فرمانروای ایران را بکشت و دربار و فرمانروایی را آشفته و ویران کرد و این دین یعنی همه اوستا و زند با آب زر بر روی پوست های آراسته گاو نوشته و در استخر پاپکان در دژ نبشت نهاده شده بود و این دشمن بدبخت، اشموغ دروند بد کردار، اسکندر یونانی مصرنشین آنها را برآورد و بسوخت و او بسیاری از دستوران و داوران و هیربدان و موبدان و دین برداران و افزارمندان (متخصصان) و دانایان ایران شهر را بکشت... و خود نابود شد و ... و گونه‌های بسیاری از کیشها و باورها و الحاد و شک و اختلاف رای در جهان به پیدایی آمد» (ارداویراف، ۱۳۷۲: ۴۰ و ۳۹). هم چنین از اشارات نامه تنسر پیداست که تهاجم اسکندر به ایران و لطمه‌ای که به دین وارد کرد می‌تواند یکی از مبناهای نابود شدن آثار دینی زرتشتی باشد: «شهنشاه (اسکندر) آتش‌ها از آتشکده‌ها بر گرفت و بکشت و نیست کرد و چنین دلیری هرگز در دین کس نکرد» (نامه تنسر: ۶۸) استاد دکتر صفا نیز در تفسیر آثار زردشتی به از میان رفتن نسک های متعدد اوستا در اثر حمله اسکندر اشاره می‌کند و اذعان می‌دارد که در پی این تهاجم، تنها قسمت کوچکی از کتاب دینکرد که در دست است باقی ماند (صفا، ۱۳۶۹: ۳۲). از قدیمی ترین مآخذ دوره اسلامی «الفهرست ابن ندیم» است که در قرن چهارم هجری نگارش یافته و در خصوص کتاب‌سوزی اسکندر مقدونی چنین گزارشی به دست می‌دهد:

«اسکندر پادشاه یونانیان برای هجوم به ایران... مدائن را ویران... کاخها را خراب کرده... و از آنچه در دیوانها و خزینه‌های اصطخر بود رونوشتی برداشته و به زبان رومی و قبطی

برگردانید و پس از آن که از نسخه برداریهای مورد نیازش فراغت یافت آنچه به خط فارسی کشتج بود به آتش انداخته و خواسته‌های خود را از علم نجوم، طب و طبائع و گنجینه‌ها و... را به مصر روانه داشت» (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۴۳۶). هم چنین میگوید که پادشاهان ایران که از پیروزی اسکندر پیشاپیش مطلع بوده‌اند قبلاً از تعالیم زرتشتی نسخه برداریهایی کرده و به هند و چین فرستاده بودند. از این رو کتاب‌ها و آثاری به دلیل اقدام آن‌ها در هندو چین باقی ماند. سپس تاکید میکند: «زیرا پیامبرشان زردشت و جاماسب... گفته بودند که پیروزی با وی خواهد بود و او تا آن‌جا که بتواند از علوم و کتاب‌ها ربوده و به شهر خود روانه خواهد کرد». از سوی دیگر سوزاندن و پراکندن دانشهای نگاشته شده، سنگ‌نوشته‌ها و کنده‌کاریهای ایرانی را از اقدامات اسکندر برمیشمارد (همان: ۴۳۷، ۴۳۶ و ۳۰۰). هم چنین از دیگر مآخذ قدیمی دوره اسلامی آثار الباقیه ابوریحان بیرونی است که بر مبنای آن میبینیم: «اوستا در خزانه دارا ابن دارا پادشاه ایران نسخه‌ای طلاکاری شده بود که در دوازده جلد گاو نوشته شده بود و چون اسکندر آتشکده فارس را ویران کرد این نسخه را نیز بسوزانید و هیربدان را از دم شمشیر گذرانید و از آن وقت اوستا معدوم شد و سه خمس آن بکلی از بین رفت و در اصل سی نسک بود و باقیمانده آن اکنون در دست زردشتیان است» (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۰۲ و ۳۰۱).

چنان که گذشت انتقال دانش ایرانی به زبان رومی و قبطی (مصری) پس از حمله اسکندر و نسخه برداری از مکتوبات ایرانی به زبان یونانی و سوزاندن نسخه‌های اصل گنجینه‌های داریوش (زیدان، ۱۳۵۶: ۵۴۶) از مندرجات حافظه تاریخی است. و این نکته‌ای است که عبدالرحمان ابن خلدون (م. ۸۸۰) دانشمند بزرگ مسلمان نیز بر آن صحه می‌گذارد. او علاوه بر آن که بیشتر دانشمندان و مؤلفان دوره اسلامی را از عجمان (ایرانیان) بر می‌شمارد، تاکید می‌ورزد که «دانش و آیین‌های پیشینیان به نوعی مختص یونان (میراث ارسطویی) و ایران (میراث موبدان) است» (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۱۵۰-۱۱۴۸). هم چنین به گفته ابن خلدون «ایران مرکز کتب علوم عقلی بوده و آثار فراوان آن حتی به یونان نیز گسترش یافته است» (همان، ج ۲، ۲۰۱) ناگفته پیداست که دانش یونانیان پس از حمله اسکندر به ایران، واجد بهره‌های فراوانی از علم و آثار ایرانی بوده است. و همین امر سر حلقه باز تحریر شدن میراث ایرانی و نیز یونانی در دوره تألیف و ترجمه است که در ادامه مقاله بدان خواهیم پرداخت.

نقش موبدان زرتشتی و ایرانیان در حفظ میراث فرهنگی ایران

باید خاطر نشان ساخت که علاوه بر انتقال دانش ایرانی به زبانهای رومی و مصری و هم چنین به زبان عربی (در دوره تألیف و ترجمه) نکته حائز اهمیت در حفظ یا تداوم دانش و فرهنگ ایرانی، توسط موبدان زرتشتی و ایرانیانی است که در جهت انتقال میراث فرهنگی ایرانی کوشش کرده‌اند.

از جمله این موارد، کوشش شاهان ایرانی در انتقال آثار زرتشتی به هندوچین است که ابن ندیم از آن یاد می‌کند و نیز مواردی که تاریخ بدان اشاره دارد. سهیل محسن افغان که خود از اعراب بوده و نسب جدّ مادریش به ایرانیان میرسد، میگوید: «پس از حمله اسکندر برخی از این کتب توسط عده‌ای از ایرانیان نگه داری می‌شده و یکی از آنان با فرار کردن به جزایر دوردست توانست از دست اسکندر جان سالم به در ببرد و پس از مرگ اسکندر بخشی از این آثار به رشته تحریر درآمد و بخشی نیز در دوره اسلامی از زبان اوستایی به فارسی دری یا عربی ترجمه شد». هم چنین او به نسخه‌ای از این آثار اشاره میکند که در شهر سیواس به سال ۶۵۸ ه.ق. استنساخ شده است (افغان، ۱۳۸۶: ۱۳۷ و ۱۳۶). هم چنین سخن ابن ندیم در خصوص وسواس ایرانیان نسبت به محفوظ نگه داشتن آثار مکتوب ایرانی و حفظ آن از گزند، گویای تمدن کتاب داری و دانش دوستی ایرانیان بوده است: «پادشاهان ایران به اندازه‌ای به نگهداری علوم و باقی ماندن آن بر روی زمین علاقه‌مندی داشتند که برای محفوظ ماندن آن از گزندها و آسیب زمانه و آفات زمینی و آسمانی، گنجینه کتاب‌ها را از سخت‌ترین و محکم‌ترین چیزی برگزیدند که تاب مقاومت با هرگونه پیش‌آمدی را داشته باشد و عفونت و پوسیدگی کمتری به آن راه یابد و آن پوست درخت خدنگ بود که به آن توز گویند». حتی هندیان و چینیان و سایر ملل را در این امر پیرو و مقلد ایرانیان میدانند. و بهترین شهری که آب و هوا و استحکامش مناسب نگهداری آثار مکتوب و علمی باشد که به خط فارسی باستان نوشته شده است را منطقه‌ای میداند که در محله سارویه جی (در اصفهان) بوده است (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۴۳۹ و ۴۳۸). از همه مهم‌تر در حفظ میراث مکتوب ایرانیان، اقدام اردشیر بابکان، بنیانگذار سلسله ساسانی است که ابن ندیم به خدمات او و شاپور در جمع‌آوری آثار ایرانی در اکناف عالم اشاره می‌کند: «تا آن که اردشیر بن بابک از خاندان ساسانی به پادشاهی میرسید... مردمان را به هند و چین و روم فرستاد تا از تمام کتابهایی که نزد شاه بود نسخه برداری کنند و پسرش شاپور نیز پس از وی همین رویه را دنبال کرد تا آن که تمام آن کتابها به پارسی و به همان صورتی در آمد که در زمان هرمس بابلی پادشاه مصر بوده». در راستای همین خدمات اردشیر است که استاد عباس اقبال آشتیانی، او را ایرانی اصیلی می‌داند که خرمن هستی خارجیان را پس از حمله اسکندر

میسوزاند و آثار ملوک الطوایفی را از ایران میزداید و آنان را از چنگال پارتها نجات میبخشد و علاوه بر ایجاد وحدت سیاسی بزرگ‌ترین خدمت او را در رسمیت بخشیدن به دیانت زرتشتی و حفظ متن اوستا برمیشمارد که مایه وحدت دینی در سراسر ایران میگردد (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۹: ۱۸۵-۱۸۱). چنان که در کارنامه نیز می‌خوانیم: «پس از آن اردشیر خطه‌ها در نوشت (و گفت) ایران شهر به یک خدایی باز آرم» (کارنامه اردشیر بابکان: ۱۳۶۹، ۶۲).

سیاست مهاجمان در مقابله با مظاهر فرهنگی اقوام متقابل

چنان که ملاحظه گردید با تهاجم اسکندر مقدونی و زوال دولت اشکانی در ایران بسیاری از آثار مکتوب ایرانیان از میان رفته یا به فرهنگ یونانی منتقل گردید. پس از اسلام نیز همزمان با حمله اعراب تحریرهای دیگری از متون اوستایی و پهلوی که در دوره ساسانی جمع‌آوری و نگارش یافته بودند دوباره در معرض امحاء یا زوال قرار گرفتند و سپس در دوره نهضت ترجمه و تألیف از زبان یونانی یا خدمات موبدان زرتشتی تحریر دیگری یافتند. استاد محمد محمدی، سوزاندن کتب مخالفین را یکی از راههای انتقامجویی و تشقی خاطر مهاجمان میدانند و از قول حمزه اصفهانی (قرن چهارم هجری) یادآور می‌شود که قتل مخالفان یا سوزاندن آثار مکتوب و امحاء آن توسط اسکندر معلول حسدورزی او بوده است (محمدی، ۱۳۷۴: ۶۴).

قدیمی‌ترین سندی که از کتاب سوزی پس از ورود اسلام به ایران یاد می‌کند مقدمه ابن خلدون است. ابن خلدون با اظهار افسوس نسبت به امر کتاب‌سوزی اعراب میگوید: «کو آن همه دانش ایرانیان که عمر هنگام گشودن ایران به نابود کردن آنها فرمان داد؟» (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ج ۱، ص ۷۰).

روایت حاجی خلیفه (م. ۱۰۶۷) در کشف الظنون نیز حاکی از آن است که «سعد بن ابی وقاص» در خصوص کتب ایرانیان به عمر بن خطاب نامه‌ای نوشت و از او دستور خواست. عمر نیز حکم کرد که کتابها را در آب افکن زیرا اگر متضمن هدایت باشد خداوند ما را با کتابی که راهنما تر از آن است هدایت کرده است و اگر مایه گمراهی باشد خداوند ما را از آن بی‌نیاز گردانده است (حاجی خلیفه، ۱۹۸۲: ج ۱، ص ۴۴۶).

از سوی دیگر ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ اسلامی خاطر نشان می‌سازد که: «وقتی قتیبه بن مسلم برای بار دوم خوارزم را گرفت هر کس را که خط خوارزمی میدانست از شمشیر گذرانید و با آنان نیز که از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و آن را تدریس میکردند

چنین کرد ازین رو خوارزم طوری پوشیده ماند که پس از اسلام نمی‌شود آنها را دانست (بیرونی، ۱۳۶۳: ۵۷).

چنان که دیدیم مقابله با مظاهر فرهنگی زبان از جمله خط و آثار مکتوبات یکی از روشهای رویایی با قوم مقابل است. و آن چه از حاجی خلیفه نقل گردید گویای آن است که از انگیزه‌های مهم این امر، برخوردهای عقیدتی و فکری بوده است و در تاریخ با شواهد فراوانی از آن رو به رو هستیم. و جهت تأکید بر آن به شواهدی اشاره خواهیم کرد. جرجی زیدان علاوه بر آن که بر کتاب سوزان اعراب در اسکندریه نیز صحنه می‌گذارد، در پاسخ به برخی از محققان که می‌گویند کتابخانه اسکندر پیش از ورود مسلمانان سوخته شد می‌گوید: «این که ما می‌گوییم پاره‌ای از این کتابها پیش از اسلام سوزانده شده مانعی هم ندارد که بگوییم بقیه آنها در زمان مسلمانان سوخته شده باشد» (زیدان، ۱۳۵۶: ۴۳۹). به هر حال از این سخن زیدان پیداست که او روش تهاجمی اقوام و انگیزه کتاب سوزان را امری طبیعی و بدیهی تلقی میکند که در تاریخ سابقه دارد.

از سوی دیگر مطابق قول قفطی - وزیر حلب - در تاریخ الحکماء، در خصوص کتاب سوزان اعراب در مصر می‌بینیم: «عمرو عاص پس از دریافت نامه عمر بن خطاب دستور داد تمام کتابها را برای سوزاندن در تون حمام بین حمامیان قسمت کنند» (قفطی، ۱۳۷۱: ۴۸۵). و مقریزی (م ۸۴۸) که خود از نزدیک شاهد بقایای آتش‌سوزی و خرابه‌های موجود در اسکندریه بوده است، در توصیف خزانه‌های موجود در کاخ فاطمیان می‌گوید: «کتابخانه آن از شگفتیهای جهان بود و گفته میشود این کتابخانه حاوی ششصد و یک هزار کتاب بوده و پس از شکست فاطمیان بخشی از آن آتش گرفت یا در آب غرق و نابود گشت یا به بلاد دیگر برده شد و آن چه باقی ماند، همانند تلی انباشته شد که امروزه به پشته‌های کتاب شناخته می‌شود» (مقریزی، بی تا: ج ۲، ص ۸۹).

هم چنین عبداللطیف بغدادی (قرن هفتم هجری) در تأیید امر کتاب سوزان اعراب در کتابخانه اسکندریه می‌گوید حریق کتابخانه اسکندریه - در دارالعلمی که اسکندر هنگام بنای اسکندریه ساخت - توسط عمرو عاص و به دستور عمر انجام گرفت. اما گوستاو لوبون، مسلمانان را ازین اتهام بری دانسته و آن را افسانه‌ای مهمل قلمداد کرده است و رومیان و نصاری را عامل سوزاندن این کتابخانه میدانند» (ممتحن، ۱۳۶۸: ۸۵؛ صفا، ۱۳۷۴: ۵۱). از بین بردن کتابخانه سترگ فاطمیان به دستور صلاح‌الدین ایوبی و توسط ترکان سلجوقی نیز از اقدامات مبنی بر تضاد عقیدتی سلاجقه با فاطمیان بوده است (شبلی شوکت: ۱۲۵ و ۹۵). هم چنین در خصوص انگیزه تضادهای عقیدتی در امر کتاب سوزان، واقعه آتش زدن تمام نسخه‌های کتاب احیاء علوم‌الدین امام محمد غزالی قابل ذکر است که به دلیل مخالفت

فقه‌های شهر در سال ۵۰۲ هجری به روزگار حکومت علی بن یوسف بن تاشفین در اندلس دستور داده شد تا تمام نسخ آن را در مسجد قرطبه آتش بزنند (خدیو جم، ۱۳۵۱: مقدمه).
واقعه تسخیر شهر ری در سال ۴۲۰ هجری توسط سلطان محمود غزنوی و کشتن طایفه باطنیه و سوزاندن کتاب‌های فلاسفه و معتزله و علمای علم هیأت نیز از موارد مورد اشاره تاریخ است (زیدان، ۱۳۵۶: ۲۴۵).

نهضت ترجمه و تألیف آثار علمی و ادبی پس از اسلام

تحولات فرهنگی مربوط به آثار مکتوب ایران پیش از اسلام، بعد از اسلام به صورت نهضت ترجمه و تألیف آثار علمی، ادبی دنبال شد و آثار مربوط به دین زرتشتی اعم از کتاب اوستا و متون پهلوی و زندهای اوستا توسط موبدان سرشناس و دانشمندان زرتشتی باز تحریر یافتند.

این امر در عهد عباسیان (قرن دوم هجری) آغاز شد و تا پایان قرن سوم به اوج خود رسید (همانجا و زمردی، ۱۳۹۰: ۳۶ و ۳۵). در پی این نهضت، ردّ پای به جای مانده از تفکرات و باورهای ایرانی به طریقه‌ای غیر مستقیم منجر به ایجاد بنای نوینی شد که با یک دگردیسی فرهنگی، خطی جدید و تاریخی نو را جانشین آثار فرهنگی گذشته کرد.

البته به جز آثار اوستایی و پهلوی، آثار علمی، ادبی و فرهنگی دیگر عموماً به زبان عربی تحریر میشد چنان که دانشمندانی چون ابن مقفع (قرن دوم هجری)، خوارزمی (م ۳۸۳) بیرونی (م ۴۴۰)، ابن سینا (م ۴۲۸) و... آثار زیادی را به زبان عربی تألیف کردند. اگر چه ضرورت‌های سیاسی و فرهنگی این دوره نیز در این امر مؤثر بود. و از سوی دیگر عربی‌دانی و تکلم به زبان عربی و تحریر به زبان عربی از نشانه‌های فضل و تفاخر نخبگان، شاعران و مولفان آثار در این زمان بوده است. البته نباید از نظر دور داشت که یکی دیگر از انگیزه‌های تحولات فرهنگی و نیز زبانی آثار پس از اسلام در دوره ترجمه، غیر از ضرورت‌های فرهنگی، سیاسی و تربیتی ناشی از گرایش ایرانیان به زبان عربی به عنوان زبان قرآن و زبان دین بوده است. اقدام ابن مقفع به عنوان سلسله جنبان نهضت ترجمه به عربی که آثار فراوانی از جمله کلیله و دمنه را از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرد قابل ذکر است. به نظر استاد اقبال آشتیانی خدمات ابن مقفع در این عرصه نشان داد که انقراض یک قوم به مغلوبیت سیاسی و نظامی آن نیست (اقبال، ۱۳۸۰: ۶۳-۶۰، ۴۵ و ۴۴). از همه مهمتر مسعودی (قرن سوم هجری) در مروج الذهب یادآور می‌شود که «ابن مقفع با نقل زبان و خط فارسی

(پهلوی) به عربی هم عرب را با مجد و شوکت قدیم ایران آشنا نمود و هم جلال و عظمت اجدادی را به ایرانیان مسلمان یادآور شد» (مسعودی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۲۹۳). چنان که پیداست «جلال و عظمت اجدادی و مجد و شوکت قدیم ایرانیان» بیشتر متأثر از فرهنگ و آثار مکتوب آنان است که در کلام مسعودی تبلور یافته است.

استاد خدیو جم نیز در راستای حفظ میراث ایرانی از خدمات نهضت ترجمه چنین یاد میکند: «هدف از ترجمه آثار حتی به زبان عربی، حفظ میراث کهن علمی و ادبی ایران از میان کتب ارزنده ایرانی، یونانی و سریانی بود که به عنوان گنجینه‌های تفکر ایرانی، زمینه مطالعات و اندیشه را برای پژوهشگران روزگار بعدی آماده میکرد» (خدیو جم، ۱۳۴۷: ج-ز).

روند تداوم میراث فرهنگی ایرانی در میان اعراب، در دوره نهضت ترجمه چنان چشمگیر است که لازم است به نکته‌ای دیگری اشاره کنیم، مبنی بر این که ابن خلدون، ملت عرب را وارث دانش یونانیان از راه ترجمه میدانند (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ج ۱، ص ۷۰) و این امر را تأکید او بر اختصاص دانش پیشینیان بر میراث ارسطویی (یونانی) و میراث موبدان (ایرانی) تلقی میکنیم که در خصوص آن پیشتر سخن گفتیم. زیرا به دلیل واقعه تهاجم اسکندر به ایران و نیز تبادلات فرهنگی ایران و یونان باستان بسیاری از تفکرات و آثار ایرانی به فرهنگ یونانی نیز انتقال یافت.

در زمینه تقلید اعراب از رشته‌های مهم ادبیات پهلوی همچون اندرزنامه‌ها، پندنامه‌ها، خدای نامه‌ها، تاج نامه‌ها، سیره شاهان و... که از پهلوی به عربی ترجمه گردید، آثار متعددی پدید آمد که تحت عنوان «المحاسن و الاضداد»، «المحاسن و المساوی»، «کتاب التیجان» و ... از آنها یاد می‌شود (محمّدی، ۱۳۷۴: ص ۱۶۲، ۱۵۳، ۱۴۹). در فهرست آثاری که ابن ندیم از نویسندگان عرب نام می‌برد شمار زیادی از این آثار مندرج است (رک: ابن ندیم، ۱۳۶۶).

در عرصه تحولات فرهنگی در خصوص آنچه از کتاب سوزان یاد کردیم باید گفت شماری از محققان، قضاوت قطعی در باره آتش زدن کتابخانه اسکندریه و ایران توسط اعراب مسلمان را محلّ تأمل قرار داده و گفته‌اند نمی‌توان مسلمانان را مرتکب چنین عملی دانست. جرجی زیدان علاوه بر آن که سوزاندن آثار مکتوب یونانی و فارسی را در اسکندریه و فارس نتیجه بی‌توجهی خلفای اسلامی نسبت به علوم پیشینیان به خصوص در حوزه طب و فلسفه برمی‌شمارد (زیدان، ۱۳۵۶: ۴۴۲) می‌گوید: «وقتی تمدن اسلامی پیشرفت کرد و مسلمانان به ارزش علم و کتاب واقف شدند وقوع این حادثه را در زمان خلفای راشدین بعید دانستند و خبر مذکور را از اخبار مربوط به فتوحات حذف کردند و پس از هواخواهی علم و

تمدن چندین برابر آن چه را که سوزانیدند به دنیای متمدن باز گردانند» (همان: ۴۴۵ و ۴۴۳).

به هر حال آنچه مسلم است در نتیجه روند طبیعی اِحاء یا زوال آثار مکتوب ایرانی پیش از اسلام در اثر تهاجمات اقوام مختلف، پاره‌ای از این آثار در بستر تحولات جدید تاریخی، سیاسی و دینی در دوره اسلامی باز تحریر شده یا از طریق ترجمه دوباره احیاء شد و تحت تأثیر فرهنگ اسلامی به رشد خود ادامه داد.

استاد شهید مرتضی مطهری نیز در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران، ضمن طرح مسئله کتاب سوزی، این مقوله را از موارد مشکوک در تاریخ دانسته و بر آن است که اگر چه آثار علمی و ادبی بسیاری در ایرانِ زمانِ ساسانی وجود داشته اما بسیاری از آنها در دوره اسلامی ترجمه شد و بقا یافت و آثار بسیاری از این دوره نیز به دلیل حلول اندیشه و فکر جدید در میان مردم به تدریج از میان رفت و این امر را معلول بی‌توجهی و بی‌علاقگی مردم، طیّ تحوّل دینی و سیاسی آن زمان برمیشمارد و صرفاً ناشی از امر کتاب سوزان تلقی نمیکند (مطهری، ۱۳۵۴: ۳۵۴-۳۰۸).

نتیجه

براساس شواهد متقن تاریخی دیدیم که با زوال آثار مکتوب ایرانی یا انتقال آن به زبانهای دیگر و به دلیل حفظ روایات دینی و علمی و ... توسط موبدان و علماء، این آثار پس از اسلام دوباره مورد تحریر قرار گرفته یا در دوره «نهضت ترجمه و تألیف» با دگردیسی و تحوّل نوین، به رشته تحریر درآمدند.

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۶۹)، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۱، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۶۶)، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، امیر کبیر.
- ارداویراف، ارداویراف نامه (۱۳۷۲)، گزارش دکتر رحیم عقیقی، توس.
- افغان، سهیل محسن (۱۳۸۶)، پیدایش اصطلاحات فلسفی در عربی و فارسی، ترجمه محمد فیروز کوهی، حکمت.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۵۷)، خاندان نوبختی، طهوری.
- (۱۳۶۹)، مقاله اردشیر پاکان مؤسس سلسله ساسانی، در مجموعه مقالات، کتاب فروشی ختام.
- (۱۳۸۰)، شرح حال ابن مقفع، انتشارات اساطیر.
- بیرونی، ابوریحان، محمد بن احمد (۱۳۶۳)، آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، امیر کبیر.
- حاجی خلیفه (۱۹۸۲)، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۱، دارالفکر، بیروت.
- خدیو جم، حسین (۱۳۵۱)، احیاء علوم الدین، امام محمد غزالی، انتشارات علمی و فرهنگی.
- (۱۳۴۷)، مقدمه مفاتیح العلوم، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی، بنیاد فرهنگ ایران.
- زمرّدی، حمیرا (۱۳۹۰)، تاریخ تحلیلی زبان فارسی، دانشگاه تهران.
- زیدان، جرجی (۱۳۵۶)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر الکلام، امیر کبیر.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹)، حماسه سرایی در ایران، امیر کبیر.
- (۱۳۷۴)، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دانشگاه تهران.
- قفطی، جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف (۱۳۷۱)، تاریخ الحكماء، دانشگاه تهران.
- محمدی، محمد (۱۳۷۴)، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، توس.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۰)، مروج الذهب، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۴)، خدمات متقابل ایران و اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر (بی تا)، الخطط، بیروت، احیاء العلوم.
- ممتحن، حسین علی (۱۳۶۸)، نهضت شعوبیه، باورداران.
- نامه تنسر به گشنسب (۱۳۵۴)، به تصحیح مجتبی مینوی، خوارزمی.

جایگاه ایالت‌های شرقی در شاهنشاهی هخامنشی^۱

(۲۳-۴۱)

دکتر بهمن فیروزمندی

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران^۲

علی بهادری

دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۳/۲

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۱۲/۲۲

چکیده

جای خالی پژوهش در باب تأثیر شاهنشاهی هخامنشی بر ایالات شرقی از یک سو ناشی از سکوت نویسندگان کلاسیک در پرداختن به این سرزمین‌هاست و از سوی دیگر به کمبود آثار باستان‌شناختی مربوط به هخامنشیان در منطقه مزبور بازمی‌گردد. در مقاله حاضر، به یاری آثار یادمانی و مدارک اقتصادی و اداری به دست آمده از مراکز شاهنشاهی، نظیر کتیبه‌های سلطنتی، نقوش برجسته یادمانی و اسناد اداری و نیز آثار باستان‌شناختی سعی شده است جایگاه ایالات شرقی در نظام اداری، سیاسی و اقتصادی شاهنشاهی هخامنشی بازسازی شود. فهرست سرزمین‌های تابعه در کتیبه‌های سلطنتی می‌تواند نشانگر جایگاه هر ایالت در نظام اداری شاهنشاهی باشد. در اغلب فهرست‌های ایالتی، پس از اشاره به مراکز شاهنشاهی، این ایالات شرقی هستند که ذکر می‌شوند، امری که می‌تواند نشان از جایگاه آنان در نظام اداری شاهنشاهی باشد. این رویکرد در نقش برجسته‌های یادمانی نیز بازتاب یافته است. در نقش برجسته حاملین اورنگ شاهی مجسم بر نمای آرامگاه‌های شاهان هخامنشی پس از نمایندگان مراکز شاهنشاهی نمایندگان ایالات شرقی بازنمایی شده‌اند و حتی در برخی از نقوش برجسته، نمایندگان ایالات شرقی به صورت مسلح نشان داده شده‌اند. از آنجایی که نمایندگان سایر ایالات از این امتیاز برخوردار نیستند، این امر می‌تواند حکایت از جایگاه آنان در نظام سیاسی امپراتوری داشته باشد. در گل-نبشته‌های تخت‌جمشید شاهد ارتباط مستمر و تنگاتنگ میان مراکز شاهنشاهی و ایالات شرقی هستیم که این ارتباط درباره ایالات غربی بسیار کم‌رنگ است. ارتباط مداوم ایالات شرقی با مراکز و در نتیجه با سایر نقاط شاهنشاهی یقیناً در شکوفایی و رونق اقتصاد و بازرگانی و پیشرفت زندگی مردمان این مناطق تأثیر شگرفی داشته است.

واژه‌های کلیدی: کتیبه‌های هخامنشی، فهرست‌های ایالتی، نقوش برجسته، گل‌نبشته‌های تخت‌جمشید، آثار باستان‌شناختی

۱. به نقشه رجوع شود

۲. پست الکترونیک نویسنده مسئول: bfiroz@ut.ac.ir

مقدمه

پایتخت‌های هخامنشیان در پاسارگاد، تخت‌جمشید و شوش بیشترین اطلاعات را دربارهٔ ساز و کارهایی که شاهنشاهی هخامنشیه وسیلهٔ آنها اداره می‌شد تأمین می‌کنند. در دهه‌های اخیر توجه محققان به سرزمین‌های تابعهٔ هخامنشیان و آثار و مدارکی که از آنها به دست آمده‌اند جلب شده (Magee et al, p. 711) که آناتولی و مصر سهم مهمی از این منطقه را به خود اختصاص داده‌اند، ولی در مقابل سرزمین‌های شرقی شاهنشاهی هخامنشی مورد توجه چندانی واقع نشده‌اند. کتیبه‌های سلطنتی و اسناد اداری که از دوران سلطنت داریوش اول به بعد تاریخ‌گذاری شده‌اند، نشان می‌دهند که ده ایالت در قلمرو شرقی شاهنشاهی وجود داشته است: باختر، سغد، خوارزم، پارت، آریا (هرات)، آراخوزیا (رخج)، ستگیدیه (تتگوش)، گنداره، هند و زرنگ. دربارهٔ سکاهیتیز خود و سکاهای هوم خوار که در آن سوی سغد و سیردریا می‌زیستند و در برخی فهرست‌ها به صورت جداگانه به آنها اشاره شده است، بایستی اشاره کرد که با توجه به توصیف مورخان یونانی از ارتش هخامنشی در جنگ‌های ایران و یونان در زمان خشایارشا و همچنین در جنگ‌های ایسوس و گوگمل، ساتراپ‌های باختر و سغد علاوه بر فرماندهی بر سپاهیان ساتراپی خود بر لشکریان سکایی نیز فرمان می‌راندند و بنابراین می‌توان گفت که قبایل سکایی زیر نظر ساتراپ این دو ایالت اداره می‌شدند (برای آگاهی از بحث بیشتر و ارجاعات، رک بهادری، ۱۲۳-۱۱۸) هرچند به سرزمین کرمان به عنوان ایالتی مستقل اشاره‌ای نشده و احتمالاً جزء ساتراپی پارس بوده است، اما به دلیل ارتباط این منطقه با آسیای مرکزی از دوران پیش از تاریخ و موقعیتش در شرق و نیز حضور فعال آن در نظام اداری شاهنشاهی (رک پایین) از آن در گروه ایالات شرقی نام برده شده است. با دقت در فهرست‌های ایالتی آشکار می‌شود که ایالات شرقی به دو دستهٔ شمالی و جنوبی تقسیم شده‌اند، بدین شرح که ابتدا ایالات شمالی (باختر، سغد، خوارزم، پارت و آریا) و سپس ایالات جنوبی (آراخوزیا، زرنگ، ستگیدیه، گنداره و هند) برشمرده شده‌اند. در نوشتار پیش رو، ابتدا در قالب منابعی که از مراکز شاهنشاهی به دست آمده‌اند، یک نظر کلی بر شرق قلمرو افکنده شده و سپس در بحث مربوط به داده‌های باستان‌شناختی، به ایالات شمالی این قلمرو پرداخته شده است.

کتیبه‌های سلطنتی

به نظر می‌رسد که در شاهنشاهی هخامنشی بین جهان ایرانیان در شرق و سایر ایالات واقع در غرب تفاوت و جدایی خاصی حاکم بوده است. این موضوع را کتیبه‌های سلطنتی و

فهرست‌های ایالتی مندرج در آنها نیز به گونه‌ای تایید می‌کنند. در میان کتیبه‌های سلطنتی که شاهان هخامنشی از خود به یادگار گذارده‌اند، برخی از آنها حاوی فهرستی از سرزمین‌ها و مردمانی هستند که این شاهان بر آنان فرمان می‌راندند. در میان کتیبه‌ها، هر جا فهرستی از ایالات شاهنشاهی داده شده است (به جز یک مورد)، ایالات شرقی از ایالات غربی جدا شده‌اند. نمی‌توان گفت که پارسیان هخامنشی صرفاً از دیدگاه جغرافیایی به این تقسیم‌بندی دست یازیده بوده‌اند، بلکه باید چنین فرض کرد که این جدایی به نگرش آنان به مناطق تحت سلطه بازمی‌گردد (ایمان‌پور، ۳۵). به هر روی، در میان این فهرست‌ها ایالات شرقی که عموماً با پارت آغاز می‌شوند از ایالات غربی که معمولاً با بابل آغاز می‌شوند جدا شده‌اند (جدول ۱)؛ یعنی رویکرد این فهرست‌ها که محتملاً از روی یک فهرست اداری تنظیم شده‌اند، به این صورت است که ابتدا مراکز شاهنشاهی متشکل از پارس (اگر ذکر می‌شد)، ماد، عیلام و سپس ایالات شرقی و غربی برشمرده شده‌اند. برخی همچون ارنست هرتسفلد پیشتر به این رویکرد فهرست‌ها اشاره کرده‌اند (والزر، ۶۰).

شش کتیبه سلطنتی از این دوره در دست است که هر یک دربردارنده فهرستی از ایالات هستند.^۱ این شش کتیبه عبارتند از: کتیبه‌های داریوش اول در بیستون (DB)، بر دیوار جنوبی صفت تخت‌جمشید (DPe)، بر فراز آرامگاهش در نقش رستم (DNa)، از شوش (DSe)، بر استل کانال در مصر و سرانجام کتیبه دیو خشایارشا (XPe). تصور می‌رود که این فهرست‌ها می‌توانند ما را در تشریح جایگاه ایالات شرقی در نظام شاهنشاهی هخامنشی یاری برسانند.

کتیبه بیستون که داریوش در آن به شرح به قدرت رسیدن خود می‌پردازد (Kent, pp.116-35)، حاوی اولین فهرست ایالات است. داریوش در بند ۲۶ از ستون اول این کتیبه سرزمین‌هایی که وی بر آنها فرمان می‌راند را بر می‌شمارد. در این فهرست پس از مراکز شاهنشاهی (در اینجا پارس و عیلام) ایالات غربی و سپس ایالات شرقی ذکر شده‌اند. بنابراین، در اینجا رویکرد مرکز-غرب-شرق قابل مشاهده است. همین رویکرد دقیقاً در فهرست ایالتی مذکور در کتیبه منقور بر دیوار جنوبی صفت تخت‌جمشید نیز تکرار شده است. اما در سه کتیبه دیگر داریوش که از اهمیت خاصی نیز برخوردار هستند وی در برشمردن ایالات امپراتوری‌اش رویکرد مرکز-شرق-غرب را در پیش گرفته است. در این کتیبه‌ها ایالات به گونه‌ای منظم به دنبال یکدیگر ذکر شده‌اند. تنها استثناء، فهرست ایالتی مندرج در کتیبه دیو خشایارشا است که در آن در برشمردن ایالات از هیچ نظم مشخصی

۱. برای بحث بیشتر درباره کتیبه‌ها سلطنتی و فهرست‌های ایالتی مذکور در آنها رک. بهادری ۱۳۸۹: ۴۳-۵۸.

پیروی نشده و ایالات از شرق به غرب می‌پزند. هرتسفلد علت آن را در انحطاطی می‌داند که از دوران خشایارشا آغاز و طی آن از نظام دیوانسالاری داریوشی دست کشیده شد (والزر، ۶۱).

فهرست‌های ایالتی نشان می‌دهند که در نظام اداری شاهنشاهی ایالات شرقی متشکلاز باختر، سغد، خوارزم، پارت، آریا(هرات)، آراخوزیا، زرنگ، ستگیدیا، گنداره، هند، سکا‌های تیزخود و سکا‌های هوم‌نوش نسبت به ایالات غربی از اهمیتی یکسان وحتى بیشتر برخوردار بوده‌اند. نکته مهم دیگری که پس از بررسی این فهرست‌ها جلب توجه می‌کند (نه چندان مرتبط با بحث حاضر)، مربوط به جایگاه بابل در این فهرست‌هاست. چنانکه مشاهده می‌شود، ایالت بابل نه در کنار مراکز شاهنشاهی که همراه با ایالات غربی در این فهرست‌ها بر شمرده می‌شود. پیشنهاد شده است که این امر به کاهش جایگاه تجاری و اقتصادی بابل در زمان داریوش بازمی‌گردد (ایمان‌پور، ۳۶) که پذیرفتنی نیست، زیرا رشد و پیشرفت بابل حتی تا زمان خشایارشا نیز ادامه یافت (Stolper, p. 9). نویسندگان کلاسیک ادعا کرده‌اند که شاهان بزرگ در بین پایتخت‌های خویش شامل تخت‌جمشید، شوش، اکباتان و بابل پیوسته در مهاجرت بوده و مورخان امروزی نیز گفته‌های آنان را تأیید می‌کنند (بریان، ۴۱۷). اما فهرست‌های ایالتی چشم‌انداز دیگری ترسیم می‌کنند، زیرا جایگاه بابل در این فهرست‌ها درخور مقام پایتخت یک شاهنشاهی نیست، بلکه به‌سادگی در میان سایر ایالات بر شمرده می‌شود. به‌علاوه، نتیجه بررسی گل‌نبشته‌های سابقاً منتشر نشده تخت‌جمشید (متشکل از ۴۵۰۰ متن) نشان داده است که شاه بزرگ پیوسته در میان شهرهای مهم شاهنشاهی همچون تخت‌جمشید، شوش و اکباتان در رفت و آمد یا مهاجرت بوده، اما بابل جایی در این میان ندارد (Tuplin, pp. 109-10) از سوی دیگر، آثار فرهنگی هخامنشی که از کاوش‌های باستان‌شناختی در بابل دوره هخامنشی به دست آمده‌اند نیز این موضوع را تأیید می‌کند. حقیقت آن است که بقایای هخامنشی مکشوف از بابل بسیار کمتر از آن چیزی است که بتوان از آن نتیجه گرفت شاهان پارس از این شهر به عنوان یکی از پایتخت‌های سلطنتی استفاده می‌کرده‌اند (Schmidt, pp. 28-9). در بحث مربوط به گل‌نبشته‌های تخت‌جمشید، این موضوع به گونه‌ای ملموس‌تر خودنمایی می‌کند.

نقوش برجسته

نقش برجسته‌های یادمانی تخت‌جمشید و نقش رستم علی‌رغم آنکه توسط پژوهشگران بنامی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند، هنوز حاوی نکات فراوانی هستند. با شکوه‌ترین این نقش برجسته‌ها آنهایی هستند که نمایندگان ملل تابعه شاهنشاهی را به تصویر کشیده‌اند. این

نقش برجسته‌ها عبارتند از: نقش برجسته هدیه‌آوردندگان بر پلکان شرقی آپادانای تخت‌جمشید، نقش برجسته اورنگ‌بران بر درگاه شرقی کاخ سه دروازه (ساختمان مرکزی)، نقش برجسته اورنگ‌بران بر درگاه جنوبی کاخ صدستون (تالار تخت)، پیکره‌های اورنگ‌بران بر آرامگاه‌های داریوش اول و جانشینانش در نقش رستم و سرانجام تندیس داریوش از شوش. هدف، تأکید بر نکات ریز و درشت نقش برجسته‌های فوق در جهت نمایان ساختن جایگاه ایالات شرقی در نظام سیاسی شاهنشاهی است.

چنانچه معلوم است، اشتیاق به مجسم کردن نمایندگان ملل زیردست در خاور نزدیک سابقه‌ای بس طولانی دارد که نقش برجسته‌های دوره هخامنشی نیز به نحوی ادامه این سنت هستند. چنین به نظر می‌رسد که برخلاف فهرست‌های ایالتی و نظم و ترتیب خاصی که در برشمردن ایالات در آنها پیروی می‌شد (به جز کتیبه دیو)، در اینجا منظور فقط به نمایش گذاشتن عظمت شاهنشاهی و تنوع ملیت‌هایی بود که در پهنه آن زندگی می‌کردند. در رابطه با این تصاویر ذکر این نکته لازم است که تشخیص ملیت هر یک از نمایندگان در درجه اول بر پیکره‌های اورنگ‌بران آرامگاه‌های داریوش اول و اردشیر دوم استوار است، زیرا هر پیکره در آنجا دارای پهلونبشته‌ای است که به ملیت او اشاره می‌کند.

بر پلکان شرقی کاخ آپادانا بیست و سه هیئت سه تا نه نفری در سه ردیف به نمایش درآمده‌اند که هر یک با تقدیم هدایایی به حضور شاه بزرگ شرفیاب می‌شوند. درباره این که هیئت‌های نمایندگی را بایستی به صورت افقی خواند یا عمودی بحث‌های فراوانی بین محققان صورت گرفته است، اما به طور کلی خواندن عمودی آنها طرفداران بیشتری دارد (Root, p. 235). در اینجا نیز از همین رویکرد پیروی شده است. به نظر می‌رسد در اینجا نمایندگان به گونه‌ای مختلط و فاقد آن نظم که در فهرست‌های ایالتی وجود دارد به تصویر کشیده شده‌اند.^۱ برخی همچون هایدماری کخ معتقدند که درهم و برهم بودن ترتیب نمایندگان در این نقش برجسته صرفاً دلایل هنری داشته است، به این شرح که نمایندگان سرزمین‌هایی که از نظر جغرافیایی به یک منطقه تعلق داشتند و از جامه و هدایای مشابهی برخوردار بودند، بنا به تشخیص استاد سنگ‌تراش و با موافقت شاه بزرگ یا مشاورش در یک گروه قرار داده می‌شدند (کخ، ۱۳۰). اریک اشمیت نیز به شباهت‌ها و قرابت‌های فرهنگی برخی از هیئت‌ها که در موقعیت آنان در نقش برجسته دخیل بوده است اشاره می‌کند (Schmidt, p. 119). اما نکته بسیار مهم در نقش برجسته مزبور مسلح بودن برخی از

۱. برای بحث مفصل درباره نقوش برجسته تخت‌جمشید و آرامگاه‌های سلطنتی نقش رستم و مردمان شرقی مجسم در آنها رک. بهادری ۱۳۸۹:

هیئت‌های ایالات شرقی است: به اعضای هیئت نمایندگی سغد و خوارزم و سکا‌های تیزخود اجازه داده شده است تا به صورت مسلح به حضور شاه بزرگ مشرف شوند. این امتیاز بزرگی است که حتی به نمایندگان مراکز شاهنشاهی (ماد و عیلام) که در اینجا نیز حاضر هستند اعطا نشده است چه برسد به نمایندگان ایالات غربی (Ibid, pp. 87-8). این نکته نشان می‌دهد که ایالات شرقی و مردمان ساکن در آنها در نظام سیاسی شاهنشاهی جایگاه بسیار والایی را به خود اختصاص داده بودند و شاهان بزرگ نسبت به مردمان ساکن در غرب شاهنشاهی به دیده برتر به آنان می‌نگریستند. کافیت به یاد آوریم که کوروش بزرگ پس از انتصاب کمبوجیه به عنوان جانشینی خود به فرزند کهنتر یعنی بردیا حکومت ایالات شرقی را اعطا می‌کند (بریان، ۱۴۱). یعنی مردمان ایالات شرقی از همان ابتدای تشکیل شاهنشاهی از این جایگاه رفیع برخوردار بودند.

در نقش برجسته درگاه شرقی کاخ سه دروازه یا ساختمان مرکزی، شاه بزرگ بر تخت سلطنتی جلوس کرده و اورنگ شاهی او به وسیله بیست و هشت نماینده اقوام شاهنشاهی حمل می‌شود. در اینجا نیز قرارگیری نمایندگان از نظم و ترتیب خاصی تبعیت نمی‌کند و فقط القای عظمت و گستردگی امپراتوری مد نظر بوده است. اما مجدداً نکته مهم مسلح بودن برخی از نمایندگان ایالات شرقی است که عبارتند از نمایندگان سغد و سکا‌های تیزخود (Schmidt, p. 120). نمایندگان ایالات غربی مانند بابل و مصر و لیدیه که بنا به اعتقاد رایج مهم‌ترین ایالات امپراتوری را تشکیل می‌دادند، از چنین امتیازی برخوردار نیستند. لازم به ذکر است که علاوه بر نمایندگان سغد و سکا‌های تیزخود، نمایندگان ماد و عیلام نیز بر خلاف نقش برجسته پلکان شرقی آپادانا در اینجا مسلح هستند.

در نقش برجسته درگاه جنوبی کاخ صدستون (تالار تخت) صحنه‌ای تقریباً مشابه نقش برجسته درگاه شرقی کاخ سه دروازه نمایش داده شده است. در اینجا نیز شاه بر تخت شاهی تکیه زده و اورنگ شاهی او بر دوش بیست و هشت نماینده اقوام شاهنشاهی حمل می‌شود. در این نقش برجسته نیز مانند دو نقش برجسته پیشین قرارگیری پیکره‌ها از آن نظم مورد انتظار برخوردار نیستند. در این نقش برجسته فقط نمایندگان ماد و عیلام مسلح هستند و این امتیاز از نمایندگان ایالات شرقی سلب شده است و آنان برخلاف دو نقش برجسته قبلی مسلح نیستند. به نظر می‌رسد محروم شدن نمایندگان ایالات شرقی از این امتیاز علتی سیاسی داشته است. به موجب کتیبه پی بنا که توسط هرتسفلد در گوشه جنوب شرقی کاخ صدستون کشف شد، ساخت این کاخ توسط خشایارشا آغاز و به وسیله جانشین او اردشیر اول تکمیل شد (Ibid, p. 128). از طرفی دیگر، برخی از نویسندگان کلاسیک به شورش‌هایی در باختر اشاره کرده‌اند که مربوط به مسئله جانشینی بوده است.

پس از جلوس خشایارشا بر تخت سلطنت برادر ارشدش آریارمنه که جانشینی پدر را حق خود می‌دانست، در باخت‌سر به شورش برداشت و مردم باخت‌سر نیز ظاهراً از وی حمایت کردند. در این موقع خشایارشا با اعطای امتیازهایی چند او را از ادامه شورش بازداشت (بریان، ۱۱۰۱). اردشیر اول نیز پس از جلوس بر تخت با شورش اردوان در باخت‌سر که در به قدرت رسیدن خود اردشیر نقش مهمی ایفا کرده بود، مواجه شد. سرانجام اردشیر با اعزام سپاهی به باخت‌سر این شورش را سرکوب کرد (همان، ۱۲۰۰). هر چند این دو شورش بزرگ مربوط به دو ایالت سغد و خوارزم نبود، اما بعید نیست دامنه آنها به کل منطقه شمال شرق قلمرو شاهنشاهی نیز کشیده شده باشد. شاید بتوان سلب امتیاز حمل اسلحه از نمایندگان ایالات شرقی در نقش برجسته درگاه جنوبی تالار صدستون را واکنشی از سوی قدرت مرکزی نسبت به این دو رویداد دانست.

در نقش برجسته اورنگ‌بران مجسم بر فراز آرامگاه داریوش در نقش رستم وضع به کلی متفاوت است. در این نقش برجسته داریوش بر روی اورنگی ایستاده است که پایه‌هایش بر روی دوش سی نماینده قوم شاهنشاهی حمل می‌شود. نمایندگان به ترتیبی کاملاً منظم به دنبال یکدیگر تصویر شده‌اند: ابتدا نمایندگان مراکز شاهنشاهی که علاوه بر ماد و عیلام نماینده پارس نیز در میان آنان حضور دارد. پس از اینان، نمایندگان ایالات شرقی (بنا به اهمیتشان در نظام شاهنشاهی) قرار دارند و سپس نمایندگان ایالات غربی از پی می‌آیند. همان طور که ملاحظه می‌شود، در ترتیب قرارگیری نمایندگان از رویکرد مرکز-شرق-غرب پیروی شده است و نمایندگان ایالات شرقی مقدم بر نمایندگان ایالات غربی نمایش داده شده‌اند. نکته‌ای که در اینجا جلب توجه می‌کند حمل اسلحه توسط نمایندگان تمامی ایالات است. دیگر این امتیاز مختص یک یا چند قوم شاهنشاهی نیست، بلکه تمامی نمایندگان از آن برخوردارند و نمایی است زیبا از وحدت و تساوی در این شاهنشاهی پر عظمت.

تندیس داریوش در ژانویه سال ۱۹۷۲ در شوش کشف شد. به نظر می‌رسد که تندیس ابتدا در معبد آتوم در هلیوپولیس در مصر قرار داشته، اما بعدها احتمالاً در زمان اردشیر اول به شوش انتقال یافته است (Vogelsang, p. 104). بر سمت چپ و راست پایه مجسمه، ردیفی از دوازده پیکره نمایندگان شاهنشاهی به تصویر کشیده شده است (۱۲-۱ بر سمت چپ پایه و ۲۴-۱۳ بر سمت راست آن). این پیکره‌ها به حالت زانو زده بر روی کارتوش یا نام - حلقه‌ای نشسته‌اند که دربردارنده نام سرزمین هر یک از آنهاست. در رأس آنان نماینده پارس قرار دارد و نمایندگان با خصوصیات کامل قومی‌شان مانند لباس، مدل مو و غیره به تصویر کشیده شده‌اند (Roaf, p. 79). اینان عبارتند از: پارس، ماد، عیلام، هرات، پارت،

باختر، سغد، آراخوزیا، زرنگ، تنگوش، خوارزم، سکا‌های آن سوی سغد، بابل، ارمنستان، سارد، کاپادوکیه، تراکیه، آشور، عربستان، مصر، پوتیا، حبشه، مکا، هیندوش. ملاحظه می‌شود که در اینجا نیز رویکرد مرکز-شرق - غرب مدنظر بوده است.

گل‌نبشته‌های تخت‌جمشید

در کاوش‌هایی که در دهه ۱۹۳۰ توسط موسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو به سرپرستی ارنست هرتسفلد در تخت جمشید صورت گرفتند، هزاران گل‌نبشته گلی مکتوب به خط عیلامی (و در مواردی نیز به خط آرامی، یونانی، فریگی، بابلی و فارسی باستان؛ رک، گریسون و روت، ۵) کشف شدند. گل‌نبشته‌ها در گوشه شمال شرقی جایی که مجموعه استحکامات دفاعی صفه قرار داشت از دل خاک بیرون آمدند و به همین دلیل به «گل‌نبشته‌های بارو» معروف شدند. دو هزار و هشتاد و هفت لوح در سال ۱۹۶۹ توسط ریچارد هلوک انتشار یافتند که تحت عنوان مجموعه PF از آنها یاد می‌شود. گل‌نبشته‌ها تماماً متعلق به دوران داریوش اول بوده و بین سال‌های ۵۰۹ تا ۴۹۴ ق م تاریخگذاری شده‌اند (از سال ۱۸ تا ۲۸ سلطنت داریوش). متن‌های بارو مربوط به برداشت، ثبت، بایگانی و توزیع مواد غذایی در دو منطقه پارس و عیلام هستند و تصویری گویا از نظام پیشرفته اقتصادی و اداری شاهنشاهی را به نمایش می‌گذارند. هلوک متن‌های بارو را بنا به قاعده خاصی به سی و دو گروه طبقه‌بندی کرد. در میان این اسناد، متن‌های نوع Q که به متن‌های مسافرتی معروف هستند از اهمیت بسزایی برخوردارند و حقایق مهمی را در باب جایگاه ایالات شرقی در نظام اقتصادی و اداری شاهنشاهی به دست می‌دهند. اسناد مزبور که تعداد آنها به سیصد و چهار متن بالغ می‌شود، مربوط به توزیع جیره میان مسافرانی است که به نقاط گوناگون شاهنشاهی مسافرت می‌کردند (Hallock, pp. 40-45). مسافرانی که در متن‌ها به آنان اشاره می‌شود حامل مجوز یا سند مهر شده‌ای (به عیلامی: *halmi*) از جانب شاه یا ساتراپ ایالات گوناگون بودند (Vogelsang, p. 166) که با ارائه آن به ایستگاه‌هایی که به فاصله یک روز راهپیمایی از یکدیگر در سرتاسر امپراتوری مستقر شده بودند، آذوقه سفر دریافت می‌کردند (Lewis, p. 2). مبدأ و مقصد اکثر این سفرها تخت‌جمشید و شوش است، اما نقاط دیگر را نیز شامل می‌شوند. در این متن‌ها اطلاعاتی از قبیل مبدأ و مقصد سفرها، تاریخ و اسامی مسوولان تحویل دهنده و دریافت کننده کالاها و نیز صادرکننده مجوز سفرها ارائه شده است. با نگاهی به متن‌ها و مکان‌های مذکور در آنها^۱ آشکار می‌شود که ایالات شرقی و

۱. برای آگاهی بیشتر از متن‌های مسافرتی و طبقه‌بندی و تفسیر اطلاعات مذکور در آنها رک. بهادری ۱۳۸۹: ۱۰۳-۸۵.

نمایندگان آنها به گونه‌ای حیرت‌آور در نظام اقتصادی و اداری شاهنشاهی نقش و حضوری فعال داشتند. پس از مراکز شاهنشاهی که مقصد بسیاری از سفرها را به خود اختصاص داده‌اند، ایالت آراخوزیا به مرکزیت قندهار بیش از هر ایالت دیگری تکرار شده (۱۰ بار) و مبدأ یا مقصد بسیاری از سفرهاست. در کاوش‌های باستان‌شناختی که در سال ۱۹۷۴ در قلعه کهن قندهار صورت گرفت، دو گل‌نبشته عیلامی هخامنشی مشابه گل‌نبشته‌های بارو در آنجا کشف شد (Helms, p. 20). دو گل‌نبشته مزبور گواه نفوذ و تأثیر عمیق نظام اداری و اقتصادی شاهنشاهی هخامنشی در این منطقه است و معلوم می‌شود که در مرکز هر یک از ایالات شرقی، تشکیلاتی اداری به همان سبکی که در مرکز شاهنشاهی وجود داشت، پدید آمده بود (Stolper and Tavernier, p. 17). پس از آراخوزیا، کرمان و هند (به ترتیب ۹ و ۷ بار) و آریا (هرات) و باختر (به ترتیب ۳ و ۲ بار) در جایگاه بعدی قرار دارند. اما نکته تعجب‌برانگیز، حضور کم‌رنگ‌ایالات غربی در متن‌های مسافرتی است. سارد، پایتخت ایالت لیدیه دو بار و ایالت‌های بابل، مصر، آشور و ساگارتیا (اسه‌گرتی) هر کدام یکبار در این اسناد ذکر شده‌اند. ارتباط کم میان مراکز شاهنشاهی و ایالات غربی که در متن‌های مسافرتی بازتاب یافته، به راحتی قابل تفسیر نیست. توجه شاهان بزرگ به ایالات غربی که در آثار نویسندگان کلاسیک انعکاس یافته است و اهمیتی که آنان برای ایالات غربی قائل بوده‌اند، با محتوای متن‌های مسافرتی جور در نمی‌آید. در مقابل، ارتباط تنگاتنگ میان مراکز و ایالات شرقی جالب توجه است. ایالات شرقی به گونه‌ای گسترده در نظام اقتصادی و اداری شاهنشاهی ادغام شده و از مزایای آن نیز برخوردار بوده‌اند.

در بحث مربوط به فهرست‌های ایالتی ملاحظه شد که بابل نه در کنار مراکز شاهنشاهی بلکه به همراه ایالات غربی‌شمرده می‌شد. در متن‌های مسافرتی نیز به بابل تنها یکبار اشاره شده است. این حقیقت برخلاف ادعاهای مورخان یونانی است که بابل را در میان پایتخت‌های سلطنتی شاهنشاهی قلمداد کرده‌اند. پیشتر اشاره شد که در گل‌نبشته‌های سابقاً منتشر نشده بارو نیز حضور بابل بسیار کم‌رنگ است. این شواهد نشان دهنده آن است که بابل در نظام سیاسی، اقتصادی و اداری شاهنشاهی پارس‌حکم یک ایالت معمولی را داشته و بایستی آن را از فهرست پایتخت‌های هخامنشیان خارج کرد.

داده‌های باستان‌شناختی

ایالات شرقی شاهنشاهی هخامنشی منطقه وسیعی از سیردریا در شمال تا سند در جنوب را در می‌گیرند و بنابراین پرداختن به زمینه باستان‌شناختی آنها یکجا ممکن نیست. همان

طور که ذکر شد، ایالات شرقی مذکور در فهرست‌های ایالتی را می‌توان به دو دسته شمالی و جنوبی تقسیم کرد. بنابراین، در ادامه پژوهش حاضر به ایالات شمالی پرداخته می‌شود که در شمال شرقی قلمرو شاهنشاهی قرار گرفته بودند. اینها عبارت بودند از: باختر، سغد و خوارزم. تقسیم ایالات شرقی به دو منطقه شمالی و جنوبی در آثار مورخان کلاسیک نیز مشاهده شده است (بریان، ۱۵۵۲). در فهرست‌ها ابتدا ایالات شمالی و سپس ایالات جنوبی برشمرده شده‌اند. امروزه از منطقه‌ای که ایالات شمالی در آن قرار داشتند تحت عنوان «غرب آسیای مرکزی» یاد می‌شود. این منطقه شامل کشورهای تازه‌تأسیس ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان و بخش‌هایی از افغانستان می‌شود. نکته‌ای که پیشاپیش بایستی به آن اشاره شود، کمبود شدید مواد فرهنگی و آثار هخامنشی در این منطقه است (برای بحث جامع درباره باستان‌شناسی غرب آسیای مرکزی، به‌ویژه در دوره هخامنشی، رک بهادری ۱۳۸۹).

از عصر آهن آسیای مرکزی تحت عنوان دوره یاز یاد می‌شود (پس از کاوش در یاز تپه^۱ واقع در مرغیانه^۲ در ترکمنستان جنوبی توسط م. ماسون^۳). دوران مذکور خود به سه مرحله یاز I تا III تقسیم می‌شود. سفال یاز I، که علاوه بر خود یاز تپه در محوطه‌هایی همچون کوچوک تپه^۴ در ازبکستان نیز به دست آمده است، سفالی است دست‌ساز و خشن و گاهی منقوش، اما سنت سفال با چرخ سفالگری نیز ادامه یافت. در عصر آهن به تعداد استقرارها افزوده شد و آبادی‌ها نسبت به دوران مفرغ بزرگتر شدند. آنها اغلب مجهز به سیستم آبیاری بوده و کشاورزی پررونقی داشتند. مسئله پیچیده، همانا گاهنگاری عصر آهن منطقه مورد بحث است که همچنان مورد اختلاف است. باستان‌شناسان شوروی سابق و فرانسوی که در این حوزه کاوش و تحقیق کرده‌اند، نظریات متفاوت و گاه متناقضی دارند. در حالیکه باستان‌شناسان روس دوره یاز I (عصر آهن قدیم) را به ۷۵۰-۱۰۰۰ ق م تاریخگذاری کرده‌اند (Masson and Sarianidi, p. 158)، باستان‌شناسان فرانسوی که چندی است ابتکار عمل را در این منطقه به دست گرفته‌اند با استفاده از روش تاریخگذاری کربن ۱۴ دوره یاز I را به نیمه هزاره دوم ق م به عقب می‌برند. به همین ترتیب، پژوهشگران شوروی دوره یاز II را به ۷۵۰-۵۵۰ ق م و یاز III را به ۵۵۰-۳۵۰ ق م تاریخگذاری می‌کنند، اما فرانسوی‌ها یاز II را به ۱۱۰۰ ق م و یاز III را به ۷۰۰/۶۰۰-۳۳۰ ق م تاریخگذاری کرده‌اند. در گاهنگاری محققان شوروی دوره‌های یاز II و III تقریباً همزمان با دوره هخامنشی است، اما

1. Yaz Depe
2. Margiana
3. M. Masson
4. KuchukDepe

محققان فرانسوی به تاریخی کهنتر برای دو دوره فوق قائلند. البته در خصوص گاهنگاری پیشنهادی فرانسوی‌ها نیز تردیدهایی وجود دارد (Genito et al, p. 124). نتایج کاوش‌های باستانشناسان روس نشان می‌دهد که در دوره‌های I و II و III رشد و پیشرفت زیادی در غرب آسیای مرکزی رخ داد: سفال‌های چرخ‌ساز جایگزین سفال‌های دست‌ساز و خشن دوره I شدند و معماری یادمانی و ساخت مراکز مذهبی دوباره ظاهر شد. کانال‌های آبیاری که برای امر کشاورزی در این دوره ساخته شدند، ۵۰ تا ۶۰ کیلومتر طول داشتند (Masson and Sarianidi, p. 155). سوالی که مطرح می‌شود این است که چه سازمان و تشکیلات سیاسی در پس این رشد و پیشرفت قرار داشته‌است؟ زیرا ساخت کانال‌هایی این چنین بزرگ خارج از توانایی‌های یک قبیله بوده است. در دوره مورد بحث تغییرات اقتصادی و اجتماعی ناگهانی در سطح زندگی مردمان این منطقه به وقوع پیوست. استقرارهای بزرگ دارای ارگ شدند و به مراکز صنعتی تبدیل گشتند. باستان‌شناسان شوروی و فرانسوی در این مورد که منشأ این رشد و تحول محلی و درون‌زا بوده است، تردید دارند (Boucharlat et al, p. 489). از طرف دیگر، برخی همانند ی. مارکوارت و و. بارتولد با استناد به متون زرتشتی و در درجه اول اوستا، معتقد بودند که پیش از ظهور هخامنشیان ایالات سازمان یافته‌ای به مرکزیت بلخ و خوارزم در این منطقه حضور داشته است (برای بحث بیشتر، رک فیروزمندی و بهادری زیر چاپ). ماسون و ساریانیدینیز معتقدند یک هسته سیاسی در پیش از دوره هخامنشی در بلخ وجود داشته که نفوذ خود را تا مرغیانه و شاید تا هرات و سغد بسط داده بود (Masson and Sarianidi, p. 162)، اما وجود پادشاهی بلخی در دوره مقدم بر ورود پارسیان به منطقه همواره رد شده است (Frye, p. 79).

تاریخ انضمام آسیای مرکزی به شاهنشاهی هخامنشی دقیقاً مشخص نیست، زیرا نویسندگان کلاسیک تا هنگام لشکرکشی اسکندر کمترین علاقه‌ای به این وادی نشان نداده و به جز شروح مختصری درباره نبرد نهایی کورش بزرگ با ماساژت‌ها، سخن دیگری بر زبان نیاورده‌اند. مورخان امروزی تاریخ لشکرکشی کورش به آسیای مرکزی و تصرف آن را معمولاً قبل از فتح بابل و بین سال‌های ۵۴۶ تا ۵۴۰ ق م قرار می‌دهند (بریان، ۱۰۸)، زیرا داریوش در کتیبه بیستون تمام ایالات شرقی به جز هند را بر می‌شمارد و مشخص می‌شود که پیش از او کورش این نواحی را به امپراتوری منضم ساخته بود (Vogelsang, pp. 100-101). اشاره شد که در باب گاهنگاری عصر آهن آسیای مرکزی مشکلات اساسی وجود دارد. از میان سه مرحله دوره I، مرحله I به خوبی شناخته شده است، اما وضعیت درباره مراحل II و III این گونه نیست، به طوری که محققان هنوز نتوانسته‌اند این دو مرحله را

از یکدیگر جدا سازند و حتی هنوز نمی‌دانند که آیا دوره یاز III بایستی جدا از دوره یاز II در نظر گرفته شود یا خیر (Boucharlat et al, p. 490). مسئله کمبود آثار و مواد فرهنگی هخامنشی از یک سو و ابهامات مربوط به گاهنگاری از سوی دیگر مانع ترسیم تصویری روشن درباره حضور هخامنشیان در این منطقه می‌شوند. لذا با وقوف بر چنین معضلاتی تلاش می‌شود آثار مادی مربوط به هخامنشیان که از بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناختی به دست آمده‌اند در جهت بازسازی جایگاه ایالات شرقی در شاهنشاهی هخامنشی مورد بهره‌برداری قرار بگیرند.

اولوغ تپه در مرز پارت و باختر

محوطه اولوغ تپه بر دامنه رشته کوه کوپت داغ در ترکمنستان جنوبی در ۱۵ کیلومتری مرز ایران با آن کشور واقع شده است. این محوطه در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد میلادی توسط و. ساریانیدی^۲ کاوش شد و وی مواد فرهنگی از دوره‌های کالکولتیک (نمازگا II) تا عصر آهن را در آن شناسایی کرد. هیئت فرانسوی - ترکمن از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ مجدداً در این تپه به حفاری پرداخته و به یک گاهنگاری طولانی‌تر دست یافتند (نمازگا I تا یاز II و III). بر نوکتیه مذکور که ۳۰ متر ارتفاع دارد، ساختمانی بر روی یک سکوی خشتی بنا شده است که از سوی کاوشگران ارگ نامیده شده است (Boucharlat et al, p. 480). دلیل چنین نامگذاری آن است که بنای فوق در بلندترین نقطه تپه قرار گرفته و بر محوطه وسیع شهری پایین تپه مسلط است، زیرا بررسی‌های ژئومغناطیس نشانگر ساختارهای شهری در این محوطه است. ارگ دارای پلان مربعی است که هر ضلع آن ۴۳ متر است همراه با یک پلان درونی منظم که با خشت‌هایی به ابعاد $۹ \times ۲۶/۳۰ \times ۵۲/۶۰$ سانتیمتر بنا شده است. خشت‌ها در حقیقت استاندارد خشت‌های عصر آهن منطقه است و با خشت‌های مربعی هخامنشی کاملاً متفاوت است (تصویر ۴). ورودی ارگ که به دوره‌های یاز II و III تاریخگذاری شده، در سمت جنوب واقع است و مقابل دروازه ورودی، پلکانی است که به طبقه فوقانی منتهی می‌شود. پوشش سقف ارگ هنوز مشخص نیست، اما حفاران با توجه به ضخامت دیوارها و عرض کم اتاق‌ها پوشش طاقی را محتمل می‌دانند (Ibid, p. 481). به فاصله ۲ متری دیوار بیرونی (به طرف داخل) که دربردارنده تیرکشی‌ها و فرورفتگی‌هایی هست، دیوار دیگری وجود دارد که فضایی کریدور ماندی را به وجود آورده است که با توجه به یافته‌های موجود در آن به عنوان انبار

1. Ulug Depe
2. V. Sarianidi

تشخیص داده شده است. چیزی که در ارگ توجه کاوشگران را جلب کرده وجود سه اتاق موازی و کشف خمره‌های انبار و مهرها و اثر مهرها در آن است و در نتیجه از این اتاق‌های موازی تحت عنوان انبار یاد کرده‌اند. هرچند تنها قسمتی از ارگ کاوششده است، اما به نظر حفاران ویژگی‌هایی از قبیل سلسله فرورفتگی‌ها و تیرکشی‌های روی دیوار بیرونی، پلکانی که به طبقه دوم راه می‌برد و اتاق‌های باریک موازی، یادآور معماری دوره ماد در نوشیجان تپه و گودین تپه (تصویر ۵) هستند (Ibid, p. 485). از این گذشته، ارگ اولوغ تپه، همانند بنای نوشیجان، علاوه بر استقرار اصلی دارای استقرار متأخری است. استقرار متأخر در نوشیجان به نیمه قرن ششم ق م تاریخگذاری شده است (Stronach, p. 236). ساختار اتاق‌های موازی علاوه بر بناهای دوره ماد در دوره هخامنشی نیز دیده شده است، از جمله در برج جنوب شرقی ساختمان عظیم آپادانا در تخت جمشید (Huff, p. 377). قالب سفال‌های اولوغ تپه با سفال‌های معمول عصر آهن آسیای مرکزی فرق می‌کند و به عقیده حفاران این قالب‌های جدید از فلات ایران به این منطقه وارد شده است. نکته مهم، به دست آمدن سفال‌های پوست تخم مرغی هخامنشی از اولوغ تپه است، اما سفال‌های مزبور فقط از سطح تپه به دست آمده نه در خود ارگ. تاریخگذاری ارگ هنوز به صورت یک معضل باقی مانده است، زیرا همان طور که ذکر شد مسئله گاهنگاری دوره‌های یاز II و III هنوز حل نشده است. اما حضور سفال یاز III و سفال‌های پوست تخم مرغی نشان می‌دهد که ارگ در دوره هخامنشی همچنان کاربرد داشته است. کاوشگران مادی بودن آن را به عنوان محتمل‌ترین فرضیه مطرح نموده‌اند که اگر چنین باشد، ایندیدگاه رایج که پیشروی مادها به سمت شرق بیشتر به شکل اتحاد با رؤسای محلی بوده نه مستقر ساختن نهادهای اداری، رد می‌شود (Boucharlat et al, p. 494).

آلتین تپه^۱ در باختر

آلتین تپه یکی از سلسله استقرارهایی است که در این دوره در واحه بلخ واقع در شمال افغانستان مرکزیت داشت. کاوش‌ها در یکی از مهمترین این محوطه‌ها معروف به آلتین ۱۰ توسط ساریانیدیمنجر به کشف دو ساختمان یادمانی شدند. یکی از ساختمان‌ها که از سوی وی کاخ تابستانی نامیده شده است دارای پلان مستطیلی و به ابعاد ۵۵×۸۰ مترمربع است. این ساختمان که از خشت‌های مربعی شکل ساخته شده است دارای دو حیاط است که در هر طرف با رواق‌هایی احاطه شده است (Sarianidi, p. 76-81). دیگر ساختمان در آلتین ۱۰

1. Altin Depe

(کاخ زمستانی) دارای پلان مربعی است که هر ضلع آن ۳۶ متر طول دارد. این ساختمان نیز با خشت‌های مربعی نوع هخامنشی ساخته شده است و عبارت است از یک حیاط باز که توسط رواق‌هایی احاطه شده است. پلان این دو کاخ یادآور ساختمان مذهبی (ساختمان QN3) دهانه غلامان هستند (شراتو، ۱۴۵) (تصویر ۶). اتاق‌های کاخ زمستانی آلتین ۱۰ دربردارنده محراب‌های پله دار است که قابل مقایسه با نمونه‌های یافته شده در ساختمان شماره ۶ دهانه غلامان است (Ball, p. 641). به نظر می‌رسد که شباهت‌های کاخ زمستانی آلتین ۱۰ با ساختمان مذهبی دهانه غلامان (هم از نظر معماری و هم از نظر محراب‌ها)، نشانگر کارکرد مذهبی این ساختمان است. ساختمان مذهبی دهانه غلامان نیز به نوبه خود از نظر معماری با بناهای تخت‌جمشید مقایسه شده است (شراتو، ۱۴۵). بنابراین، ساختمان‌های مکشوف در آلتین ۱۰ آشکارا هخامنشی هستند. اما با این حال، برخی محققان شوروی آن را متعلق به پادشاهی بلخی و پیش از هخامنشی می‌دانند. در حالیکه همانگونه که ذکر شد، وجود این پادشاهی فرضی مورد قبول اکثریت محققین واقع نشده است.

کلالی‌گیر^۱ در خوارزم

سرزمین خوارزم در کناره جنوب شرقی دریاچه آرال و در هر دو سوی رودخانه آمودریا در شمال ازبکستان امروزی واقع شده است. نام خوارزم برای اولین بار در کتیبه بیستون ظاهر می‌شود. برخی از محققان بر اساس اوستا و نیز توصیف‌های هرودوت از این سرزمین معتقدند که در خوارزم در دوره پیش از هخامنشی یک حکومت سازمان یافته وجود داشته که البته هیچ مدرکی برای تقویت این فرضیه در دست نیست (بهادری، ۲۰۰-۱۹۸؛ فیروزمندی و بهادری زیر چاپ).

کلالی‌گیر بر ساحل چپ رودخانه آمودریا قرار گرفته است. شهر کلالی‌گیر که ساخت آن هرگز کامل نشد دارای پلانی مستطیلی شکل است (تصویر ۷) و فضایی حدود ۶۰۰ × ۱۰۰۰ متر مربع را می‌پوشاند (Rapoport, p. 513). این شهر که به وسیله دیواری با ۱۵ متر ضخامت احاطه شده دربردارنده برج‌های بزرگ و چندین دروازه است. درون دیوارهای شهر فقط یک ساختمان شناسایی شده است: ساختمانی کاخ مانند دارای پلانی مربعی در ابعاد ۸۰ × ۸۰ مترمربع (تصویر ۸). این کاخ دارای دو حیاط درونی است که به وسیله اتاق‌ها و تالارهایی احاطه می‌شود. یکی از حیاط‌ها دارای چهار ایوان است و که از ویژگی‌های

شاخص معماری هخامنشی است (Schmidt, p. 72). وجود پایه ستون در این کاخ نشانه آن است که سازندگان آن بدون شک نحوه برپاداشتن سقف به یاری ستون را آموخته بودند، شیوه‌ای که تا آن زمان در آسیای مرکزی ناشناخته بود (بهادری و فیروزمندی زیرچاپ). مصالح اصلی ساختمان کاخ کلالی‌گیر را خشت‌های مربعی نوع هخامنشی تشکیل می‌دهد. یافته‌های به دست آمده از این کاخ که مستقیماً با حضور پارسیان هخامنشی ارتباط می‌یابد، عبارتند از سرستونی به شکل سر یک عقاب از جنس مرمر (تصویر ۹) و یک ریتون گلی شاخص هخامنشی (تصویر ۱۰). شیوه و سبک معماری ساختمان کلالی‌گیر و یافته‌های به دست آمده از آن سبب شده است که بسیاری از پژوهشگران محوطه مزبور را مقر ساتراپ خوارزم در دوره هخامنشی بدانند (Stavisky, p. 53).

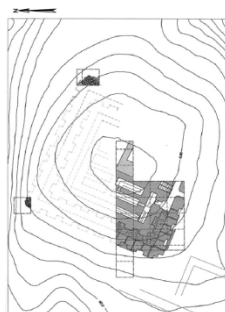
نتیجه

کتیبه‌های سلطنتی، نقوش برجسته یادمانی و اسناد اداری از مراکز شاهنشاهی هخامنشی نشان می‌دهند که ساتراپی‌های شرقی به طور گسترده‌ای در نظام‌های سیاسی، اداری و اقتصادی شاهنشاهی ادغام شده بودند. هر چند مورخان کلاسیک جز در مواردی محدود درباره این مناطق سکوت کرده‌اند، اما آثار فوق ثابت می‌کنند که این ایالات در نزد شاهان هخامنشی از اهمیت خاصی برخوردار بوده‌اند. فقر منابع مکتوب نبایستی منجر به این برداشت شود که ایالات شرقی نسبت به ایالات غربی جایگاه پایین‌تری داشته‌اند. درست است که جاده‌ای سلطنتی همانند آنچه که شوش را به سارد متصل می‌کرد تاکنون در شرق شاهنشاهی شناسایی نشده، اما ارتباط مستمر میان ایالات شرقی و مراکز شاهنشاهی که در اسناد تخت‌جمشید بازتاب یافته است نشان می‌دهد که یقیناً نظیر همین جاده‌ها در شرق نیز وجود داشته است. حقیقت دیگری که دال بر نفوذ شاهنشاهی بر ایالات شرقی است کاربرد زبان آرامی به مثابه زبان دیوانی شاهنشاهی است، چنانکه الفبای زبان‌های رایج در این مناطق مانند بلخی، سغدی و خوارزمی از زبان آرامی هخامنشی اقتباس شده‌اند. مواد فرهنگی و آثار هخامنشی (اگر چه اندک) نیز گواه تأثیر شاهنشاهی در آسیای مرکزی است. اگر چه رشد و پیشرفت زندگی شهری در آسیای مرکزی که از نیمه نخست هزاره اول ق م آغاز شد، به احتمال منشأ محلی داشته است، ظهور شاهنشاهی هخامنشی بر این روند تأثیر مثبت گذاشته است.

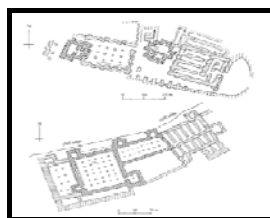
منابع

- ایمان‌پور، محمدتقی، بررسی جایگاه سیاسی ساتراپ‌های هخامنشیدر دوره داریوش بزرگ با تکیه بر کتیبه‌ها، *تاریخ ایران*، شماره ۶۱/۵، ۱۳۸۸.
- بریان، پی‌یر، *تاریخ امپراتوری هخامنشیان*، ترجمه مهدی سمسار، ۲ جلد، زریاب، تهران، ۱۳۷۶.
- بهادری، علی‌بررسی و تحلیل مواد فرهنگی دوره هخامنشی در غرب آسیای مرکزی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
- شراتو، اومبرتو، شواهدی از زندگی مذهبی در دهانه غلامان سیستان، ترجمه ع. عابدی، اثر، شماره ۲۷-۲۶، ۱۳۷۵.
- فیروزمندی، بهمن و بهادری، علی (زیر چاپ)، هخامنشیان در آسیای مرکزی، تصویر باستان-شناختی: مورد خوارزم، *مطالعات باستان‌شناسی*.
- کخ، هایدماری، *از زبان داریوش*، ترجمه پرویز رجبی، کارنگ، تهران، ۱۳۷۶.
- گریسون، مارک و کول روت، مارگارت، *اثر مهرهای هخامنشی برجای‌مانده بر گل‌نشته‌های باروی تخت‌جمشید*، ترجمه کمال‌الدین نیکنامی و علی بهادری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۹۰.
- والزر، گرلند، *نقوش اقوام شاهنشاهی هخامنشی بنابر حجاری‌های تخت‌جمشید*، ترجمه دورا اسمودا خوب‌نظر با همکاری علیرضا شاپور شهبازی، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۰.
- Ball, W., 1982. *Archaeological Gazetteer of Afghanistan*. Paris.
- Boucharlat, R., Francfort, H-P., and Lecomte, O. 2005. "The Citadel of Ulug Depe and the Iron Age Archaeological Sequence in Southern Central Asia," *Iranica Antiqua* XL: 479-514.
- Frye, R. N. 1996. *The Heritage of Central Asia*. Princeton.
- Genito, B., Gricina, A., Rendina, L., and Angelo, L. 2009. "The Achaemenid Period in the Samarkand Area," *Newsletter Archeologia*, numero 0: 122-141.
- Hallock, R.T. 1969. *Persepolis Fortification Tablets*. Chicago.
- Helms, S. W. 1982. "Excavations at the City and the most Famous Fortress of Kandahar the Foremost Place in all of Asia," *Afghan Studies* 3-4: 1-24.
- Huff, D. 2005. "From Median to Achaemenian Palace Architecture," *Iranica Antiqua* XL: 371-395.
- Kent, R. G. 1953. *Old Persian: Grammar, Texts and Lexicon*. New Haven.
- Lewis, D. M. 1990. "The Persepolis Fortification Texts," *Achaemenid History* IV: 1-6.

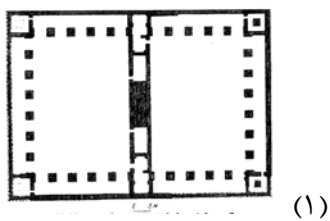
- Magee, P., Petrie, C., Knox, R., Khan, F. and Thomas, K. 2005. "The Achaemenid Empire in South Asia and Recent Excavations in Akra in Northwest Pakistan," *American Journal of Archaeology* 109: 711-41.
- Masson, V. M., and Sarianidi, V. I. 1972. *Central Asia: Turkmenia before the Achaemenids*. London.
- Rapoport, Y. I. 1991. "Chorasmia," *Encyclopaedia Iranica* 5: 511-16.
- Roaf, M. 1974. "The Subject People on the Base of Statue of Darius," *DAFI* 4: 73-160.
- Root, M. C. 1979. *King and Kingship in Achaemenid Art*. Leiden.
- Sarianidi, V. 1985. "Monumental Architecture of Bactria," *Indus* 5: 417-432.
- Schmidt, E. F. 1953. *Persepolis I*. Chicago.
- Stavisky, B. 1989. "Zoomorphic Capitals in Central Asia and Transcaucasia: Origins and Development," *Bulletin of the Asia Institute* 3: 53-60.
- Stolper, M. W. 1985. *Entrepreneurs and Empire*. Leiden.
- Stolper, M. W. and Tavernier, J. 2007. "An Old Persian Administrative Tablet from the Persepolis Fortification," www.achemenet.com Arta001.
- Stronach, D. 2003. "Independent Media: Archaeological Notes from Homeland, pp. 233-48, in L. Lanfranchi, M. Roaf and R. Rollinger, eds., *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia*, Padowa.
- Tolstov, S. P. 1953. *Auf den Spuren der altchoresmischen Kultur*. Berlin.
- Tuplin, C. 1998. "The Seasonal Migration of Achaemenid King: A Report on Old and New Evidence," *Achaemenid History* XI: 63-114.
- Vogelsang, W. J. 1992. *The Rise and Organisation of the Achaemenid Empire*. Leiden.



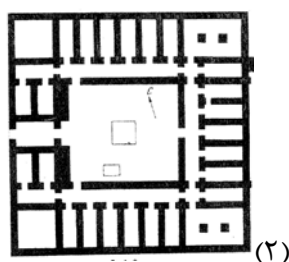
تصویر ۴: ارگ اولوغ تپه و بخش کاوش شده آن (Boucharlat *et al.* 2005: fig. 2).



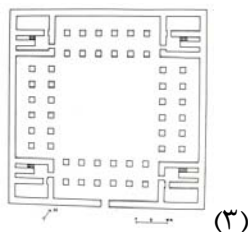
تصویر ۵: نوشیجان و گودین: پلان (Boucharlat *et al.* 2005: fig. 9).



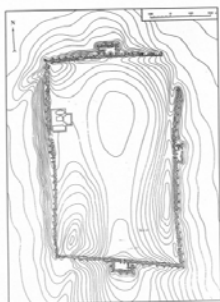
(۱)



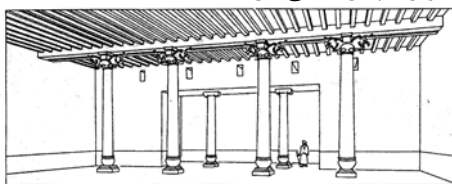
(۲)



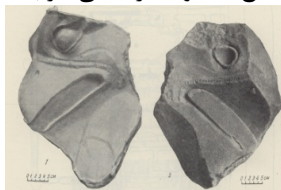
تصویر ۶: پلان کاخ‌های تابستانی (۱) و زمستانی (۲) آلتین ۱۰ (Sarianidi 1985: fig. 5) و ساختمان QN3 دهانه غلامان (۳) (شراتو ۱۳۷۵)



تصویر ۷: پلان کللی‌گیر (Tolstov 1953: pl. 53)



تصویر ۸: بازسازی کاخ مکشوف در کللی‌گیر (Stavisky 1989)



تصویر ۹: قطعات سر ستون‌های مکشوف در کللی‌گیر (Tolstov 1953: pl. 61)



تصویر ۱۰: ریتون مکشوف در کللی‌گیر (Tolstov 1953: pl. 62)

تأثیر سیاست در تدوین و گسترش مزدک‌نامه‌ها

(ص ۴۳ - ۵۶)

دکتر عباس زارعی مهرورز

استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه بوعلی سینا^۱

دکتر نورالدین نعمتی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۱/۱۶

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۱۲/۲۲

چکیده

در اوایل دوره سلطنت قباد پادشاه ساسانی (۴۸۶ - ۵۳۱ م) جنبشی مهم به رهبری مزدک، با دلایل گوناگون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، رخ داد؛ که پادشاه نیز، برای تضعیف موقعیت بزرگان و روحانیان، از آن حمایت کرد. طبیعتاً بزرگان با جنبش مخالفت کردند و قباد را از سلطنت خلع کردند و او فقط با حمایت هیاطله توانست دوباره به تخت سلطنت بازگردد. سالیان بعد، اتحاد دوباره بزرگان و روحانیان با خسرو - پسر سوم قباد - منجر به انجام کودتا، خلع قباد و قتل مزدک و هوادارانش گردید (۵۳۱ م). در نتیجه، برای تثبیت اعاده قدرت و حیثیت بزرگان و روحانیان، اصلاحاتی انجام گرفت.

پس از فروخواباندن جنبش، به دستور خسرو انوشیروان، پادشاه جدید، روایتی رسمی، با نگرشی منفی درباره جنبش مزدک در خدای‌نامه، کتاب تاریخ رسمی ساسانی، نگاشته شد. هم‌زمان، چند روایت دیگر نیز به صورت کتبی یا شاید شفاهی در میان مردم مشهور گشت. برخی از این روایت‌ها پس از سقوط ساسانیان (۶۳۵)، از پهلوی به عربی ترجمه گردید، که در سده‌های نخستین اسلامی بسیار مشهور بود. روایت‌های اصلی داستان مزدک در چند کتاب تاریخی، ادبی و سیاسی وارد گردید.

نگارندگان در این مقاله می‌کوشند تا حد امکان، دلایل سیاسی احتمالی اشاعه این روایات را در دوره ساسانی و سده‌های نخستین اسلامی، با تطبیق نقاط قوت و ضعف، بخش‌های افسانه‌ای، واقعی و تحریفات آن‌ها در کتاب‌های تاریخ طبری، شاهنامه فردوسی، سیاست‌نامه نظام‌الملک، فارس‌نامه ابن‌بلخی، فسطاط‌العدالة فی قواعد السلطنة از محمد بن محمود خطیب بررسی نمایند.

واژه‌های کلیدی: ساسانیان، قباد، جنبش مزدک، دوره اسلامی، عباسیان، سیاست

مقدمه: نگاهی به جنبش مزدک

تاریخ اواخر دوره ساسانی، با وجود پیچیدگی‌های بسیار، همیشه برای مورخان پرجاذبه بوده است؛ از آن رو که درک آن به چگونگی پیوند فرهنگ ایران باستان به دوره اسلامی کمک شایانی می‌کند. یکی از وقایع این دوران، موضوع مزدک و جنبش منتسب به اوست. البته باید گفت که ماهیت روایات برجای مانده درباره مزدک به اختلافات مورخان دامن زده است؛ به گونه‌ای که مورخان معاصر در برابر این پیچیدگی‌ها، دیدگاه‌های بسیار متفاوت و گاه متناقضی را ارائه کرده‌اند. حتی برخی، با تکیه بر عدم ذکر نام او در منابع هم‌عصر رومی، وجود او را محل تردید قرار داده‌اند (رک ربیعی و فولادپور، ۱۳۷۱: ۷۹-۳۷). فارغ از این دیدگاه‌های سلبی، برخی از مورخان جنبش او را، با تکیه بر ادعای اشتراک در اموال، نخستین حرکت کمونیستی به شمار آورده‌اند، که خوش‌بختانه به ثمر ننشسته است (رک نولدکه، ۱۳۵۸: ۶۹۳، ۷۰۱ و ۷۰۶). بنابر این، به گمان نگارندگان، برخی از مورخان معاصر در بررسی جنبش مزدک، بیشتر در پی اثبات ایدئولوژی خود بوده‌اند تا درک این واقعه تاریخی.

البته تناقضات بسیار در منابع برجای مانده درباره مزدک، عامل مهمی در اختلاف نظر مورخان در این باره است. ویژگی عمده این روایات بغض علیه مزدک و ستایش از خسرو انوشیروان است. در برخی از این روایات (مانند فارس‌نامه، سیاست‌نامه و فسطاط‌العدالة فی قواعد السلطنة) چهره قباد به صورت پادشاهی که از روی ناچاری وجود مزدک را تحمل می‌کند، تصویر شده است. در برخی دیگر، او هم شریک مزدک است، که تا دم مرگ از او حمایت کرده است.^۱ به هر حال، آن چه مسلم است، جانب‌دارانه بودن عمده روایات است. ویژگی دیگر این دسته از روایات، خلأ بزرگ تاریخی در مورد شرح وقایع مربوط به مزدک است. در همه این روایات، به شکلی تقریباً افسانه‌ای، فقط به آغاز و پایان جنبش پرداخته شده است. بنابر این، جزییات و حتی بسیاری از کلیات وقایع جنبشی که دست کم در سه دهه از حکومت ساسانی تأثیرگذار بوده، در منابع نیامده است. طبعاً نمی‌توان گفت که این امر تصادفی بوده است. اما شاید اشاره به این جزییات برای ساسانیان خوشایند نبوده است؛ بنابر این، در روایات مربوط به این واقعه بیشتر به آغاز و انجام آن پرداخته‌اند.

نگارندگان در این مقاله می‌کوشند به این سؤال اساسی پاسخ گویند که با وجود تقابل در آرمان‌های حکومت ساسانی و جنبش مزدک، چرا ساسانیان به طور گسترده‌ای درباره

۱. از روایات مهم در این باره، می‌توان به تجارب‌الامم مسکویه اشاره کرد، که گویا بخش‌هایی از آن با روایات رسمی خدای‌نامه تضاد دارد: رک مسکویه، ۱۳۶۹.

جنبش به تبلیغات پرداختند. همچنین، دلیل تداوم ذکر این روایات در دوره اسلامی چه بوده است. در این مقاله، با تکیه بر پنج روایت مهم بازمانده درباره مزدک، در تاریخ طبری، شاهنامه فردوسی، سیاست‌نامه نظام‌الملک، فسطاط‌العدالة فی قواعد السلطنة محمد بن محمود خطیب و فارس‌نامه ابن البلخی، و با بهره‌گیری از روش تاریخی و تحلیل محتوای متون کوشش شده است به این سؤالات پاسخ داده شود. البته نگارندگان به هیچ وجه قصد بازگویی جنبش و تحلیل آن را ندارند؛^۱ بلکه می‌توان گفت هدف همانا واگشایی برخی از جنبه‌های احتمالی سیاسی در گسترش این روایات است.

همان گونه که پیشتر گفته شد، پژوهشگران بسیاری درباره جنبش مزدک سخن رانده‌اند. حتی به نظر برخی از مورخان، نحوه برخورد ساسانیان با آن، یکی از علل سقوط این سلسله به شمار می‌رود. پژوهشگران درباره مزدک مطالب متفاوت و حتی متناقضی گفته‌اند؛ برخی بر نام او خرده گرفته‌اند (shaki, 1990: 280, tafazoli, 1984: 507-510) و برخی وجود واقعی او را مورد تردید قرار داده‌اند (ربیعی و فولادپور، ۱۳۷۱: ۳۷-۷۹). شیوه ذکر جنبش مزدک از نگاه نگارندگان بسیار متفاوت از روایات پیشین است و البته در این روایت به گونه دیگری آمده است.^۲

بنا به دلایل و زمینه‌های گوناگون سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، اجرای اصلاحات در جامعه ساسانی در دوره قباد امری ضروری به نظر می‌رسید. از جمله این دلایل می‌توان پرداخت خراج به هیاطله در نتیجه شکست پیروز پدر قباد از آنان (۴۸۴)، قحطی چند ساله در عهد پیروز و قباد (فردوسی، ۱۹۷۰: ج ۸، ص ۴۲) و در نتیجه فقر بیش از اندازه مردم، و نگرش منفی قباد نسبت به عملکرد بزرگان درباره مردم را یاد کرد (کلیما، ۱۳۵۸: ۳۲۹ و پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۴۹: ج ۱، ص ۱۱۰).

قباد در ۱۶ سالگی به سلطنت رسید (۴۸۸) و به دلیل خردسالی، سوخرا نیابت سلطنت او را بر عهده گرفت؛ اما قباد هشت سال بعد، در ۲۴ سالگی، برای تسلط بیشتر بر امور، با کمک شاپور رازی، سوخرا را به قتل رساند (فردوسی، ۱۹۷۰: ج ۸، ص ۳۰ و نولدکه، ۱۳۸۵: ۲۱۴) و از مزدک برای انجام اصلاحات اقتصادی و اقدام علیه بزرگان و قدرت بی‌حد و مرز آنان یاری خواست. در نتیجه، بزرگان بسیاری از امتیازاتشان را از دست رفته دیدند. در واکنش به این اقدامات، بزرگان بیکار نشستند و سه سال بعد، با کمک زرمهر پسر سوخرا، بر قباد شوریده و او را از پادشاهی خلع کرده و به زندان افکندند و پسرش جاماسپ را بر تخت برنشاندند.

۱. برای درکی از جنبش مزدک رک: اللهیار خلعتیری/عباس زارعی مهرورز، ۱۳۷۹: ص ۱۰۸-۱۲۶.

۲. همچنان که پیشتر گفته شد، در این باره رک مقاله اللهیار خلعتیری و عباس زارعی مهرورز.

در این مدت گویا مزدک مدتی پنهان بود (بلعمی، ۱۳۴۷: ۱۴۵) و سپس با هواداران بسیاری به آذربایجان گریخت (ابن البلخی، ۱۳۶۳: ۴۵). اما قباد از زندان گریخت و به سرزمین هیاطله در شمال شرقی ایران رفت و چند سال بعد، با کمک سپاهیان آنان، تقریباً بدون خون‌ریزی، تخت و تاج را از بزرگان باز پس گرفت. گرچه منابع، با الهام از خدای‌نامه ساسانی، تأکید دارند که قباد در دوره دوم سلطنت از حمایت مزدک دست کشید، اما این مطلب با قتل عام آنان در ۵۳۱، آخرین سال پادشاهی قباد، تضاد دارد؛ زیرا اگر از حمایت آنان دست کشیده بود، باید زودتر از سال ۵۳۱ و نه پس از طی یک دوران حدوداً سی ساله، آنان را قتل عام می‌کرد. پس نتیجه طبیعی از قتل عام سال ۵۳۱ مذکور در منابع، آن است که پس از دست‌یابی دوباره قباد به پادشاهی، مزدک را دوباره به حضور پذیرفته و تا سال ۵۳۱، علی‌رغم دشمنی بزرگان، با او همکاری داشته است. البته روایات مزدک‌نامه‌ها نیز این مطلب را به درستی تأیید می‌کنند.

عقاید مزدک

بنا بر اکثر روایات کهن، او موبدان موبد عهد قباد بوده، که بالاترین مقام دینی در عصر ساسانی به شمار می‌رفت. فردوسی تنها کسی است که او را به نوعی گنجور قباد دانسته، که شاید منظور مسئول امور مالی دربار باشد (فردوسی، ۱۹۷۰: ج ۸، ص ۴۲). به هر حال، در منابع مقام او به صورتی گنگ بیان شده است؛ اما به گمان نگارندگان، مقام او بیشتر در حیطه اصلاح امور اقتصادی و مالی دربار بوده است؛ همین اصلاحات موجب گردید که دایره قدرت بزرگان و روحانیان محدود گردد و چون آنان نمی‌توانستند به طور مستقیم پادشاه را در این زمینه متهم نمایند، به مزدک اتهام وارد کردند. همان گونه که می‌دانیم، عمده‌ترین عقیده یا اتهام او تغییر آداب دینی و اخلاقیات مردم بود، که به اشتراک اموال و زنان مشهور است. اما در جامعه دینی و طبعاً سنتی ایران عهد ساسانی، بسیار بعید بود چنین بدعتی، که کاملاً مخالف با دین زرتشت بود، امکان رشد یابد و پادشاه و عامه مردم از آن حمایت کنند. بنابر این، نمی‌توان انتظار داشت که مزدک عقایدی خلاف آیین زرتشت ارائه داده باشد. عقایدی همچون اشتراک زنان اتهامی بود که دستگاه تبلیغاتی ساسانی به او وارد کرد و عقایدی همچون خوردن گوشت، در واقع، از عقاید منتسب به مانی است، که بعدها در کتاب‌های ملل و نحل، در دوران اسلامی به اشتباه به او نسبت داده‌اند.^۱

۱. گویا منشأ آن روایت عبدالکریم شهرستانی در الملل و النحل است.

جنبش مزدک از نوع اصلاحات از بالا تلقی می‌شود، که حمایت توده‌های پایین‌دست جامعه را نیز به همراه داشت. قباد، پادشاه ساسانی، با همکاری فردی بانفوذ - یعنی مزدک - به اصلاحات در قدرت پرداخت تا قدرت سیاسی و اقتصادی بزرگان و روحانیان را کاهش دهد و در نتیجه، سطح زندگی مردم را ارتقاء دهد. قباد، به درستی، گمان می‌کرد روی آوردن به مردم سبب دوام حکومت ساسانی خواهد شد. طبیعی بود که بزرگان و روحانیان به مخالفت با این امر شاهی برخاستند؛ اما به دلیل حمایت پادشاه و نفوذ مزدک نزد او، نتوانستند تا مدت طولانی علیه این اصلاحات اقدام قاطعی به عمل آورند. در نهایت، با برپایی توطئه‌ای درباری، با مشارکت خسرو - پسر سوم قباد، که بعدها پس از برکناری پدرش از سلطنت، لقب انوشیروان را اختیار کرد - توانستند به این کابوس پایان بخشند و آب رفته را به جوی بازگردانند. بنابر این، به نظر نگارندگان، آن چه در منابع به کشتار مزدکیان مشهور شده، چیزی جز تصفیۀ خونین مخالفان پادشاهی خسرو نیست. بعدها در مزدک‌نامه‌ها این گونه رواج دادند که این مخالفان مزدکی بوده‌اند؛ تا بدین ترتیب، هم کودتای خسرو علیه پدرش قباد را پنهان سازند و هم، دامن خاندان ساسانی و از جمله قباد را از اتهام طراحی شده اشتراک اموال و زنان پاک نگاه دارند. بنابر این، برای حکومت ساسانی بسیار آسان بود که پس از پایان خوش‌آیند وقایع، آن‌ها را به مزدک نسبت دهد. در نتیجه، می‌توان گفت که این وقایع در اساس بدان گونه که در روایات بازمانده و منابع آمده، رخ نداده و حکومت ساسانی آن‌ها را تحریف کرده تا آثار یک توطئه خانوادگی و درباری را کاملاً از میان ببرد.

مزدک‌نامه‌ها

پس از کشتار بزرگ و زندانی شدن قباد، به دستور خسرو انوشیروان، پادشاه جدید، روایتی رسمی، با نگرشی منفی درباره جنبش مزدک در خدای‌نامه، کتاب تاریخ رسمی ساسانی، نگاشته شد. هم‌زمان، چند روایت دیگر نیز، به صورت افسانه‌ای، کتبی یا شاید شفاهی در میان مردم مشهور گشت؛ که در آن‌ها انوشیروان از اتهام مخالفت با پدر و کودتا معاف گردیده و او به عنوان مدافع راستین دین زرتشت و مزدک هوادار بددینی معرفی شده‌اند. برخی از این روایت‌ها پس از سقوط ساسانیان (۶۳۵)، از زبان پهلوی به عربی ترجمه گردید و در سده‌های نخستین اسلامی بسیار مشهور گردید. نام مترجمان مزدک‌نامه‌ها معلوم نیست. اما می‌دانیم که دست کم، یکی از مزدک‌نامه‌های عهد ساسانی توسط روزبه بن دادویه (المقفع)، مترجم مشهور متون پهلوی، و ابان لاحقی به عربی ترجمه گردیده است (ابن‌الندیم، ۱۳۶۶: ۱۹۶ و ۲۷۲). در نهایت، چند روایت از داستان مزدک، به صورت

غیرمستقیم، در چند کتاب تاریخی، ادبی و سیاسی فارسی و عربی متعلق به سده چهارم تا هفتم ق. / دهم تا سیزدهم م. وارد گردید:

۱. تاریخ طبری، نگاشته محمد بن جریر طبری در ۳۰۲ ق. / ۹۱۴ م.، در تاریخ عمومی جهان.

۲. شاهنامه، سروده ابوالقاسم فردوسی، سروده ۴۲۰ ق. / ۱۰۲۹ م.، در تاریخ اساطیری و باستانی ایران تا سقوط ساسانیان.

۳. سیاست‌نامه حسن بن علی طوسی ملقب به نظام‌الملک، وزیر مشهور سلجوقیان، در آموزش آداب سلطنت، که آن را در ۴۸۵ ق. / ۱۰۹۲ م. به دستور ملک‌شاه سلجوقی (۴۴۵-۴۸۵ ق. / ۱۰۵۳-۱۰۹۲ م.) به پایان رساند.

۴. فارس‌نامه ابن‌بلخی، در تاریخ و جغرافیای فارس- از شهرهای جنوب ایران- نگاشته اوایل سده ششم هجری قمری / دوازدهم میلادی.

۵. کتابی موسوم به فسطاط العداله فی قواعد السلطنه، در آداب سلطنت، نگاشته محمد بن محمود خطیب، برای غیاث‌الدین مسعود دوم (۶۸۱-۶۹۷ ق. / ۱۲۸۲-۱۲۹۸ م.)، از سلجوقیان روم، در اواخر سده هفتم هجری قمری / سیزدهم میلادی. این نسخه هنوز به چاپ نرسیده و کسی درباره روایت مزدک آن بررسی‌ای نکرده است.^۱

می‌توان گفت منشأ روایات مزدک در سایر منابع دوره اسلامی همین منابع مذکور در بالاست. روایت مندرج در سیاست‌نامه و فسطاط العداله گویا برای عامه مردم نگاشته شده و شاید اختلافات آن با روایت فارس‌نامه به سبب وجود نسخه‌های مترجم گوناگون از مزدک‌نامه بازمانده عهد ساسانی باشد. روایت شاهنامه نیز برگردانی غیرمستقیم از خدای‌نامه پهلوی است. جالب است که فردوسی در آغاز روایت مزدک، بر خلاف دیگر روایات، از او به بدی یاد نکرده است:

بیامد یکی مرد مزدک به نام	سخنگوی بادانش و رای و کام
گران‌مایه مردی و دانش‌فروش	قباد دلاور بدو داد گوش
به نزد جهاندار «دستور» گشت	نگهبان آن گنج و گنجور گشت
	(فردوسی، ۱۹۷۰: ج ۸، ص ۴۲)

۱. نسخه ۱۱۲۰ کتابخانه ملی پاریس؛ عکسی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. رک محمد تقی دانش‌پژوه، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۱۷۳. زارعی مهرورز برای نخستین بار، از این نسخه خطی در نگارش مقاله «بررسی جنبش مزدک» بهره برد. در واقع این نسخه شامل دو کتاب در یک مجلد است؛ اما در فهرست میکروفیلم‌ها به اشتباه آن را فقط فسطاط العداله پنداشته است. مطالب مربوط به مزدک در کتاب دوم آمده است، که متأسفانه نام و نویسنده آن معلوم نیست. در این‌جا، برای پرهیز از اشتباه در ارجاع، ازین پس به همان نام فسطاط العداله آورده می‌شود.

در روایت فارس‌نامه، بر خلاف روایت سیاست‌نامه و فسطاط‌العدالة، قباد بنا بر میل خود و نه به اجبار انوشیروان، از پادشاهی کناره می‌گیرد (ابن البلخی، ۱۳۶۳: ۸۸). می‌توان گفت که مزدک‌نامه مذکور در سیاست‌نامه بیشتر به سیاق اسلامی درآمده است. به عنوان نمونه، چون مزدک از ظهور پیامبری - که آخرین پیامبران است - خبر داشت، «او را تمنا چنان افتاد که مگر این کس او باشد» (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۵۷: ۲۱۲). در اینجا تلویحاً بشارت از ظهور پیامبر اسلام از زبان مزدک داده است. البته این تغییرات در منبع مورد استفاده نظام‌الملک وجود داشته، نه آنکه خود او در آن تغییر ایجاد کرده باشد. بنابر این، می‌توان گفت که روایت سیاست‌نامه و فسطاط‌العدالة روایت اسلامی شده مزدک‌نامه است؛ حال آن که در فارس‌نامه این روایت تلفیقی از چند گزارش دیگر است. در روایت سیاست‌نامه و فسطاط‌العدالة، نیرنگی به مزدک نسبت داده شده که محور روایت هم شده است: به سخن درآوردن آتش به عنوان معجزه و به سود اهدافش؛ بدین صورت که او غلامی را در آتشگاه پنهان کرد که برای مردمان به جای آتش سخن گوید (همانجا و خطیب ۲۹ب، س ۱۶-۲۱ و ۳۰، س ۱). به نظر نگارندگان، این بخش در دوران اسلامی به روایت الحاق شده است؛ زیرا در آن آتش معبود زرتشتیان دانسته شده (نظام‌الملک، ۱۳۵۷: ۲۱۳ و خطیب، ۳۰)، در حالی که آتش در دیانت زرتشت فقط نقشی نمادین دارد.

در هر دو روایت سیاست‌نامه و فسطاط‌العدالة و همچنین در تواریخ و منابع اسلامی دیگر، سخن از نافرمانی خسرو انوشیروان از پدر و دشمنی او با مزدک است؛ اما در این دو کتاب نافرمانی او علنی است. بر اساس این روایت، او چهل روز از قباد مهلت خواست تا به آیین مزدک بگردد؛ در این مدت به موبدان و بزرگان ایالات فارس (ایران) نامه نوشت. خسرو بیشترین کمک معنوی را از جانب موبد شهر پارس در جنوب ایران دریافت کرد.^۱ پس از آن واقعه کشتار مزدکیان ذکر شده است (نظام‌الملک، ۱۳۵۷: ۲۲۱-۲۲۹). شیوه کشتار مزدک و هواداران او در سه کتاب شاهنامه، سیاست‌نامه و فسطاط‌العدالة تقریباً یکسان است؛ اما در فارس‌نامه اندکی متفاوت آمده و از این بابت استثنایی است.

برخی از گفته‌های مزدک در شاهنامه آمده که نه تنها در چهار کتاب دیگر، بلکه در هیچ منبع دیگری دیده نمی‌شود، مانند گفته‌های اخلاقی درباره رشک و آز و نیاز.^۲ شاید بتوان از این گفته‌ها بهتر به اصول عقاید مزدک پی برد.

۱. سیاست‌نامه، ص ۲۱۷. او ادله‌ای علیه مزدک اقامه کرد و معجزه سخن گفتن آتش را باطل کرد (ص ۲۱۸-۲۲۰).

۲. شاهنامه، ج ۸، ص ۴۶، ابیات ۲۱۰ تا ۲۹۰. به عنوان نمونه:

نکته جالب، گسیختگی و عدم ارتباط مطالب مربوط به پادشاهی قباد و روایت مزدک در شاهنامه و منابع دیگر است. البته این موضوع در شاهنامه آشکارتر است. دلیل این امر بهره غیرمستقیم فردوسی از خدای‌نامه پهلوی است. بنابر این، می‌توان نتیجه گرفت که این گسیختگی مطالب در عهد ساسانی و عامدانه انجام شده است. خسرو پس از کودتایی که با کمک بزرگان علیه پدرش قباد انجام داد، برای اثبات بی‌گناهی خود و مجرم نشان دادن قباد، مجبور بود که مزدک و قباد را بدآیین جلوه دهد. مطابق بیشتر روایات، قباد در اواخر عمر، پادشاهی را به فرزند سومش خسرو واگذارد و با موافقت خودش کشتار مزدکیان انجام گردید. این دقیقاً همان بخشی است که خسرو تاریخ را تحریف کرده است. زیرا بر اساس روایات مزدک‌نامه‌ها و برخی منابع معتبر، مانند تجارب الامم مسکویه (ج ۱، ص ۱۵۸)، او قباد را پس از این واقعه در زندان انداخت، که به گفته فردوسی، نهایتاً در ۸۰ سالگی (ج ۸، ص ۵۰)، یعنی ۲۱ سال پس از کشتار مزدکیان، درگذشت. در روایت شاهنامه، قباد دل از مزدک کند و به رضایت، پادشاهی را به پسرش خسرو سپارد (همان، ۴۸-۴۹). همچنان که گفته شد، دلیل پنهان بودن کودتا در روایت شاهنامه، ارتباط غیرمستقیم آن با خدای‌نامه است، که تاریخ رسمی ساسانی بوده و توجیه‌کننده همه اقدامات پادشاهان ساسانی بوده است. می‌دانیم که فردوسی شاهنامه را بر اساس ترجمه فارسی و منثور ابومنصوری از روی متن عربی خدای‌نامه سرود. البته هر سه متن پهلوی، ترجمه عربی و فارسی آن از میان رفته است. طبق روایت فارس‌نامه هم، قباد در اواخر پادشاهی با خسرو همراهی می‌کند (ص ۸۸). پس می‌توان نتیجه گرفت که بخشی از مطالب مزدک‌نامه پهلوی با خدای‌نامه همانند بوده و فردوسی و ابن‌بلخی از یک مزدک‌نامه واحد بهره گرفته‌اند.

روایات مذکور در این پنج کتاب، تنها نماینده سه گونه روایت از مزدک‌نامه دوره ساسانی هستند و در واقع، روایات اصلی درباره این واقعه به شمار می‌آیند، که با تجزیه و تحلیل دقیق آنها می‌توان به شناخت عمیق‌تر و دقیق‌تری از جنبش مزدک دست یافت. به طور قطع، نمی‌توان گفت که روایت‌های دیگری، علاوه بر این‌ها وجود داشته است؛ اما اختلافاتی

که دانا بر پنج نفـرود نیز	بپیچانند از راستی پنج چیز
به پنجم که گردد بر او چیره آز	کجا رشک و کین است و خشم و نیاز
پدید آیدت راه کیهان خدیو	تو چون چیره باشی برین پنج دیو
که دین بهی در جهان کاسته‌ست	از این پنج ما را زن و خواسته‌ست
چو دین بهی را نخواهی زیان	زن و خواسته باشد اندر میان
که با خشم و کین اندر آید به راز	کزین دو بود رشک و آز و نیاز
بباید نهاد این دو اندر میان	همی دیو پیچد سر بخردان

مقایسه شود با ابومنصور ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، تصحیح هرمان زوتنبرگ، تهران: مکتبه الاسدی، ۱۹۶۳، ص ۵۹۹.

که درباره ذکر دوره قباد و جنبش مزدک در منابعی مانند تجارب الامم با سایر منابع وجود دارد، احتمالاً حاکی از اختلاف شدید دیدگاه‌ها در بالاترین سطح از حکومت ساسانی درباره این موضوع و تأثیر آن روایات بازمانده است. از بین این کتاب‌ها فقط تاریخ طبری عربی است و بقیه به زبان فارسی است. جالب این است که بیشتر منابع مورد بررسی، به جز تاریخ طبری، از لحاظ ادبی شهرت دارند تا تاریخی. قصد نگارندگان نه بررسی تطبیقی این روایات، بلکه نشان دادن تأثیر سیاست در نگارش و گسترش آن‌هاست.

ویژگیهای مزدک‌نامه‌ها

مزدک‌نامه در دو کتاب سیاست‌نامه و فسطاط العداله به گونه‌ای افسانه‌ای روایت شده است. بدبینانه‌ترین دیدگاه علیه مزدک در این دو روایت، که شباهتهای بسیاری با هم دارند، آمده است. در آن‌ها آمده است که مزدک برای فریب مردمان و قباد، نیرنگی ساخت که گفتار او را در آتش‌گاه از زبان آتش بشنوند. در واقع، راویان، همین نیرنگ را عامل مهم گرویدن مردمان و قباد بدو دانسته‌اند. ضمناً، خسرو فرزند قباد نقشی محوری در این دو روایت دارد؛ هموست که زیر بار افسون مزدک نرفت و با درایت خود و کمک خواستن از موبدان سایر شهرها، به ویژه ایالت پارس خاستگاه اصلی ساسانیان، نهایتاً توانست مزدک و پیروانش را در مهمانی ساختگی نابود سازد. قباد با آن که در این دو روایت کاملاً در حاشیه است، به سود فرزندش خسرو از سلطنت کناره می‌گیرد. در واقع، راویان این دو روایت بر حقانیت خسرو، بددینی و ناحق بودن مزدک و کشتار مزدکیان تأکید کرده‌اند. در مقابل، سه روایت دیگر در تاریخ طبری، شاهنامه و فارس‌نامه، که واقع‌گرایانه‌تر است و رد پای افسانه در آن‌ها دیده نمی‌شود، احتمالاً برگرفته از خدای‌نامه‌اند. در آن‌ها احترام قباد، در حد یک پادشاه مقتدر، لحاظ شده است. به هر حال، دبیران می‌بایست در نگارش تاریخ رسمی ساسانی محذوراتی - همچون احترام به سلسله‌نسب پادشاهان، حرمت قباد و واقع‌گرایی - رعایت می‌کردند. بنابر این، می‌توان گفت که دو روایت نخست به صورت مجزا و به دستور خسرو انوشیروان، برای توجیه عوام منتشر شده است. به همین دلیل، به نظر نگارندگان، دو روایت نخست، پس از قتل عام هواداران قباد و انجام کودتای درون خانوادگی با کمک بزرگان و برخی موبدان شهرها، به دستور خسرو انوشیروان و در توجیه این اقدامات مبدعانه نگاشته شدند. در آن‌ها نقش خسرو انوشیروان بسیار پررنگ شده است و حتی به قباد بدبینانه نگریسته شده است. نویسندگان همه روایات گمنامند؛ اما احتمالاً دبیران ساسانی مأمور نگارش آن‌ها بوده‌اند. البته پس از نگارش، این روایات به مرور شاخ و برگ یافت و آن چنان که مورد نظر حکومت

ساسانی بود، در افواه منتشر شد. البته این شاخ و برگ‌ها عمدتاً در دوره ساسانی اضافه شده، به جز اندک اضافاتی که در دوره اسلامی، به دلیل گسترش اسلام بدان الحاق شده، مانند آن بخش از روایت موجود در سیاست‌نامه، که مزدک می‌دانست پیامبری می‌آید که دین او جاودانه خواهد ماند و او خودش را به جای او جلوه داد (ص ۲۱۲).

شهرت مزدک‌نامه‌ها به حدی بود که حتی با سقوط ساسانیان، شهرت آن‌ها از میان نرفت و به گونه دیگر و بنا به دلایل محکم‌تری توسط دستگاه تبلیغاتی خلافت عباسی تا سده پنجم هجری / یازدهم میلادی مورد استفاده قرار گرفت.

بررسی تمام ویژگی‌های این روایات نیاز به بررسی گسترده‌تری دارد؛ اما آنچه، به طور کلی، در مزدک‌نامه‌ها جلب توجه می‌کند، احترام به انوشیروان و ایرادات بر قباد پدر او، و معجزه دروغین مزدک در به سخن آوردن آتش (فقط در روایت سیاست‌نامه و فسطاط العداله) است. نگرش بیشتر منابع به مزدک منفی است و پیداست که این امر ناشی از تبلیغات ساسانی است. بنابر این، به طور کلی، مزدک‌نامه‌ها در موارد ذیل مشترکند:

۱. واقعه کشتار مزدکیان در آن‌ها به صورت بسیار برجسته ذکر شده است. شاید بتوان گفت که این روایات، در واقع، بیان تحریف‌گونه کودتای خسرو انوشیروان علیه پدرش قباد بوده که در دوره آغاز پادشاهی او رواج داده‌اند.

۲. همچنان که پیشتر گفته شد، تمام این روایات درباره دوره‌ای طولانی از پادشاهی قباد، از بازگشت دوباره او به قدرت تا پایان پادشاهی (۴۹۹ تا ۵۳۱)، خلأ اطلاعات دارد. به عبارت دیگر، از لحاظ تاریخی، این روایات فقط شامل اطلاعاتی درباره ورود مزدک به دربار قباد و کشتار او و هوادارانش است. ضمناً، در تمام منابع مطالب مربوط به مزدک جدا از تاریخ رسمی دوره قباد، که مأخوذ از خدای‌نامه بوده، آمده است و این مسأله، به گمان نگارندگان، ناشی از دخالت صریح حکومت ساسانی در تحریف واقعه جنبش است.

۳. نکته جالب توجه در این روایات موضوع عقیده بسیار مشهور و مناقشه‌برانگیز اشتراک اموال و زنان منتسب به مزدک است، که این امر در این روایات برجسته نیست و بنابراین، نمی‌توان بر پایه آن‌ها عقاید مزدک را به طور واقعی ترسیم نمود. بنابر این، می‌توان نتیجه گرفت که این امر را بعدها با استنباط غلط از مزدک‌نامه‌ها به مزدک منسوب کرده‌اند.

نتیجه

با مقایسه این سه گونه روایت در پنج کتاب مختلف، که در بردارنده مهم‌ترین روایت‌ها درباره مزدکند و هر کدام، بیش و کم، اختلافاتی با روایات دیگر دارند، می‌توان گفت روایت مزدک هنوز مورد بررسی کاملی قرار نگرفته است. در میان این روایات، منفی‌ترین روایت در سیاست‌نامه و فسطاط‌العدالة آمده و تا حدودی بی‌طرفانه‌ترین را می‌توان در شاهنامه یافت. ارزش تاریخی روایت مزدک بیش از ارزش ادبی آن است. بنابر این، روایات برگزیده از دیدگاهی تاریخی مورد بررسی قرار گرفته است. این بررسی نشان می‌دهد که روایت شاهنامه و تاریخ طبری، مأخوذ از خدای‌نامه و روایت فارس‌نامه و سیاست‌نامه، مأخوذ از روایات غیر رسمی عهد ساسانی است. همان گونه که پیشتر گفته شد، در میان این روایات، تنها روایت شاهنامه تا حدودی بی‌طرفانه است و بقیه علیه جنبش موضع گرفته‌اند. با بررسی تطبیقی روایت مزدک، جواب بسیاری از پرسش‌ها، مانند نحوه دستیابی مزدک به قدرت و فعالیت اصلاحی او، دلیل کشتار مزدکیان، شیوه به قدرت رسیدن خسرو انوشیروان جانشین قباد، و عقاید مزدک، تا حدودی به دست می‌آید؛ حال آن که در پژوهش‌های پیشین درباره آنها دلایل متناقضی اقامه شده است. با توجه به روایات مذکور، می‌توان گفت که مزدک، در مقام یک دبیر اقتصادی توانا، و قباد، به عنوان یک پادشاه مقتدر، برای کاهش قدرت بزرگان و روحانیان و بهبود شرایط رفاهی طبقات پایین، شامل پیشه‌وران و کشاورزان با یکدیگر همکاری کردند. آن دو نسبتاً برای حدود سه دهه توانستند بر قدرت بزرگان و روحانیان نظارت کنند؛ اما قربانی توطئه داخلی از جانب خسرو - فرزند سوم قباد - شدند. در نتیجه، قباد به زندان ابد دچار شد و هوادارانش، با عنوان مزدکی کشتار شدند. مزدک - مشاور اقتصادی و یاور نزدیک قباد - نیز به جرم بدعت، که اتهامی برای پوشاندن کودتای سیاسی خسرو بود، در آن کشتار بزرگ جان خود را از دست داد. پس از این وقایع، خسرو انوشیروان و همدستانش، بزرگان و موبدان، اوضاع را به حالت پیش از اصلاحات قباد و مزدک بازگرداندند. ضمناً، به دستور خسرو انوشیروان، موضوع تحریف شد و تحت عنوان داستان مزدک، هم جداگانه و هم در خدای‌نامه، نگاشته شد. اگر از زاویه تاریخی به این وقایع نگریسته شود، گرچه بزرگان با این اقدامات و تحریف روایات، قدرت از دست رفته را بازپس گرفتند؛ اما در دراز مدت و در سیر تاریخی، همین اقدامات عجولانه، عاملی در جهت تسریع سقوط ساسانیان تلقی می‌گردد.

بنابراین، در پاسخ به این پرسش که چرا ساسانیان به طور وسیعی به این جنبش پرداختند، باید گفت که این امر در جهت اعاده قدرت بزرگان و روحانیان و تقابل با

اصلاحات قباد صورت گرفت. توجه ویژه به غوغاسالاری در جنبش و مشکلات ناشی از آن، برای آن بود که نشان دهند راه اصلی اصلاحات فقط از طریق حفظ قدرت بزرگان و موبدان صورت خواهد گرفت؛ دو گروهی که قباد با کمک مزدک با آنان درگیر شده بود. هدف اصلی حکومت ساسانی از نگارش مزدک‌نامه و شیوع آن، نه نشان دادن بدعت دینی مزدک، بلکه توجیه دینی کودتای درون حکومتی علیه قباد بود، که بسیار سخت‌گیرانه بر قدرت بزرگان و روحانیان تاخته بود، اما سرانجام مبارزه را به آنان واگذار کرد. بنابر این، آن‌ها به دلایل کاملاً سیاسی و به منظور حفظ و گسترش قدرت حکومت و نفوذ بزرگان ساسانی نگاشته شدند. در گذر زمان، مزدک‌نامه به صورت یکی از داستان‌های عامیانه و مورد اقبال عامه مردم درآمد و جنبه‌های افسانه‌ای بیشتری در آن وارد شد؛ بر شاخ و برگ‌هایش اضافه شد و روایات گوناگون از آن به وجود آمد. انوشیروان به هیچ وجه نمی‌دانست که بعدها این روایت حتی پس از سقوط ساسانیان، در سرکوب جنبش‌های ایرانی، مورد استفاده خلفای اولیه عباسی قرار می‌گیرد. خلفای عباسی همان استفاده‌ای را از مزدک‌نامه‌ها کردند که انوشیروان کرد (خلعتبری و زارعی مهرورز، ۱۳۷۹: ۱۲۰). در واقع، می‌توان گفت که استفاده تبلیغی عباسیان در زمینه سیاسی و مذهبی از این روایت علیه جنبش‌های ایرانی، سبب شهرت این روایات شد. با توجه به از میان رفتن بسیاری از کتاب‌های ایرانی مربوط به پیش از اسلام، حفظ روایت‌های مزدک تا دوران اسلامی به هیچ وجه تصادفی نبود. حتی می‌توان گفت در دوران نهضت ترجمه، مزدک‌نامه‌ها به دستور مستقیم خلافت عباسی، به منظور مقابله با جنبش‌ها و مخالفان ایرانی، که تا سده سوم هجری/ نهم میلادی به شدت ادامه داشت، از زبان پهلوی به عربی ترجمه شد؛ سپس به دلیل نیاز هواداران ایرانی خلافت، مانند غزنویان و سلجوقیان، دوباره از عربی به فارسی ترجمه گردید. بنابر این، چند گونه روایت از این واقعه، البته با نگرش منفی و هم‌سو با سیاست ساسانیان، به دوران اسلامی منتقل گردید. شیوع این روایات به حدی بود که افشین، سردار مشهور معتصم، پس از دستگیری و در جریان دادگاه، در برابر این اتهام که در خانه خویش کتاب مزدک دارد، گفت که در خانه هر یک از شما نسخه‌ای از آن نگهداری می‌شود (طبری، ۱۹۹۰: ج ۵، ص ۲۲۴-۲۲۵). این گفته افشین نشانگر گستردگی روایات مزدک در آن دوران بود. این میزان شهرت سبب شد که مسلمانان، به ویژه عربان، هیچ شکی در صحت اطلاعات مندرج در مزدک‌نامه‌ها نکنند.

عباسیان با دنباله‌روی از سیاست ساسانیان، برای حفظ قدرت، به مخالفان اتهام بددینی می‌زدند. البته در دوره‌های بعد، از سده سوم هجری/ نهم میلادی به بعد، اتهام مزدکی و زندقه علیه ایرانیان مخالف، به نام‌های دیگری مانند خرم‌دین، باطنی و جز آنها تغییر یافت. به بیان دیگر، عباسیان دو واژه مزدکی و زندقه را تقریباً به یک معنی به کار بردند. حال آن

که زندیق در دیانت زردشت مقام والای تفسیر اوستا را بر عهده داشت. بررسی روند تغییر اتهام به ایرانیان مخالف دستگاه خلافت عباسی نیاز به بررسی جداگانه‌ای دارد؛ اما به طور خلاصه، می‌توان گفت که با کهنه شدن لقب مزدکی و زندیق و به دلیل گسترش غیر قابل چشم‌پوشی اسلام در میان توده‌های ایرانی، کاربرد این عنوان یا اتهام علیه مخالفان ایرانی بسیار نامأنوس می‌نمود و لزوم کاربرد عنوان‌های دیگر علیه آنان در سده‌های بعد ضروری می‌نمود. بدین ترتیب، از سده سوم هجری/ نهم میلادی عنوان «مزدکی» جای خود را به عناوین دیگری همچون «خرم‌دینی» و «باطنی» داد.

در پایان می‌توان گفت که دلیل تدوین و گسترش مزدک‌نامه‌ها، در هر دو دوره ساسانی و اسلامی، کاملاً سیاسی بوده است. اگر این توجیه سیاسی نبود، خسرو انوشیروان دستور تدوین این روایات را صادر نمی‌کرد و حتی با اشاعه‌دهندگان آن‌ها به مبارزه برمی‌خاست. روشی که اسلاف او پیشتر علیه پیروان آیین مانی و آثار مانوی انجام داده بودند. در واقع، در هر دو دوره ساسانی و اسلامی، حاکمان برای توجیه مشروعیت خویش و یافتن بهانه‌ای در سرکوب مخالفان، از مزدک‌نامه‌ها سود جستند.

منابع

- ابن البلیخی (۱۳۶۳)، فارس‌نامه، تصحیح رینولد آلن نیکلسون/ گای لسترینج، تهران: دنیای کتاب.
- ابن الندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۶۶)، الفهرست، تصحیح و ترجمه محمد رضا تجدد، تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۴۷)، تاریخ بلعمی، به کوشش محمد جواد مشکور، تهران: خیام.
- پیگولوسکایا، ن. و دیگران (۱۳۴۹)، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- ثعالبی، ابومنصور (۱۹۶۳)، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، تصحیح هرمان زوتنبرگ، تهران: مکتبه الاسدی.
- خطیب، محمد بن محمود (۹۹۰ ه.ق)، فسطاط العدالة فی قواعد السلطنه، نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی پاریس، ش ۱۱۲۰، میکروفیلم موجود در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ش ۵۶۴۱.
- خلعتبری، اللهیار/ عباس زارعی مهرورز (۱۳۷۹)، «بررسی جنبش مزدک»، پژوهش‌نامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، ش ۲۷ (بهار و تابستان ۱۳۷۹)، ص ۱۰۸-۱۲۶.
- دانش پژوه، محمد تقی (۱۳۶۳)، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۳، تهران: دانشگاه تهران.

- ربیعی، هایده/ همایون فولادپور (۱۳۷۱)، «نگاهی تازه به داستان مزدک و قباد»، کلک، ش ۲۸ (تیر ۱۳۷۱)، ص ۳۷-۷۹.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۹۰)، تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری)، ج ۱، نبیروت: دارالکتب العلمیه.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۷۰)، شاهنامه، ج ۸، تصحیح رستم علی‌یف/ ع. آذر، مسکو: دانش (بخش ادبیات خاور).
- کلیما، اوتاگر (۱۳۵۸). تاریخ جنبش مزدکیان، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، تهران: توس.
- مسکویه، ابوعلی محمد (۱۳۶۹)، تجارب الامم، ج ۱، ترجمه و تصحیح ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- نظام‌الملک طوسی، حسن بن علی (۱۳۵۷)، سیاست‌نامه، تصحیح مرتضی مدرسی بر اساس نسخه شفر و یادداشت‌های محمد قزوینی، تهران: زوار.
- نولدکه، تئودور ([۱۳۵۸])، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انجمن آثار ملی.
- Bivar, A. D. H., Hephthalites, in Encyclopedia Iranica <http://www.iranica.com/articles/hephthalites>.
- Sandermann, Werner, Cosmogony and cosmology iv. In the Mazdakite religion, Encyclopedia Iranica, <http://www.iranica.com/articles/cosmogony-iv>.
- Shaki, Mansour (1990), Orientalia in honour of J. Duchesne Guillemin, in Archiv Orientalni Ar. Or., N. 3, vol. 58, p. 280.
- Tafazzoli, Ahmad (1984), "Observations sur le soi disant Mazdaknamag", Acta Iranica, 23, Leiden, p. 507- 510.

محوطه‌های عصر سنگ دشت ایذه: شناسایی و تحلیل مکانی

(ص ۸۰-۵۷)

دکتر کمال الدین نیکنامی

استاد گروه باستان شناسی دانشگاه تهران^۱

مژگان جابز

دانشجوی دکتری باستان شناسی دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۲/۲۳

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۱۲/۲۲

چکیده

دشت ایذه، دشتی رسوبی واقع در شمال شرقی استان خوزستان است که در سال ۱۳۸۶ طی بررسی‌های سطحی آن تعداد ۵۴ محوطه فراپارینه‌سنگی و اوایل نوسنگی در آن کشف شد. هنری رایت، که پیش از انقلاب این محوطه را مورد بررسی قرار داده بود، اشاره می‌کند که تنها ۳۰ درصد از کوهپایه‌ها را به صورت کامل بررسی کرده‌اند و بنابراین امکان به دست آوردن «الگوی استقرار» (settlement pattern) در دوره فراپارینه‌سنگی را نداشته‌اند. پس از انقلاب نیز در بررسی‌هایی که در مناطق اطراف دشت ایذه صورت گرفت تعدادی از محوطه‌های عصر سنگ کشف شد. تحلیل‌های مکانی محوطه‌های کشف شده در بررسی ۱۳۸۶ و نگاهی به چشم‌انداز زیستی منطقه نشان می‌دهد که وجود دو دریاچه که در حوزه آبریز داخلی دشت ایذه شکل گرفته است و جریان‌های فصلی همگی از اطراف دشت ایذه به داخل این دو دریاچه سرازیر می‌شود، به همراه ویژگی‌های زمین‌شناختی منطقه که منجر به شکل‌گیری غارها و اشکفت‌های فراوان در منطقه شده است، عوامل بسیار مهمی در شکل‌گیری محوطه‌های عصر سنگ محسوب می‌شده است.

واژه‌های کلیدی: فراپارینه‌سنگی، اوایل نوسنگی، ایذه، تحلیل مکانی

مقدمه

از آغاز بررسی‌های محوطه‌های عصر سنگ در ایران، محوطه‌های فراوانی از دوره‌های گوناگون عصر سنگ کشف و ثبت شده‌اند. تا پیش از انقلاب این بررسی‌ها اکثراً توسط متخصصان غیرایرانی انجام می‌شد،

(برای مثال بنگرید به Smith, 1986; Coon, 1951; McBurney, 1968; Peder Mortensen, 1974) و یافتن گزارش‌های تحلیلی از محوطه‌های عصر سنگ که به زبان فارسی تألیف شده باشد دشوار است. پس از انقلاب اسلامی و با وقفه‌ای که حدوداً دو دهه به طول انجامید، بررسی و شناسایی محوطه‌های عصر سنگ از سر گرفته شد و محوطه‌های فراوان جدیدی ثبت و مطالعه شدند که تعداد فراوانی از آنها توسط باستان‌شناسان ایرانی مورد شناسایی و مطالعه قرار گرفته‌اند (برای مثال بنگرید به بیگری، ۱۳۷۹؛ دشتی‌زاده، ۱۳۸۲؛ روستایی و دیگران، ۱۳۸۰). مطالعات دورانی از عصر سنگ که به دوران فراپارینه‌سنگی موسوم است نیز از این قاعده مستثنی نبوده و با وجود آنکه زمان طولانی از آغاز مطالعات این دوره در ایران می‌گذرد، همچنان در برخی از حوزه‌های جغرافیایی با کمبود بررسی‌های هدفمندی که بر این دوره متمرکز باشند مواجه هستیم.

فراپارینه‌سنگی (Epipalaeolithic) نام دورانی است که از نظر زمانی و فرهنگی حد فاصل دوران پارینه‌سنگی (Palaeolithic) و نوسنگی (Neolithic) قرار می‌گیرد. فراپارینه‌سنگی در واقع دوره انتقال از پارینه‌سنگی (دورانی که شاخصه آن معیشت مبتنی بر شکار حیوانات با استفاده از صنایع سنگی است) به نوسنگی (دوره‌ای که شاخصه آن معیشت مبتنی بر کشاورزی و یکجانشینی و نوآوری‌هایی همچون ساخت سفال محسوب می‌شود) است. کارلایل (A. C. Carlyle) اولین فردی بود که از اصطلاح “Mesolithic” استفاده نمود. او بین سال‌های ۱۸۶۸ تا ۱۸۸۸ به بررسی‌های باستان‌شناختی در بخش مرکزی هند پرداخت (Binford, 1968: 314).

در خاورمیانه، دوران فراپارینه‌سنگی در دو حوزه مورد مطالعه قرار گرفته است. در حوزه لوانت (از کوهپایه‌های جنوبی تاوروس در آناتولی تا شبه جزیره سینایی که زمین‌سیمای بسیار متنوعی را دربرمی‌گیرد) مطالعات مربوط به این دوره توسط باستان‌شناسان سرشناسی همچون باریوسف (Ofer Bar-yosef)، گورینگ-موریس (Nigel Goring-Morris) شاگرد باریوسف، هنری (Don Henry)، بلفر-کوهن (Anna Belfer-Cohen) و شمار دیگری از متخصصان صورت گرفته و در نتیجه این

مطالعات فرهنگ «ناتوفی» (Natufian) به عنوان فرهنگ گونه‌نمای فراپارینه‌سنگی در این منطقه شناخته شده است.^۲

حوزه دوم شامل رشته‌کوه‌های زاگرس می‌شود که به ویژه در حوزه زاگرس میانی تعداد فراوانی محوطه‌های متعلق به فراپارینه‌سنگی کشف شده‌اند. در این حوزه فرهنگ «زرزی» که از غاری با همین نام در کوهستان‌های کردستان عراق گرفته شده است، به عنوان فرهنگ شاخص فراپارینه‌سنگی معرفی شده است. غار زرزی در ۱۹۲۸ میلادی توسط گارود (D. A. E. Garrod) مورد حفاری قرار گرفت (Garrod, 1930). پس از آن، اکثر محوطه‌های فراپارینه‌سنگی که در ایران کشف شده‌اند را به فرهنگ زرزی منتسب نموده‌اند. این محوطه‌ها شامل محوطه‌های باز، غارها و پناهگاه‌های صخره‌ای زاگرس مرکزی شامل محوطه‌های دره هولیلان (Peder Mortensen, 1993: 165; 1975: 3; Wahdia, 1999: 203)، غار بیستون (Coon, 1951: 100-101)، غار مردودر (بیگلری، ۱۳۷۹: ۵۷ و ۵۸)، پناهگاه صخره‌ای وارواسی (Olszewski, 1993a; 1993b)، غار خر (Wahida, 1999: 202; Young & Smith, 1966: 387)، غار پاسنگر (مینزونی-دروش، ۱۳۷۸: ۲۰؛ Smith, 1968: 27; Wahida, 1999: 203)، محوطه‌های باز تورکا (Turkaka) و کوری خان (Kowri Khan)، پناهگاه‌های صخره‌ای براک، حاجیه و بابخال (Braidwood and Howe, 1960: 60; Wahida, 1999: 186 – 188)، غار شنیدار (Solecki, 1963: 183; Wahida, 1999: 199)، پناهگاه صخره‌ای خضر، غار آب‌زاده (۴)، پناهگاه‌های صخره‌ای تنگ باریکه (۲) و (۳)، محوطه باز تخت شیر A و پناهگاه صخره‌ای تخت شیر B (روستایی و دیگران، ۱۳۸۰؛ Roustai et al., 2002) در زاگرس مرکزی می‌شود؛ ضمن اینکه در جنوب ایران، در استان فارس که جزء حوزه زاگرس جنوبی محسوب می‌شود نیز محوطه‌های فراپارینه‌سنگی فراوانی کشف شده است که اکثر آنها را به فرهنگ زرزی نسبت می‌دهند، از جمله محوطه‌های دشت میان‌کوهی کازرون (دشتی‌زاده، ۱۳۸۴)، محوطه‌های ساحل دریاچه مهارلو (Smith, 1986: 30; Piperno, 1974: 13)، محوطه‌های حوزه رودخانه گر (Rosenberg, 2003) و اشکفت حاجی‌بهرامی و محوطه TB130 که در بررسی‌های نجات‌بخشی سد سیوند در سال‌های اخیر توسط هیئت مشترک ایران و ژاپن مورد گمانه‌زنی قرار گرفتند (Tsunki et al., 2007).

به جز مطالعات فوق، مطالعات عصر سنگ منطقه جنوب شرق دریاچه مازندران نیز سابقه‌ای طولانی دارد و غارهای علی‌تپه و کمر بند و اخیراً غار کمیشان به عنوان محوطه‌های

۲. برای مطالعات بیشتر در زمینه فراپارینه‌سنگی لوانت بنگرید به -Goring, 1991; Belfer-Cohan, 1989; Henry, 1989; Bar-Yosef, 1998; Morris, 1987 و ارجاعات آنها).

فراپارینه‌سنگی شاخص این حوزه شناخته شده‌اند که البته جزء حوزه فرهنگ زرزی محسوب نمی‌شوند و آنها را به فرهنگ «تریالتی» نسبت می‌دهند (شیدرنگ، ۱۳۸۲ (منتشر نشده) (Coon, 1951: 30 – 90; Smith, 1986: 32; McBurney, 1968).

در زمینه سنگ‌ابزارها که در ایران مرسوم‌ترین معیار تاریخ‌گذاری محسوب می‌شوند، در دوران فراپارینه‌سنگی شاهد کوچک شدن ابعاد سنگ‌ابزارها و ظریف‌شدن آنها هستیم. البته تولید ریزتیغه‌ها و ابزارهای سنگی ریز از دوره پارینه‌سنگی فوقانی آغاز می‌شود (Bar-Yosef, 2002: 370 – 380)، اما در دوره فراپارینه‌سنگی این ویژگی به اوج می‌رسد، به طوری که یکی از سنگ‌ابزارهای شاخص این دوره یعنی خراشنده ناخنی (یا خراشنده انگشتی) (thumbnail scraper)، همان‌طور که از اسم آن پیداست، بسیار کوچک است. شاخص‌ترین ابزارهای فراپارینه‌سنگی، از همان هنگامی که این دوره در گاهنگاری‌های باستان‌شناختی جایی برای خود باز کرد، حداقل در ایران، میکرولیت‌های هندسی (geometric microlith) بوده‌اند.

در حوزه مورد مطالعه در این نوشتار که شامل دشت ایذه، در شمال شرقی استان خوزستان می‌شود، بررسی‌ها و مطالعات عصر سنگ به دهه ۱۹۷۰ میلادی و پروژه نجات‌بخشی حوزه سد شهید عباسپور (سد رضاشاه قبل از انقلاب) برمی‌گردد. در پروژه مذکور که توسط هیئتی متشکل از باستان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی به سرپرستی هنری رایت (Henry T. Wright) صورت گرفت، در سه ناحیه، که در فاصله کمی از یکدیگر قرار داشتند، محوطه‌های عصر سنگ شناسایی شدند (Wright, 1979) (تصویر ۲). داده‌های عصر سنگ به دست آمده حاصل از این بررسی توسط خود هنری رایت و ریچارد ردینگ (R. Redding) مورد مطالعه قرار گرفتند. یکی از سه ناحیه مذکور دشت گل بود که در این دشت ۴ محوطه فراپارینه‌سنگی شناسایی شدند، ناحیه دیگر به نام ایوه مجموعه‌ای از ۳ روستای کوچک پراکنده در شرق دشت گل بود که در آن دو محوطه احتمالی متعلق به عصر سنگ کشف کردند که البته انتساب این دو محوطه به پارینه‌سنگی میانی بر اساس تعداد محدودی از سنگ‌ابزارها صورت گرفت (Wright et.al, 1976: 433; Wright, 1979: 20–30). در همان پروژه بخش‌هایی از کوهپایه‌های دشت ایذه نیز، اگرچه در حوزه‌ای که در نتیجه احداث سد زیر آب می‌رفت واقع نشده بود، مورد بررسی قرار گرفتند که در نتیجه آن تعداد فراوانی محوطه‌های عصر سنگ به علاوه تعدادی محوطه‌های متعلق به سایر ادوار پیش از تاریخ و تاریخی کشف شدند (برای اطلاعات بیشتر در مورد این محوطه‌ها بنگرید به Wright, 1979). اکثر سایت‌ها در پناهگاه‌های صخره‌ای نشانگر مجموعه‌ای فراپارینه‌سنگی از سنگ مادر تیغه و ریز تیغه و قطعات تیغه، قطعات کنگره‌دار اغلب با کنگره‌های عریض

عمیق، خراشنده‌های انتهایی کوچک، و اسکنه‌های ساده هستند. قطعات کولدار نادرند و قطعات هندسی یافت نشده‌اند (Wright, 1979: 39). رایت اشاره می‌کند که تنها ۳۰ درصد از دره را به صورت کامل بررسی کرده‌اند و بنابراین امکان به دست آوردن «الگوی استقرار» (settlement pattern) در دوره فراپارینه‌سنگی را نداشته‌اند (Wright, 1979: 42).

در سال‌های اخیر نیز با فعالیت‌های عمرانی و عملیات‌های سدسازی رودخانه کارون بررسی‌هایی در منطقه صورت گرفته که به شناسایی و مطالعات عصر سنگ منطقه کمک فراوانی می‌کند. در سال ۱۳۸۳ در طرح نجات‌بخشی محوطه سد کارون ۳، هئیتی به سرپرستی جعفر مهرکیان این محوطه را مورد بررسی قرار دادند. این محوطه بین 31 31 تا 31 46 شمالی و 50 06 تا 50 25 شرقی، در جنوب شرق دشت ایزه، در محوطه‌ای کوهستانی قرار دارد (تصویر ۲). گزارش منتشر نشده محوطه‌های عصر سنگ این منطقه را عبدالرضا دشتی زاده تهیه نموده است. بر اساس این گزارش منتشر نشده، ۳۱ غار و اشکفت و محوطه باز با سنگ ابزارهایی که اکثراً متعلق به فراپارینه سنگی هستند شناسایی شدند که ارتفاع آنها بین ۷۴۹ تا ۱۵۲۱ متر بالاتر از سطح دریاست. در ۳ عدد از این محوطه‌ها گمانه‌های آزمایشی احداث شد. مطالعات تحلیلی این محوطه‌ها هنوز به طور کامل صورت نگرفته است. در سال ۱۳۸۶ نیز فعالیت‌های نجات‌بخشی آثار محوطه سد کارون ۲ (منطقه‌ای که در شمال دشت ایزه واقع شده است) به سرپرستی آقای میراسکندری صورت گرفت که همچنان ادامه دارد و دربارهٔ مصنوعات سنگی به دست آمده از این ناحیه هنوز گزارش دقیقی تهیه نشده است.

به این ترتیب دشت ایزه و محوطه‌های اطراف آن ارزش فوق‌العاده‌ای در مطالعات عصر سنگ، مخصوصاً دوران فراپارینه‌سنگی دارند و این اهمیت را هم کشفیات پیش از انقلاب و هم مطالعات اخیر چنان که ذکر شد، به اثبات رسانده‌اند. بررسی مجدد دشت ایزه (که ۳۰ درصد آن توسط هیئت هنری رایت بررسی شده بود) با هدف شناسایی محوطه‌های عصر سنگ، به ویژه محوطه‌های فراپارینه‌سنگی، در بهار ۱۳۸۶ صورت گرفت که نتایج آن موضوع این نوشتار را تشکیل می‌دهند. تعداد فراوان محوطه‌های کشف شده در این بررسی (به ادامه بنگرید) امکان تحلیل مکانی این محوطه‌ها را فراهم آورد و مجموعه مصنوعات سنگی به دست آمده که حجم بالایی از داده‌ها را در اختیار نگارندگان قرار دادند زمینه پژوهشی مناسبی را در مطالعه گونه‌شناسی مصنوعات سنگی فراپارینه‌سنگی فراهم نمودند. در ادامه، ابتدا نگاهی به شرایط زیست‌محیطی ناحیه مورد بررسی خواهیم داشت و سپس نتایج بررسی مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

بررسی دشت ایزده در بهار ۱۳۸۶

دشت ایزده تقریباً در مرکز شهرستان ایزده و شهر ایزده (مرکز شهرستان) در جنوب این دشت واقع شده است. دشت ایزده (تصویر ۱)، دشتی رسوبی واقع در شمال شرقی استان خوزستان است که مابین ۳۱ ۴۷ تا ۳۱ ۵۴ شمالی و ۴۷ ۴۹ تا ۵۰ ۵۰ شرقی واقع شده است. ایزده در واقع دره مرتفعی است که ارتفاع متوسط آن ۷۵۰ متر بالاتر از سطح دریاست. ابعاد دشت از شمال غرب به جنوب شرق ۲۳ کیلومتر و از شمال به جنوب حدود ۱۲ کیلومتر است و مجموعاً مساحتی برابر با ۱۴۰ کیلومتر مربع را دربرمی‌گیرد. دشت ایزده از نظر آب و هوایی در منطقه نیمه‌استپی گرم قرار دارد. به طور کلی همیشه پایین‌ترین درجه حرارت در استان خوزستان مربوط به این منطقه بوده است (امیری بختیاری، ۱۳۷۰: ۱۱). از بین تعداد فراوان رودخانه‌هایی که در شهرستان ایزده جریان دارد (بنگرید به جعفری، ۱۳۷۶: ۴۹۴)، هیچ کدام در دشت ایزده واقع نشده‌اند. در واقع ایزده از لحاظ زمین‌شناسی در زاگرس مرکزی نامعمول است زیرا حوزه آبریزی درونی (internally drained) است. جریان‌های آبی آبگیر ایزده به بیرون جریان نیافته در عوض به داخل دشت و به داخل دو دریاچه کم‌عمق می‌ریزند. دریاچه بالایی در جنوب شرق، بُندون (آب بندان) نامیده می‌شود و پایینی در شمال غرب، میانگران نام دارد (Wright, 1979: 37).

برنامه بررسی محوطه‌های عصر سنگ ایزده، در قالب برنامه‌ای پژوهشی به صورت پیمایش سطحی از تاریخ ۸۶/۲/۱۱ تا ۸۶/۳/۱۱ صورت گرفت. در این بررسی مجموعه حوزه آبریز داخلی دشت ایزده در بخش دامنه‌های کم‌ارتفاع، کوهپایه‌ها و بخشی از دشت ایزده که از عوامل مخدوش‌کننده بستر محوطه‌ها، همچون سیلاب، کشاورزی و ساخت و سازهای عمرانی، مصون مانده بودند مورد بررسی قرار گرفت. مساحت حوزه بررسی شده حدود ۱۲۵ کیلومتر مربع است (مرزهای مورد بررسی محدود به قلعه مدرسه در شرق، بادامزار در شمال، کله ضرب در غرب و تکاب بندان در جنوب می‌شود). بالاترین ارتفاع مورد بررسی ۱۱۵۹ متر و پایین‌ترین ارتفاع ۸۵۴ متر از سطح دریا‌های آزاد است. پوشش گیاهی این محوطه تنوع چندانی را نشان نمی‌دهد و اکثراً شامل علفزارهایی سنگلاخی می‌گردد که تراکم آنها متغیر است.

در منطقه مورد بررسی، در مجموع تعداد ۵۴ محوطه دارای مصنوعات سنگی متعلق به عصر سنگ شناسایی شد که برخی از آنها شامل مجموعه‌ای از چند غار و اشکفت و پناهگاه صخره‌ای بوده که در دامنه مشترک آنها به مصنوعات سنگی برخورد شده است (تصویر ۳). تعدادی از محوطه‌ها قبلاً توسط هیئت هنری رایت شناسایی شده بود (با توجه به اینکه ثبت محوطه‌ها در گزارش رایت به تناسب زمان بررسی و متفاوت از شیوه‌های ثبت کنونی

محوطه‌ها صورت گرفته است. بر اساس مکان قرارگیری، محوطه‌هایی که با کُد IZ05، IZ08 یا IZ10، IZ16 یا IZ19، IZ20، IZ34، IZ35، برخی محوطه‌های بین IZ54 تا IZ60، IZ25 یا IZ26 و IZ24 در بررسی ۱۳۸۶ ثبت شده است احتمالاً محوطه‌هایی بوده است که رایت قبلاً آنها را کشف کرده بوده است، همچنین محوطه IZ32 (اشکفت کول‌فره ۲) نیز توسط هیئت رایت با شماره 8281/5985 ثبت شده است؛ اما تعداد زیادی از آنها برای اولین بار ثبت شد. محوطه‌های کشف شده شامل ۶ مجموعه غار و اشکفت، ۵ مجموعه اشکفت، ۱ مجموعه غار و اشکفت و پناهگاه صخره‌ای، ۲ مجموعه اشکفت و پناهگاه صخره‌ای، ۲۷ اشکفت، ۳ غار، ۷ پناهگاه صخره‌ای، ۲ محوطه باز و ۱ تپه صخره‌ای می‌شود.^۳

نگاهی به یافته‌های حاصل از بررسی

در بررسی سطحی دشت ایزه از ۵۴ محوطه ۲۳۸۳ عدد مصنوعات سنگی گردآوری شد که اگر ۴۰ عدد یافته‌های منفرد را نیز به آن بیفزاییم مجموعاً ۲۴۲۳ عدد مصنوعات سنگی در این بررسی به دست آمده است. جنس اکثریت سنگ‌ها از چرت در طیف‌های رنگی جگری، قهوه‌ای، زرد، کرم و سبز است. تنها تعدادی از ابزارها از سنگ آهک رگه‌داری به رنگ سفید با رگه‌های قرمز ظریف است. بیشترین تعداد ابزارهایی که از این جنس است از محوطه IZ17 (تپه صخره‌ای امامزاده محمود) به دست آمده است. منابع هر دو جنس سنگی که به آن اشاره شد در محل موجود است.

صنایع سنگی به دست آمده در این بررسی صنعتی مبتنی بر ریزتیغه‌ها و تیغه‌ها را نشان می‌دهد که از سنگ‌مادرهای ریزتیغه و تیغه ساخته شده‌اند. ابزارهای شاخص مجموعه شامل خراشنده‌های کوچک (تصویر ۷.۲۰، ۷.۲۱ و ۸.۷)، خراشنده‌های ناخن (طرح ۸.۱۵، ۸.۱۶، ۸.۱۷، ۸.۱۸، ۸.۱۹ و ۸.۴)، سوراخ‌کننده‌های کوچک (طرح ۷.۲۳ و ۸.۱)، اسکنه‌ها در اندازه کوچک (طرح ۸.۸)، تیغه‌ها و ریزتیغه‌های کولدار (طرح ۷.۱۷، ۸.۶، ۸.۹) و ریزتیغه‌های هندسی (طرح ۸.۱۰، ۸.۱۳) می‌شود؛ اما به طور کلی شاخص‌ترین قطعات مجموعه تیغه‌ها و ریزتیغه‌های ساده و رتوش‌دار هستند (طرح ۱-۱۶ و ۷). در میان سنگ مادرها، سنگ‌مادرهای ریزتیغه مخروطی (conical microblade core) و سنگ مادرهای ریزتیغه با ۱ یا ۲ سکوی ضربه نمونه‌های شاخص محسوب می‌شوند.

۳. با توجه به اینکه گنجاندن مشخصات کامل محوطه‌های کشف شده که تعداد فراوانی را شامل می‌شود و همین‌طور مجموعه مصنوعات سنگی گردآوری شده از آنها در این نوشتار امکان‌پذیر نیست، برای اطلاعات کامل و دقیق محوطه‌ها و یافته‌های به دست آمده از آنها بنگرید به جابر، ۱۳۸۶.

از لحاظ تاریخگذاری با توجه به اینکه داده‌های مذکور از بررسی سطحی به دست آمده‌اند، تنها از طریق مقایسه می‌توان آنها را تاریخگذاری نسبی نمود. بر این اساس به نظر می‌رسد که کل مجموعه مذکور متعلق به دوران فراپارینه‌سنگی و اوایل دوران نوسنگی (با توجه به فراوانی ریزتیغه‌ها و تعداد محدودی سنگ مادرهای فشنگی از IZ17 و IZ61,62) باشد. شاخص سنگ‌ابزارهای فراپارینه‌سنگی خراشنده‌های کوچک، تیغه‌های ریز کولدار، ریزتیغه‌های هندسی و اسکنه‌های ریز (Rosenberg, 2003: 100) هستند که به آنها باید خراشنده‌های ناخنی (thumbnail scraper) را نیز اضافه نمود و در مجموعه به دست آمده از بررسی دشت ایزه تعداد قابل توجهی از این گونه ابزارها به چشم می‌خورد. تعداد میکرولیت‌های هندسی چندان زیاد نیست و به جای آن تعداد فراوانی از ریزتیغه‌های رتوش‌دار در کل مجموعه وجود دارد.

با نگاهی به مجموعه مصنوعات سنگی به دست آمده از محوطه‌های زارزی در زاگرس مرکزی که در ابتدای این نوشتار به آنها اشاره شد درمی‌یابیم که اگرچه میکرولیت‌های هندسی به عنوان معروف‌ترین شاخص محوطه‌های زارزی معرفی شده‌اند، همیشه هم در محوطه‌های فراپارینه‌سنگی شاهد حضور پررنگ آنها نیستیم، چنانکه در محوطه‌های زاگرس مرکزی همچون محوطه‌های دره هولیلان،

(Wahdia, 1999: 203; Mortensen, 1993: 165; 1975: 3) محوطه‌های اخیراً کشف شده در لرستان (روستایی و دیگران، ۱۳۸۰؛ Roustai et al., 2002)، محوطه‌های باز تورکاکا و کوری‌خان و... میکرولیت‌های هندسی شاخص تاریخگذاری محسوب نمی‌شوند.

بر این اساس مجموعه به دست آمده از بررسی دشت ایزه را نیز به دلیل داشتن تیغه‌ها و ریزتیغه‌های کولدار، خراشنده‌ها و سوراخ‌کننده‌های کوچک و تعداد محدود میکرولیت‌های هندسی می‌توان متعلق به فرهنگ زرزی دانست. اگرچه به دلیل نسبت بسیار محدود ابزارهای مذکور به نسبت ریزتیغه‌های رتوش‌دار که بخش اعظم ابزارهای مجموعه را تشکیل می‌دهند، این انتساب با تردید همراه است. با توجه به اینکه مجموعه مذکور از بررسی سطحی، آن هم از ناحیه‌ای با عوامل فرسایشی شدید به دست آمده است برای قضاوت صحیح‌تر نیاز به گمانه‌زنی در برخی از محوطه‌ها ضروری است.

در حوزه زاگرس جنوبی نیز شاهد مجموعه‌هایی هستیم که برخی از آنها علی‌رغم نداشتن میکرولیت‌های هندسی به دوران فراپارینه‌سنگی نسبت داده شده‌اند (همچون غار چشمه ساسان یا مادر شاپور (Dashtizadeh, in press؛ دشتی‌زاده، ۱۳۸۲)، ضمن اینکه در مجموعه‌های این حوزه تأکید بیشتری بر ریزتیغه‌های کولدار می‌شود و خراشنده‌ها (مخصوصاً خراشنده ناخنی) و ریزتیغه‌های کولدار و سوراخ‌کننده‌های کوچک ابزارهای

شاخص محسوب می‌شوند. این ویژگی‌ها در مجموعه مصنوعات سنگی ایزه نیز به وضوح قابل مشاهده‌اند.

مصنوعات سنگی به دست آمده از محوطه سد کارون ۳ نیز که توسط آقای عبدالرضا دشتی‌زاده گردآوری و طبقه‌بندی شده‌اند، نزدیک‌ترین مجموعه به دشت ایزه و بالتبع شبیه‌ترین مجموعه به مصنوعات سنگی به دست آمده از دشت ایزه محسوب می‌شوند. ویژگی این مجموعه برتری فن‌آوری تیغه و ریزتیغه است (گفتگوی شخصی با عبدالرضا دشتی‌زاده) که این ویژگی، چنانکه اشاره شد، در مجموعه مصنوعات سنگی گردآوری‌شده از دشت ایزه نیز دیده می‌شود.

تحلیل آماری داده‌های حاصل از بررسی

تحلیل عامل (تحلیل مؤلفه‌های اصلی) که بر روی داده‌های به دست آمده از بررسی دشت ایزه انجام شد، نقش مؤثر تعداد محدودی از عامل‌ها را که بیشترین توانایی توصیف متغیرها را نسبت به تمامی متغیرها داشتند بیان نمود. در این روش با تکنیک چرخش عامل‌ها با استفاده از روش چرخ واریماکس، ۶ عامل بالارزش ویژه بزرگ‌تر از ۱ تعیین شدند که مجموعاً ۷۲/۴٪ از واریانس‌ها را به خود اختصاص می‌دادند. از میان ۶ عامل تعیین شده نیز عامل اول بیشترین درصد واریانس (۱۹٪) و عامل ششم کمترین آن را (۶٪) به خود اختصاص می‌دادند. مقایسه ماتریس همبستگی میان متغیرها نیز وجود بارهای عاملی مثبت و منفی هر دسته از عامل‌ها را به خوبی می‌نمایاند. اگر به نمودارهای ۱ و ۲ نگاه کنید پراکنش عامل‌ها را که به طور همبسته‌ای در مجموعه‌ای از خوشه‌ها قرار گرفته‌اند می‌توان مشاهده نمود.

این آنالیز ۶ مؤلفه اصلی را تعیین نمود که در این تحلیل عامل‌های ۱، ۲ و ۳ که بیشترین مقدار واریانس را به خود اختصاص داده‌اند مورد ملاحظه قرار می‌گیرند. گرچه عامل‌های ۴، ۵ و ۶ نیز می‌توانند در آنالیزهای بسیار جزئی‌تر و با دامنه ملاحظات بیشتر مورد ملاحظه قرار گیرند.

توصیف عامل‌ها

عامل اول: این مجموعه نشانگر کارگاه ساخت تراشه‌هاست. با توجه به وجود سنگ مادرهای تراشه و ترکیبی و قطعات تراشه و سنگ مادر (flake and core) که کورتکس‌دار هم هستند، ضمن اینکه اکثر برداشته‌های آنها نیز تراشه هستند. وجود برداشته‌های رتوش‌دار

در این مجموعه نشان می‌دهد که از ابزارهایی که می‌ساختند در همان محل استفاده می‌کردند. در واقع این دسته نشانگر محوطه‌هایی است که فرایند جدا کردن تراشه‌ها از سنگ مادر، رتوش و استفاده از آنها همگی در آنها صورت می‌گرفته است. این عامل در محوطه ۳۶ (IZ42,43,44) بیش از سایر محوطه‌های دیگری که این عامل را دارند دیده می‌شود (تصویر ۴ و نمودار ۳).

عامل دوم: این دسته نشانگر محوطه‌هایی است که برخلاف دسته اول جداسازی مصنوعات سنگی از سنگ مادر را نشان نمی‌دهند و مطمئناً کارگاه نبوده‌اند، چون هیچ سنگ مادری در این مجموعه وجود ندارد. تنوع برداشته‌های موجود در این مجموعه - ریزتیغه، تراشه، تیغه، بخش‌های تیغه/ریزتیغه (proximal/distal end)، میکرولیت‌ها - نشانگر تنوع فعالیت‌هایی است که در این محوطه‌ها توسط این مصنوعات که مطمئناً در مکان دیگری تولید می‌شده و انسان‌ها همراه خودشان آنها را به این محل‌ها منتقل می‌کردند، انجام می‌شده است. این عامل در محوطه ۲۱ (IZ27) بیش از سایر محوطه‌هایی که این عامل را دارند دیده می‌شود (تصویر ۵ و نمودار ۴).

عامل سوم: این دسته نیز بوضوح نشانگر محوطه‌هایی هستند که کارگاه محسوب می‌شوند، وجود انواع سنگ مادرهای ریزتیغه - مخروطی (conical microblade core)، سنگ مادر ریزتیغه با ۱ سکوی ضربه، سنگ مادر با دو سکوی ضربه روبه‌روی هم (bipolar)، سنگ مادر نامنظم و سنگ مادر ترکیبی - به وضوح کارگاه ساخت ریزتیغه‌ها را در این محوطه‌ها نشان می‌دهد. نکته دیگر در مورد این محوطه‌ها این است که با وجود سنگ مادرها، برداشته‌های آنها، یعنی ریزتیغه‌ها موجود نیستند و این نشان می‌دهد که ریزتیغه‌هایی را که در این کارگاه‌ها می‌ساخته‌اند به مکان دیگری منتقل می‌کرده‌اند این عامل در محوطه ۱۲ (IZ17) بیش از سایر محوطه‌هایی که این عامل را دارند دیده می‌شود (تصویر ۶ و نمودار ۵).

نکته دیگری که در همین جا باید به آن اشاره نمود وجود تفاوت چگالی‌های مصنوعات سنگی‌اند که مقادیر آنها در محوطه‌های گوناگون تقریباً با تفاوت‌های زیادی به چشم می‌خورند (نمودار ۷). تفاوت چگالی ابزارها ممکن است به نوع عوامل فرایندهای زمین‌شناختی مربوط باشد که در مراحل گوناگون چگالی ابزارها و یا بقایای تولیدی آنها را تحت تأثیر قرار داده باشند. همچنین ممکن است جمع‌آوری‌های سطحی ابزارها که مکرراً اتفاق می‌افتد چگالی آنها را در محوطه‌های گوناگون مورد تغییر قرار داده باشد. بنابراین چگالی آثار سطحی در هر محوطه می‌تواند به عنوان نشانگری از بعضی از فعالیت‌های انسان‌های آن دوره باشد. اگر این فرض درست باشد بنابراین می‌توان چگالی ابزارها را به عنوان یک متغیر وابسته محسوب نمود که مقادیر آن می‌توانند با عوامل گوناگون دیگری

مورد تأثیر واقع شده باشند. متغیرهای مستقل می‌توانند هر کدام از عوامل فعالی در منطقه باشند که مقادیر چگالی ابزارهای محوطه‌ها با آن‌ها مورد تحلیل واقع شوند. متغیرهایی مانند شیب زمین، ارتفاع، دوری و نزدیکی محوطه‌ها به منابع آب گرچه عوامل مؤثری هستند ولی به نظر می‌رسد تعداد آن‌ها برای معنی‌داری سنجش هنوز کافی نبوده‌اند. مدل رگرسیون چند متغیری، پردازش لازم را برای مدل تهیه نمود. در مدل رگرسیون چندمتغیری، لگاریتم چگالی در برابر ارتفاع، ارتفاع محیط، مجاورت به منابع آب و شیب مورد محاسبه قرار داده شدند. در نمودار شماره ۶ که ماتریس همبستگی عوامل را نشان می‌دهد برازش خط رگرسیون و همبستگی‌ها به خوبی نشان داده شده‌اند. تأثیر شیب و عوامل ارتفاعی هیچکدام در مدل معنی‌دار نبودند. ولی تأثیر منابع آب را در پراکنش محوطه‌ها نمی‌توان نادیده گرفت.

الگو و بافت استقرار محوطه‌های مورد مطالعه در دشت ایزه از طریق دیگری نیز در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفتند. محوطه‌های فراپارینه‌سنگی و اوایل نوسنگی که تعداد ۵۴ عدد از آن‌ها در این بررسی مورد مطالعه قرار گرفتند فرایندی از آرایش تجمعی را نشان می‌دهند که با فواصل متفاوتی از همدیگر در سرتاسر منطقه به چشم می‌خورند.

بحث

در نمودارهای شماره ۳ تا ۵ رابطه همبستگی‌های مثبت و منفی محوطه‌ها با عاملی که روی آن بار شده‌اند دیده می‌شود. پراکندگی محوطه‌های فراپارینه‌سنگی و اوایل نوسنگی دشت ایزه در محیط طبیعی دشت طوری است که به نظر می‌رسد عوامل گوناگون محیطی را می‌توان در نوع پراکنش آن‌ها مؤثر دانست. منابع گسترده آب منطقه که اغلب به شکل جریانات موقتی و انشعابات آنهاست در بیشتر منطقه مورد مطالعه، گسترده شده و منابع تأمین آب محوطه‌های احتمالی را در خود جای داده‌اند. شیب زمین تفاوت زیادی در منطقه ندارد و تفاوت نقاط ارتفاعی آن تقریباً ناچیز است. این که توزیع پراکندگی محوطه‌های دوران متقدم‌تر پیش از تاریخی به‌خصوص پارینه‌سنگی متأثر از عوامل محیطی‌اند تقریباً مورد قبول اکثر باستان‌شناسان این دوره فرهنگی است. در دشت ایزه نیز عوامل فوق می‌توانند بدون چالش جدی و به عنوان یک پیش فرض توزیع پراکندگی مورد قبول باشند. مسئله‌ای که اکنون در روبه‌روی این تحقیق قرار دارد می‌تواند این فرضیه را مورد سنجش قرار دهد که بافت محیطی دشت ایزه آن چنان یکدست است که هر جای ممکن در این منطقه می‌توانسته است پذیرای گروه‌هایی از انسان‌های عصر فراپارینه‌سنگی و اوایل

نوسنگی باشد که وجود منابع توزیع شده یکسان در سرتاسر منطقه، آن‌ها را در جای‌جای دشت در خود جای داده است.

تحلیل‌های مکانی محوطه‌های کشف شده و نگاهی به چشم‌انداز زیستی منطقه نشان می‌دهد که وجود دو دریاچه که در حوزه آبریز داخلی دشت ایذه شکل گرفته‌اند و جریان‌های فصلی همگی از اطراف دشت ایذه به داخل این دو دریاچه سرازیر می‌شوند، به همراه ویژگی‌های زمین‌شناسی منطقه که منجر به شکل‌گیری غارها و اشکفت‌های فراوان در منطقه شده است، عوامل بسیار مهمی در شکل‌گیری محوطه‌های عصر سنگ محسوب می‌شوند. عجیب نیست که از دامنه این محوطه‌ها سفالینه‌های دوره تاریخی به دست می‌آید؛ عوامل فوق‌همین امروز هم، با وجود رشد تکنولوژی و پیشرفت زندگی شهری، از مهم‌ترین عوامل زیستی منطقه محسوب می‌شوند؛ اکثر اشکفت‌ها و غارها، هنوز هم به منظورهای گوناگونی مورد استفاده اهالی محل هستند.

آنچه از تحلیل مصنوعات سنگی محوطه‌ها می‌توان به آن پی برد، پراکنش محوطه‌ها با کارکردهای گوناگون است (تصاویر ۵ تا ۷). به نظر می‌رسد محوطه‌هایی که بر اساس یافته‌های سطحی، کارگاه ساخت تراشه‌ها محسوب می‌شده‌اند و در آنها به صورت محدود از ابزارها استفاده هم می‌شده است اکثراً در قسمت جنوب شرقی تنگه دریاچه فصلی بندون قرار داشته‌اند، ضمن اینکه در شمال غربی دشت (بادامزار و دهنو) و در جنوب غربی ایذه (نورآباد) نیز تعدادی محوطه از این نوع دیده می‌شود (تصویر ۴). تمامی این محوطه‌ها (به جز محوطه ۴۱) اشکفت یا غار هستند؛ به این ترتیب به نظر می‌رسد پناهگاه صخره‌ای در این دسته از محوطه‌ها کمتر مورد استفاده بوده است.

محوطه‌های دسته دوم که مکان فعالیت‌های متنوع معیشتی بوده‌اند، اما کارگاه محسوب نمی‌شده‌اند هم اکثراً در جنوب شرقی دشت ایذه و در تنگه دریاچه فصلی بندون قرار دارند، اما در کوهپایه‌های شمال تا شرق دشت ایذه، و به صورت محدود در جنوب غرب ایذه نیز پراکنده‌اند. اگر تصویر ۴ را با تصویر ۵ مقایسه کنیم متوجه می‌شویم فاصله چندانی میان محوطه‌هایی که کارگاه ساخت تراشه‌ها محسوب می‌شوند، با محوطه‌هایی که از سنگ‌ابزارهای ساخته شده در کارگاه‌ها استفاده می‌کرده‌اند وجود ندارد، به عبارت دیگر تحرک چندانی در مراحل ساخت و استفاده از ابزارها دیده نمی‌شود. بزرگ‌ترین محوطه‌ای که به این دسته تعلق دارد در شمال دریاچه میانگران واقع شده است (محوطه ۲۱). اکثر محوطه‌های این دسته اشکفت هستند، اما به طور کلی هم اشکفت‌ها، هم غارها و هم پناهگاه‌های صخره‌ای در این دسته قرار می‌گیرند.

دسته سوم محوطه‌ها که نشانگر کارگاه‌های ساخت تیغه/ریزتیغه‌ها هستند، در تنگه دریاچه فصلی بندون و در کوهپایه‌های شمال غربی تا جنوب ایزه پراکنده هستند. بزرگترین این محوطه‌ها (محوطه ۱۲ (IZ17) تپه صخره‌ای است که امروزه به عنوان مکانی زیارتی محل دفن امامزاده محمود محسوب می‌شود و در غرب دریاچه میانگران قرار دارد (تصویر ۶). اگر تصاویر ۶ و ۷ را با هم مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که هیچ کدام از محوطه‌های دسته دوم، از نظر فاصله مکانی در نزدیکی محوطه ۱۲ نیستند. این تپه صخره‌ای بدون شک کارگاه ساخت ریزتیغه‌هایی محسوب می‌شده که (با توجه به نسبت سنگ مادرها به ریزتیغه‌ها و قطعات آنها) در خود محل استفاده نمی‌شده‌اند و پس از ساخت و پرداخت آنها جهت استفاده به سایر نقاط دشت یا - خارج از دشت (۴) - منتقل می‌شده‌اند.

نکته دیگری که تحلیل مکانی محوطه‌های عصر سنگ دشت ایزه نشان می‌دهد، استفاده از تنگه دریاچه فصلی بندون به عنوان محوطه‌ای است که بیشترین فعالیت‌ها در آن متمرکز بوده است.

توزیع فضایی محوطه‌های دشت ایزه نشان می‌دهد که پراکندگی محوطه‌ها در یک پهن‌دشت نسبتاً متجانس، امکان دسترسی اکثر ساکنان آنها را به منابع خام تولید ابزار فراهم می‌کرده است. هنوز معلوم نیست که آیا همه ابزارهای ساخته شده، از منابع قابل دسترسی محلی است و یا از مسافت‌های دیگری جهت استفاده به این مکان‌ها حمل می‌شده است. ولی شباهت مواد خام ابزارها به بعضی از منابع محلی نیز به قدری است که می‌توان نظریه بومی بودن مواد خام را مورد پشتیبانی قرار داد. به نظر می‌رسد اکثر ساکنان محوطه‌های دشت ایزه، ممکن است سکونت‌های نیمه‌دائمی را ترجیح داده باشند. اندازه متعارف استقرارها تا حدودی می‌تواند این نظر را اثبات کند. زیرا استقرارهایی که دائماً در مسیر حرکت‌های متوالی پی‌ریزی می‌گردد عموماً کوچک و به صورت تصادفی در هر جای پهن‌دشت ممکن است ایجاد شده باشند.

نتیجه

بررسی مجدد دشت ایزه که با هدف شناسایی و تحلیل مکانی محوطه‌های عصر سنگ این منطقه در بهار ۱۳۸۶ انجام شد، همان طور که انتظار می‌رفت، منجر به شناسایی ۵۴ محوطه عصر سنگ شد که تعدادی از آنها قبلاً توسط هیئت هنری رایت شناسایی شده بودند، اما تعداد زیادی از آنها برای اولین بار ثبت شدند.

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، مصنوعات سنگی به دست آمده از محوطه‌های مذکور متعلق به فراپارینه‌سنگی و اوایل نوسنگی هستند و بیش از همه با مجموعه مصنوعات سنگی به دست آمده از بررسی نجات‌بخشی محوطه سد کارون ۳ در شرق دشت ایذه قابل مقایسه هستند. تاریخگذاری دقیق این محوطه‌ها منوط به گمانه‌زنی به منظور شناسایی انباشت‌ها و لایه‌نگاری و تاریخگذاری مطلق محوطه‌هایی است که در آنها انباشت‌های فرهنگی مشاهده شده است (یعنی IZ05، IZ27، IZ34، IZ45، IZ55 و IZ63). به این ترتیب شاید بتوان برای این پرسش که آیا قدیمی‌ترین استقرار در دشت ایذه از دوران فراپارینه‌سنگی آغاز شده یا این محوطه در دوره‌های قدیمی‌تر نیز مورد استفاده بوده، پاسخی یافت.

آنالیز بقایای ابزارها و تراشه‌های محوطه‌های فراپارینه‌سنگی دشت ایذه این مطلب را روشن کرد که ممکن است نظریه نیمه ساکن بودن جمعیت‌ها، بیشتر از تحرک فوق‌العاده آن جوامع مورد پذیرش باشد. ولی نباید فراموش کرد که نوع کارکردهای متفاوت محوطه‌ها، ممکن است درجه‌ای از روابط مبادلاتی را به این محوطه‌ها تحمیل کرده باشد. به طوری که محوطه‌هایی که کارکرد آنها در این تحلیل، بر اساس نوع فراورده‌های آنها بیشتر تولیدی منظور شده است می‌توانسته مواد خام را به ابزارهای مورد استفاده‌تری تبدیل نموده و سپس آنها را در اختیار محوطه‌های دیگر قرار دهند. اگر این تحلیل درست باشد، آنگاه می‌توان این نظریه را مطرح نمود که ساکنان فراپارینه‌سنگی دشت ایذه جمعیت‌های نیمه ساکنی بوده‌اند که جابه‌جایی‌های محدودی در میان آنها رایج بوده است. آن‌ها می‌توانستند از شیوه‌های معیشتی یکجانشینی (مانند فراوری مواد گردآوری شده و شکار) سود برده باشند. این نکته‌ای است که به دلیل محدودیت داده‌های آن، هنوز نمی‌توان به دقت آن را بیان نمود و آن چیزی که در آینده باید مورد بررسی قرار گیرد شاید این جنبه از تحقیق باشد.

در نهایت، در تداوم مطالعات باستان‌شناسی دشت ایذه که با توجه به مطالعات قبلی و مجموعه حاضر تردیدی در اهمیت استقرارهای این دوره چه در عصر سنگ و چه در سایر دوره‌های پیش از تاریخ وجود ندارد، مطالعاتی همچون رسوب شناسی و گرده شناسی رسوبات دریاچه میانگران با هدف شناخت دیرین آب و هواشناسی در این منطقه، گمانه‌زنی با هدف لایه‌نگاری و شناخت قدیمی‌ترین استقرارهای دشت ایذه و تاریخگذاری مطلق در محوطه‌های شناسایی شده دارای انباشت‌های فرهنگی، مطالعه هدفمند آغاز نوسنگی و شروع کشاورزی در دشت ایذه، بررسی سایر مناطق اطراف دشت ایذه که هنوز مورد بررسی هدفمند قرار نگرفته‌اند، همچون دشت سوسن و بیان در شمال ایذه، با توجه به شرایط زیست‌محیطی تقریباً مشابه ایذه احتمالاً یافته‌های ارزشمند دیگری را در رابطه با عصر

سنگ این منطقه ارائه خواهند داد و ساماندهی محوطه‌های شناسایی شده (تهیه پلان، بررسی ویژگی‌های زمین‌شناسی و شرایط حفاظتی و فرسایشی) در بررسی دشت ایزه ضروری به نظر می‌رسد.

قدردانی‌ها

شروع بررسی‌های اخیر در دشت ایزه با همکاری پایگاه میراث فرهنگی آیاپیر (ایزه) به سرپرستی جعفر مهرکیان صورت گرفته است، بدون همکاری ایشان و پایگاه فرهنگی ایزه این تحقیق غیر ممکن بود. بدینوسیله از پایگاه میراث فرهنگی آیاپیر (ایزه) قدردانی می‌گردد. فعالیت‌های میدانی این طرح با همکاری آقایان نعمت‌الله سلحشور و مهدی فرجی صورت گرفته است که بدینوسیله از ایشان تشکر می‌کنم. از آقای فریدون بیگلری و خانم سونیا شیدرنگ به خاطر کمک‌های بی‌دریغ در مطالعات سنگ و ارائه منابع لازم سپاسگزارم. از آقایان عبدالرضا دشتی‌زاده، سامان حیدری و محسن زیدی به خاطر در اختیار گذاشتن برخی از مقالاتشان پیش از انتشار متشکرم.

منابع

- امیری بختیاری، حسن (۱۳۷۰)، «تفسیر بیواستراتیگرافی سازندهای سروک و ایلام در منطقه ایزه (شمال شرق خوزستان) و مقایسه آن با منطقه سمیرم»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زمین‌شناسی، دانشگاه تهران، دانشکده علوم.
- بیگلری، فریدون (۱۳۷۹)، «گزارش بررسی مکان‌های نویافته دیرینه‌سنگی در بیستون»، باستان‌شناسی و تاریخ، سال چهاردهم، شماره دوم، صص. ۶۰ - ۵۰.
- جایز، مژگان (۱۳۸۶)، «شناسایی و تحلیل مکانی محوطه‌های عصر سنگ دشت ایزه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- جعفری، عباس (۱۳۷۶)، «گیتاشناسی ایران (ج. دوم: رودها و رودنامه ایران)»، طرح، تهیه، کارتوگرافی، لیتوگرافی و چاپ از گیتاشناسی، موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی و گیتاشناسی، تهران.
- دشتی‌زاده، عبدالرضا (۱۳۸۲)، «بررسی مقدماتی غار چشمه ساسان کازرون»، عرصه (نشریه پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کازرون)، شماره ۱، صص. ۷۶ - ۶۱.
- (۱۳۸۴)، «بررسی مقدماتی استقرارهای دوره نوسنگی در غارهای شهرستان کازرون»، در مجموعه مقالات دومین همایش باستان‌شناسان جوان ایران، به کوشش شهرام زارع، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، اداره کل امور فرهنگی، صص. ۲۵ - ۴۸.

- روستایی، کورش و دیگران (۱۳۸۰)، «گزارش مقدماتی بررسی باستان‌شناختی محوطه‌های پارینه‌سنگی استان لرستان، زمستان ۱۳۷۹»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال شانزدهم، شماره اول، صص. ۴۶ تا ۶۲.
- شیدرنگ، سونیا (۱۳۸۲)، «صنایع سنگی غار گُمیشان، مجموعه رسوبات حفاری غیرمجاز چاله K1»، گزارش منتشر نشده.
- مینزونی-دروش، آنجلا (۱۳۷۸)، «دوره‌های پارینه‌سنگی میانی و جدید در منطقه توروس و زاگرس»، ترجمه فریدون بیگلری، آثار ۱ (نشریه هسته علمی دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه تهران)، صص. ۱۹ – ۲۴.
- Bar-Yosef, O., 1998, "The Natufian Culture in the Levant, Threshold to the Origins of Agriculture", *Evolutionary Anthropology: Issue, News and Reviews* 6: 159 – 177.
- , 2002, "The Upper Paleolithic Revolution", *Annual Review of Anthropology* 31: 363 – 393.
- Belfer-Cohen, A., 1991, "The Natufian in the Levant", *Annual Review of Anthropology* 20: 167 – 86 .
- Binford, Lewis R., 1968, "Post-Pleistocene Adaptations", in *New Perspectives in Archaeology*, edited by Lewis and Sally Binford, Aldine. Atherton, Chicago/NewYork, pp. 313 – 341.
- Braidwood, R. J. and B. Howe, 1960, "Prehistoric investigation in Iraqi Kurdistan", *Studies in Ancient Oriental Civilizations* 31, Chicago; Illinois: The University of Chicago Press.
- Coon, Carlton, S., 1951, "Cave Explorations in Iran, 1949", the University Museum, University of Pennsylvania, Philadelphia.
- Dashtizadeh, Abdolreza, in press, "Cheshmeh Sassan's Cave: A Palaeolithic Base Camp Site Located in Chogan Pass in Kazerun, West of Fars Province – Iran".
- Garrod, D. A. E., 1930, "The Palaeolithic of Southern Kurdistan: Excavations in the Caves of Zarzi and HazarMerda", *Bulletin no. 6*, American School of Prehistoric Research, NewHaver, pp. 9 – 43.
- Goring-Morris, A. N., 1987, "At the Edge: Terminal Pleistocene hunter-gatherers in the Negev and Sinai", Oxford: BAR International Series 361.
- Henry, D. O., 1989, "From Foraging to Agriculture: the Levant at the End of the Ice Age", Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- McBurney, C. M. B., 1968, "The Cave of Ali Tappeh and the Epipalaeolithic in N. E. Iran", *Proceedings of the Prehistoric Society* 34: 385 – 413.
- Olszewski, Deborah I., 1993a, "Zarzian Microliths from Warwasi Rockshelter, Iran: Scalene Triangles as Arrow Components", in

- Hunting and Animal Exploitation in the Late Palaeolithic and Mesolithic of Eurasia; edited by G. L. Peterkin, H. M. Bricker and P. Mellars, *Archaeological Papers of American Anthropological Association* 4: 199 – 205.
- , 1993b, "The Zarzian Occupation of Warwasi Rockshelter: Iran", in *The Palaeolithic Prehistory of the Zagros-Taurus*, edited by D. I. Olszewski and H. L. Dibble, Philadelphia: University Museum Symposium Series, University of Pennsylvania, pp. 207 – 236.
- Peder Mortensen, Aarhus, 1974, "A Survey of Prehistoric Settlement in Northern Luristan", *Acta Archaeologica* 45: 1 – 47.
- , 1975, "Survey and Soundings in the Holailan Valley, 1974", in *Proceedings of the 3rd Annual Symposium on Archaeological Survey in Iran*, Tehran, 1974, edited by F. Bagherzadeh, pp. 1 – 12.
- , 1993, "Paleolithic and Epipaleolithic Sites in the Hulailan Valley, Northern Luristan", in *The Palaeolithic Prehistory of The Zagros-Taurus*, edited by Deborah I. Olszewski and Harold L. Dibble, University Museum Monograph 83: 159 – 186.
- Piperno, Marcello, 1974, "Upper Palaeolithic Caves in Southern Iran, Preliminary Report", *East and West* (24): 9 – 13.
- Rosenberg, Michael, 2003, "The Epipalaeolithic in the Marvdasht" in *Yeki bud yeki nabud, Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*, edited by Naomi f. Miller and Kamyar Abdi, Los Angeles: The Costen Institute of Archaeology, University of California; The American Institute of Iranian Studies and the University of Pennsylvania, Museum of Archaeology and Anthropology, pp. 98 – 108.
- Roustaei, K and ..., 2002, "New research on the Palaeolithic of Lurestan, West Central Iran", *Antiquity* 76 (291).
- Smith, Philip E. L., 1986, "Palaeolithic Archaeology in Iran", *The American Institute of Iranian Studies, Monograph No. 1*, Philadelphia: The University Museum, University of Pennsylvania.
- Solecki, Ralph S., 1963, "Prehistory in Shanidar Vallay, Northern Iraq", *Science* 139 (3551): 179 – 193.
- Tsunki, Akira and ..., 2007, "Proto-Neolithic Caves in the Bolaghi Valley, South Iran", *Iran* 54: 1 – 22.
- Wahida, Ghanim, 1999, "The Zarzian Industry of the Zagros Mountains", In *Dorothy Garrod and the Progress of the Paleolithic Studies in the Prehistoric Archaeology of the Near East And Europe*, edited by W. Davies, R. Charles, oxford: Oxbow Books, pp. 181 – 208.

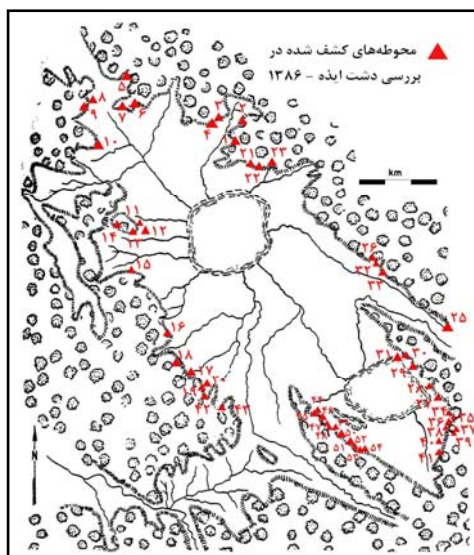
- Wright, H. T and ..., 1976, "Archaeological Survey in the Middle Karun Valley", in Proceedings of the 4th Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, F. Bagherzadeh (ed.), p. 430 – 445, Tehran: Iranian Centre for Archaeological Research.
- Wright, Henry T. (ed.), 1979, "Archaeological Investigations in Northeastern Xuzestan, 1976", Research Report in Archaeology; Contribution 5, Technical Report 10, Museum of Anthropology, The University of Michigan, Ann Arbor
- Young, T. C. and E. L. Smith, 1966, "Research in the Prehistory of Central Western Iran", Science (153): 386 – 391.



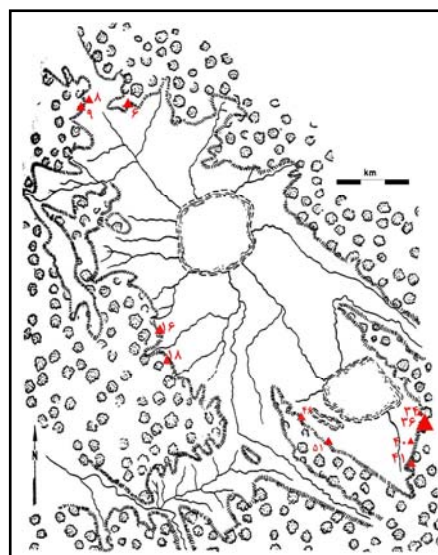
تصویر ۱. عکس ماهواره‌ای نشانگر جنوب غرب ایران، موقعیت دشت ایذه در شمال شرق خوزستان در تصویر نشان داده شده است (اینترنت).



تصویر ۲. موقعیت دشت گل و ایوه (۱)، دشت ایذه (۲)، ناحیه سد کارون ۳ (۳) (اینترنت)

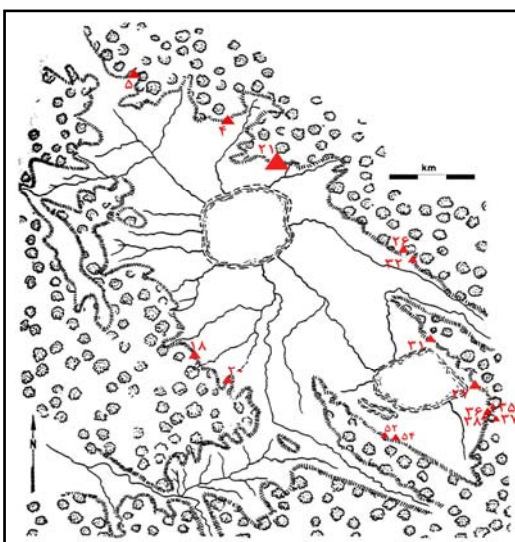


تصویر ۳. موقعیت محوطه‌های کشف شده در بررسی دشت ایزه در بهار ۱۳۸۶

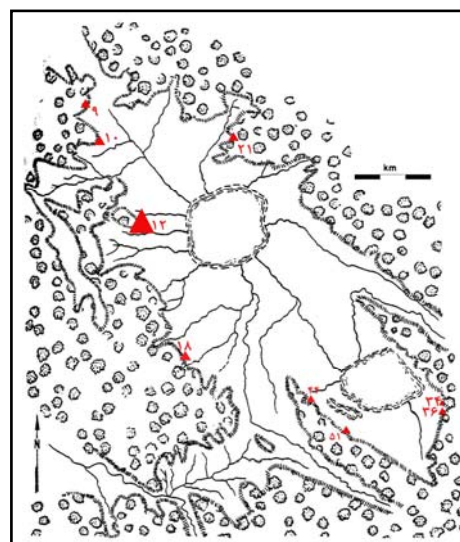


تصویر ۴. محوطه‌های کشف شده در دشت ایزه دارای بار عاملی ۱

تصویر ۵. محوطه‌های کشف شده در دشت ایزه با بار عاملی ۲



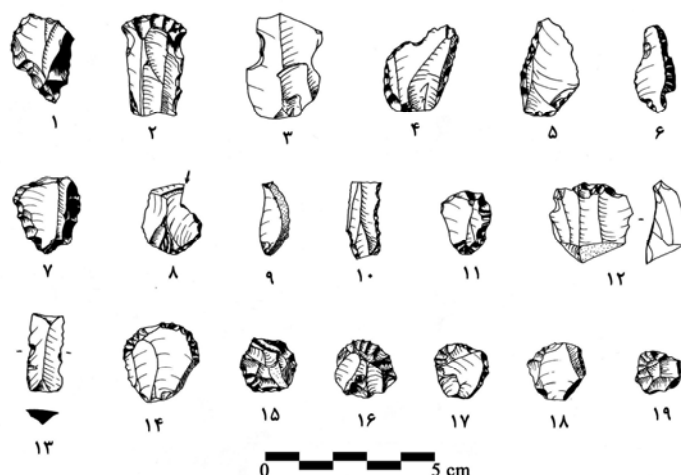
تصویر ۶. محوطه‌های کشف شده در دشت ایزه با بار عاملی ۳





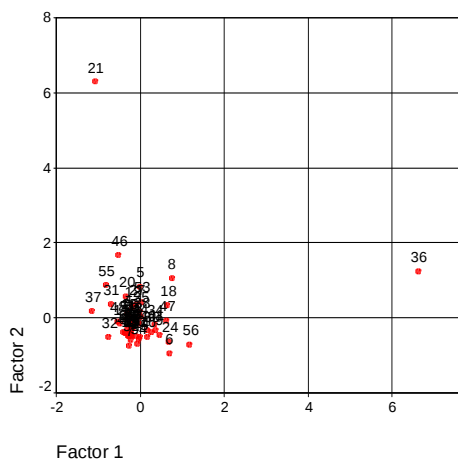
تصویر ۷. مصنوعات سنگی به دست آمده از بررسی دشت ایزه - ۱۳۸۶

۱. IZ55,56؛ ریزتیغه (bladelet)؛ ۲. IZ32؛ ریزتیغه (bladelet)؛ ۳. IZ32؛ ریزتیغه (bladelet)؛ ۴. IZ03؛ تیغه رتوش‌دار (retouched blade)؛ ۵. IZ09,10,11؛ ریزتیغه رتوش‌دار (retouched bladelet)؛ ۶. IZ09,10,11؛ تیغه رتوش‌دار (retouched blade)؛ ۷. IZ29؛ ریزتیغه رتوش‌دار (retouched bladelet)؛ ۸. IZ61,62؛ ریزتیغه رتوش‌دار (retouched bladelet)؛ ۹. IZ38؛ ریزتیغه کنگره‌دار با رتوش معکوس (notched bladelet with inverse retouche)؛ ۱۰. IZ34؛ تیغه کنگره‌دار (notched blade)؛ ۱۱. IZ34؛ ریزتیغه رتوش‌دار (retouched bladelet)؛ ۱۲. IZ46؛ ریزتیغه رتوش‌دار (retouched bladelet)؛ ۱۳. IZ46؛ ریزتیغه رتوش‌دار (retouched bladelet)؛ ۱۴. IZ42,43,44؛ تیغه رتوش‌دار (retouched blade)؛ ۱۵. IZ24؛ ریزتیغه رتوش‌دار (retouched bladelet)؛ ۱۶. IZ22,23؛ تیغه کورتکس‌دار از سنگ مادر با دو سکوی ضربه روبه‌روی هم (corticated blade from bipolar core)؛ ۱۷. IZ37؛ ریزتیغه کولدار (backed bladelet)؛ ۱۸. IZ0040؛ تراشه تیغه کولدار (backed flake blade)؛ ۱۹. IZ27؛ انتهای تیغه رتوش‌دار قطع شده (proximal end of truncated retouched blade)؛ ۲۰. IZ41؛ خراشنده دوگانه (double burin)؛ ۲۱. IZ27؛ خراشنده جانبی (side scraper)؛ ۲۲. IZ06؛ اسکنه روی تراشه تیغه (scraper on flake blade)؛ ۲۳. IZ54؛ خراشنده جانبی و سوراخ‌کننده روی تراشه تیغه (borer on flake blade).

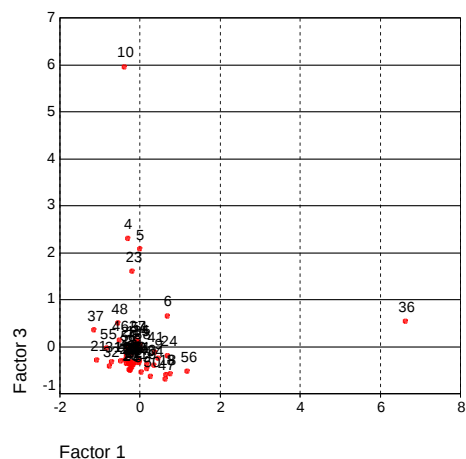


تصویر ۸. مصنوعات سنگی به دست آمده از بررسی دشت ایذه - ۱۳۸۶

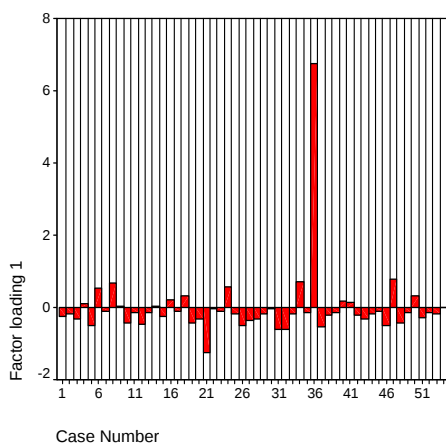
۱. IZ24؛ سوراخ کننده روی تراشه تیغه (borer on flake blade)؛ IZ45.۲؛ خراشنده انتهایی روی تیغه (end scraper on blade)؛ IZ45.۳؛ تیغه کنگره دار (notched blade)؛ IZ05.۴؛ تراشه رتوش دار (retouched flake)؛ IZ30.۵؛ تیغه کولدار (backed blade)؛ IZ05.۶؛ ریز تیغه کولدار (backed bladelet)؛ IZ47.۷؛ خراشنده روی تراشه تیغه (scraper on flake blade)؛ IZ42,43,44.۸؛ اسکنه روی تراشه (burin of flake)؛ IZ65.۹؛ ریز تیغه با کول طبیعی (naturally backed bladelet)؛ IZ0029.۱۰؛ میکرولیت مستطیلی (rectangular microlith)؛ IZ40.۱۱؛ خراشنده جانبی روی تراشه تیغه (side scraper on flake blade)؛ IZ06.۱۲؛ خراشنده روی تراشه و سنگ مادر (scraper on flake and core)؛ IZ17.۱۳؛ میکرولیت مستطیلی (rectangular microlith)؛ IZ29.۱۴؛ خراشنده روی تراشه (grattoir on flake)؛ IZ06.۱۵؛ خراشنده ناخنی (thumbnail scraper)؛ IZ27.۱۶؛ خراشنده ناخنی (thumbnail scraper)؛ IZ42,43,44.۱۷؛ خراشنده ناخنی (thumbnail scraper)؛ IZ05.۱۸ و ۱۹؛ خراشنده ناخنی (thumbnail scraper).



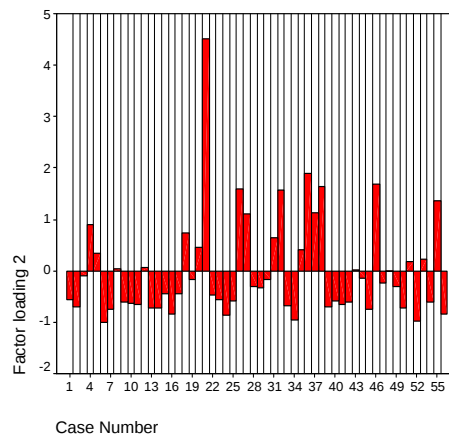
نمودار ۱. نمودار پراکنش محوطه‌ها بر اساس عامل ۱ و ۲



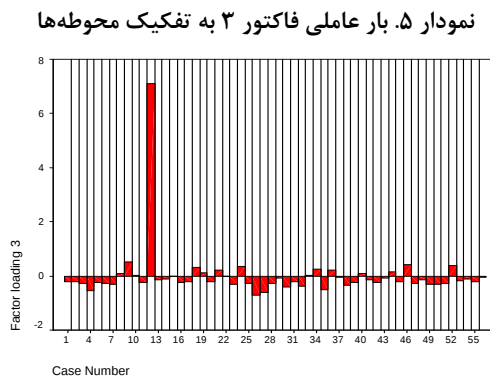
نمودار ۲. پراکنش محوطه‌ها بر اساس عامل ۱ و ۳



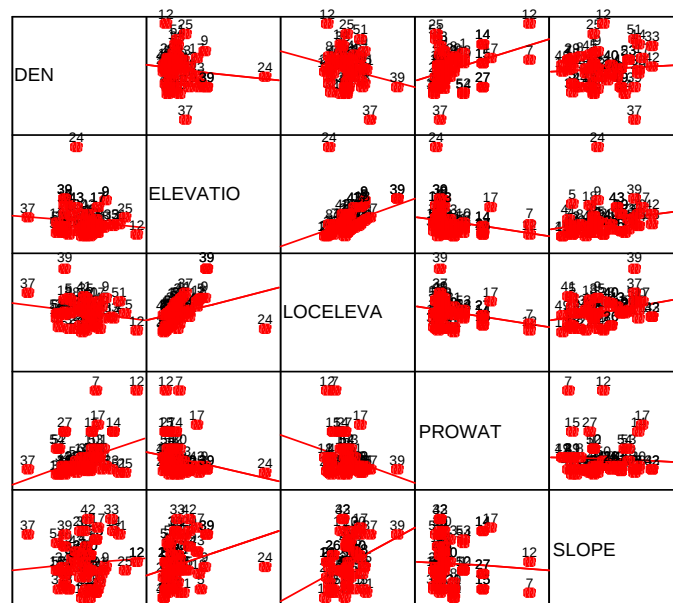
نمودار ۳. بار عاملی فاکتور ۱ به تفکیک محوطه‌ها



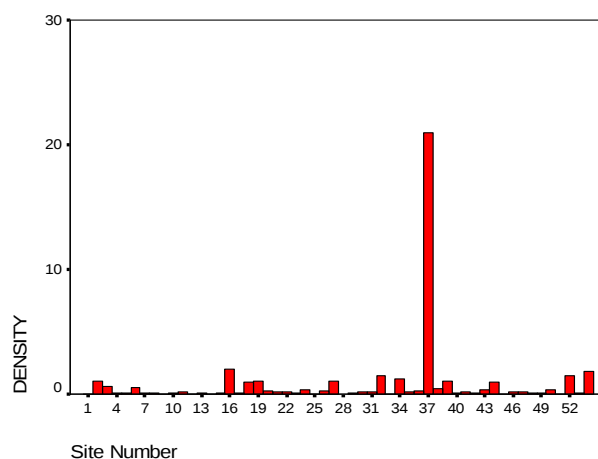
نمودار ۴. بار عاملی فاکتور ۲ به تفکیک محوطه‌ها



نمودار ۵. بار عاملی فاکتور ۳ به تفکیک محوطه‌ها



نمودار ۶. ماتریس نمودار پراکنش برای رابطه رگرسیونی چگالی در برابر ارتفاع از سطح دریا، ارتفاع منطقه، فاصله تا منابع آب و شیب
نمودار ۷. پراکندگی چگالی ابزارها و دورریزهای محوطه‌های
کشف شده در بررسی دشت ایزه - ۱۳۸۶



نخستین موج مهاجرت جنوب به شمال در خلیج فارس و نواحی مجاور آن (ص ۹۴-۸۱)

دکتر محمد باقر وثوقی
دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۸/۳

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۱۲/۲۲

چکیده

مهمترین تحول اجتماعی مستمر و بدون انقطاع در تاریخ خلیج فارس، «مهاجرت و جابجایی جمعیت» در دو سوی کرانه‌های آن است، این پدیده از چنان اهمیتی برخوردار است که بدون بررسی و در نظر گرفتن آن، نمی‌توان به درک درستی از رویدادها و حوادث این منطقه به ویژه در دوران پیش از نفت، رسید. اگر با ترسیم یک خط فرضی، طول خلیج فارس را به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم کنیم و با توجه به منابع تاریخی سمت و جهت مهاجرت‌ها را مورد بررسی قرار دهیم، به خوبی آشکار است که جهت این مهاجرت از دیر باز تا اوایل قرن چهاردهم هجری، از جنوب به شمال بوده است. اصطلاح «شمال» در این تحقیق به سواحل کنونی ایران در بخش شمالی خلیج فارس و «جنوب» به سواحل کشورهای کنونی کویت، بحرین، قطر، عربستان، امارات متحده عربی و عمان اطلاق شده است. مهاجرت گروه‌های اجتماعی در خلیج فارس، اگرچه به تناوب و در طول زمان طولانی صورت پذیرفته، اما در برهه‌ای از تاریخ و بنا به علل و عوامل خاصی، موج گسترده‌ای از این مهاجرت‌ها به وجود آمده و تاثیر عمیقی بر ساختار اجتماعی و سیاسی منطقه بر جای گذاشته است. یکی از تاثیرگذارترین این مهاجرت‌ها در دوره ایران باستان به وقوع پیوسته که در حقیقت «نخستین موج مهاجرت جنوب به شمال» محسوب می‌شود. در این تحقیق نخستین مهاجرت و جابجایی بزرگ جمعیت در خلیج فارس، با تکیه بر منابع اصلی و به عنوان یک مسئله تاریخی مورد شناسایی و ارزیابی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: خلیج فارسی، مهاجرت، ایران باستان، ساختارهای سیاسی اجتماعی

مقدمه

تاریخ خلیج فارس و نواحی مجاور آن به مسئله «مهاجرت گروهی جمعیت‌های انسانی» و جابجایی آنان بستگی تام و تمام دارد. به عبارت دیگر آنچه در مطالعات تاریخی این ناحیه بیش از همه جلوه‌گر می‌شود، مسئله تغییرات گسترده در ترکیب اجتماعی سواحل و بنادر است که عملاً نتیجه مهاجرت اقوام و طوایف گوناگون است. با مروری کلی بر تاریخ مهاجرت‌های بزرگ در دو سوی سواحل خلیج فارس، میتوان به چهار موج بزرگ «جنوب» به «شمال» و یک موج بزرگ «شمال» به «جنوب» اشاره کرد. نخستین مهاجرت بزرگ در دوره پیش از اسلام و دومین آن در عصر فتوح و سومین آن در قرن پنجم و ششم قمری و چهارمین مهاجرت بزرگ جنوب به شمال در قرن دهم و یازدهم قمری به وقوع پیوسته است. مهاجرت‌های چهارگانه جنوب به شمال تأثیر عمیقی بر ترکیب اجتماعی ساکنان سواحل شمال بر جای گذاشت و از لحاظ سیاسی نیز تحولی عمده محسوب می‌شود. اما تنها مهاجرت بزرگ شمال به جنوب در قرن سیزدهم قمری و در دوره حکومت قاجاریه به وقوع پیوسته است و با این تعبیر، سمت و سوی عمده مهاجرت در خلیج فارس، جنوب به شمال بوده است. نخستین موج این مهاجرت پس از شکسته شدن سد مارب و تغییرات عمده در عربستان جنوبی روی داده است و امواج این مهاجرت بخش‌های شمالی خلیج فارس را تحت تأثیر قرار داده است که در واقع مهاجرت طوایف «ازد»، از جنوب شبه جزیره عربستان به سمت نواحی شمال خلیج فارس است که تأثیر عمده‌ای بر تحولات سیاسی کرانه‌های آن بر جای گذاشته است. مهاجرت ازدی‌های یمن و انتشار قبایل و طوایف گوناگون آن در سواحل و پس‌کرانه‌های خلیج فارس موقعیت جدید و تازه‌ای را به وجود آورد. انعکاس این تغییرات در بخش‌های غربی ایران با یاد «ازدیان مهاجر» به «حیره» و «شام» و تأسیس دو سلسله پادشاهی دست‌نشانده ایران و روم، یعنی «آل لخم» در حیره و «غسانیان» در شام، به چشم می‌خورد. (طبری، ج ۱، ص ۵۶۶ و ۶۰۹ به بعد؛ باسورث، ص ۷۱۴-۷۱۰؛ مسعودی، ج ۲، ص ۶۵ به بعد). در این مقاله ابتدا با بهره‌گیری از منابع، تاریخ تقریبی نخستین موج مهاجرت جنوب به شمال بررسی شده و پس از آن با تکیه بر متون و منابع تاریخی، محدوده جغرافیایی مهاجرت و کیفیت استقرار و واکنش حکومت ایران در قبال آن، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

الف : تاریخ‌گذاری نخستین موج مهاجرت جنوب به شمال

درباره تاریخ دقیق مهاجرت جنوب به شمال که از ناحیه «یمن» شروع شده است، روایات متفاوتی به چشم می‌خورد. «طبری»، فرود آمدن قبایل «زد» در ناحیه «حیره» را مربوط به دوره حاکمیت «ملوک الطوایف» دانسته و «مقدسی» آن را به «ایام فترت» نسبت داده که این اصطلاح بر دوران حکومت اشکانیان اطلاق می‌شده است، از این رو می‌تواند تا حدودی تعیین‌کننده زمان مشخصی برای مهاجرت باشد (طبری، ج ۱، ص ۶۰۹؛ مقدسی، ج ۳، ص ۱۹۶). مورخین عمانی از مهاجرت ازدی‌ها به سواحل عمان به رهبری «مالک بن فهم»، هم زمان با حکومت «دارابن دارا» یاد کرده‌اند (سرحان بن سعید الازکوی العماني، ص ۱۸؛ السالمی، ص ۲۲ تا ۲۵؛ السیابی، جلد ۱، ص ۷۴ - ۷۶). «باجر» در مقدمه کتاب «ابن رزیق» تاریخ استقرار ازدی‌ها را در عمان سال ۱۸۰ م ذکر کرده است (Badger, p. VII). «دانیل پوتس» با مطالعه سنگ نوشته‌های موجود در منطقه حیره و نواحی دیگر عربستان و انطباق آن با اطلاعات مندرج در کتاب پلینی و بطلمیوس مهاجرت را مربوط به نیمه قرن دوم میلادی می‌داند (Potts, pp. 226-227). شواهد تاریخی و باستان‌شناسی موجود نشان می‌دهد که این مهاجرت در نیمه دوم حکومت اشکانیان و در قرن اول یا دوم میلادی صورت پذیرفته و طی این دوران اتحادیه قبایل «زد»، از جنوب به سمت نواحی شمال مهاجرت کرده و در محدوده وسیع جغرافیایی حد فاصل «حیره»، در بخش شمالی خلیج فارس تا «عمان» در بخش شرقی و حتی بخشی از سواحل ایالت فارس ساکن شدند. اگر چه دلایل و شواهد تاریخی کافی برای دستیابی به تحلیلی بایسته در مورد کیفیت استقرار این قبایل در نواحی پس‌کرانه‌ای خلیج فارس و عدم واکنش به موقع حکومت اشکانی در دست نیست، اما بر اساس شواهد موجود می‌توان گفت که مسئله مهاجرت اتحادیه قبایل «زد»، اگرچه تحت تأثیر تحولات سیاسی و اقتصادی شبه جزیره عربستان و به‌ویژه بخش‌های جنوبی آن صورت پذیرفت، ولی تحولات ناشی از حمله اسکندر به ایران و خلاء قدرت سیاسی به‌ویژه در نواحی پس‌کرانه‌ای خلیج فارس و همچنین جابجایی پایتخت از بخش‌های جنوبی ایران به نواحی شمالی و مشغول بودن پادشاهان نخستین اشکانی به درگیری و جنگ با سلوکیان را نیز نباید نادیده گرفت، چه در واقع به وجود آمدن یک خلاء قدرت محسوس در بخش‌های شمالی شبه جزیره عربستان، زمینه مناسب و لازم را برای تشدید مهاجرت قبایل عرب به بخش‌های شمالی به وجود آورد. این تداوم خلاء قدرت در پس‌کرانه‌های خلیج فارس که تا نیمه دوم حاکمیت اشکانیان ادامه داشت، موجب استقرار کامل قبایل عرب در کرانه‌ها و

شرکت مؤثر آنان در منازعات قدرت منطقه‌ای و شکل‌گیری موقعیت سیاسی و جدید در خلیج فارس گردید.

ب: حکومت‌های محلی مهاجرین در بین‌النهرین

استقرار طوائف مهاجر جنوبی در ناحیه بین‌النهرین، با توجه به خلاء قدرت موجود، موجب به وجود آمدن حکومت‌های محلی شد که قدرت گرفتن شاهزاده‌نشین «خاراکس» یا «خاراسن» بر بخش‌های پایینی دجله از آن جمله است. (Hansman, pp. 21-28) منطقه «خاراکس»، منطبق بر ناحیه «میشان» و «مسنه» در متون قرون نخستین اسلامی بوده و ناحیه میان «بصره» و «واسط» را در رأس خلیج فارس شامل می‌شود. «خاراکس» به واسطه موقعیت خود و تسلط بر جاده‌های منتهی به خلیج فارس رونق بسیاری یافت (Pliny, p. 136). امیر عرب ساکن این ناحیه با استفاده از ضعف دولت اشکانی پس از مرگ مهرداد اول (۱۷۱ - ۱۳۷ ق. م) توانست در سال ۱۲۷ ق. م، شهر قدیمی «اسکندریه» را که سلوکیان آن را «انطاکیه» می‌نامیدند، تصرف کرده و به «خاراکس» تغییر نام داده و آن را پایتخت خود نماید و بدین ترتیب در همسایگی دولت اشکانی یک حکومت قبیله‌ای از مهاجرین جنوبی تشکیل شد، هر چند این حکومت بعدها، تحت اداره و نظارت کامل اشکانیان قرار گرفت، اما حاکم آنجا در عمل، تجارت این ناحیه از شمال خلیج فارس را در دست داشت و تا اوایل روی کار آمدن ساسانیان در این منطقه از قدرت برخوردار بود (طبری، ص ۴۰).

شکل‌گیری حکومت‌های محلی «آل لخم» و «غسانیان»، نتیجه مهاجرت گسترده اتحادیه قبایل عرب «ازد» محسوب می‌شود. برای پی بردن به میزان اهمیت استقرار این طوایف و تأثیر آنان بر تحولات سیاسی اواخر عصر اشکانی و اوایل ساسانیان، ابتدا با تکیه بر بررسی منابع تاریخی، محدوده جغرافیایی مهاجرت اتحادیه قبایل ازد را در سواحل خلیج فارس مورد مطالعه قرار داده و پس از آن به واکنش پادشاه ساسانی در مقابل این مهاجرت گسترده پرداخته خواهد شد.

پ. محدوده جغرافیایی مهاجرت طوائف «ازد» در سواحل خلیج فارس

«یاقوت حموی» در اثر جغرافیایی خود به تقسیم‌بندی چهارگانه اتحادیه قبیلای «ازد» اشاره کرده است که بر اساس آن ازدی‌ها به چهار گروه «ازد شنوه»، «ازد سرراه»، «ازد غسان» و «ازد عمان» تقسیم شده‌اند (یاقوت حموی، ص ۳۶۸). بلاذری نیز بر اساس پراکندگی جغرافیایی «ازدی‌ها» آنان را نامگذاری کرده (بلاذری، ص ۲۵) که این امر نشانگر گستردگی حوزه جغرافیایی پراکندگی این اتحادیه قبیلای است. در متون نسب شناسی عرب،

تقسیم‌بندی «ازد» بر اساس نام رؤسای قبایل و فرزندان آنان انجام پذیرفته، هرچند نمیتوان به اینگونه اطلاعات نسب شناسی اعتماد و اطمینان کرد، اما از آنجائیکه «بلاذری» و «حموی» موقعیت جغرافیایی استقرار آنان را مدّ نظر داشته‌اند، در این بخش روایت‌های آنان مورد توجه واقع شده است (همدانی، ص ۳۲۶ - ۳۲۹؛ ابن درید، ص ۲۵۹ به بعد).

نخستین مهاجرت بزرگ طوایف ازد به ناحیه‌ای به نام «سراه» انجام پذیرفته، از این رو از بخشی از طوایف با نام «ازد سراه» یاد می‌شود. «سراه» نام رشته‌کوه‌های میان سرزمین «تهامه» و «نجد»، در شبه جزیره عربستان است که در واقع بخش بزرگی از کمر بند بخش‌های جنوبی و جنوب غربی خلیج فارس را شامل می‌شود (حموی، ج ۳، ۲۰۵) «همدانی»، نام تیره‌های مختلف ازد سراه و نواحی سکونت ایشان را ذکر کرده است (همدانی، ۳۳۰). آنچه که در این میان جلب توجه می‌کند کثرت طوایف ساکن در ناحیه سراه است که این امر در نهایت موجب ایجاد کشمکش و نزاع بین قبایل مختلف شده (Miles, p.206) و زمینه مهاجرت مجدد به نواحی شمالی را به وجود آورده است (پاکتچی، ص ۲۶-۲۷) دسته‌ای از طوایف ازد به سمت حیره مهاجرت کرده و «جذیمه بن ابرش» رئیس این طوایف، نخستین حکومت نیمه مستقل ناحیه «حیره» را به وجود آورد (طبری، ج ۶، ص ۶۱۱؛ مسعودی، ج ۲، ص ۶۶-۶۷). انتقال قدرت از فرزندان «جذیمه بن ابرش» به «لخمیان» در این دوره، موجب شکل‌گیری قدرت این خاندان گردید و شهر «حیره»، در روزگار رؤسای «لخمی» با توجه موقعیت مناسب خود که مرکز بازرگانی بر سر راه‌های کاروانی شرق و غرب میان سوریه در مغرب و عراق و ایران در مشرق قرار داشت، به شهرت رسید و به عنوان محل برخورد سه فرهنگ ساسانی، بیزانسی و مسیحیت نستوری، اهمیت بسیاری یافت. «لخمیان» در منابع عربی به «مناذره» و «نعامینه» معروفند و «منذر» و «نعمان»، از القاب مشخص کننده رؤسای ایرانی طوایف محسوب می‌شود (باسورث، ص ۷۱۱-۷۱۰). نخستین پادشاه مشهور حیره در دوره پیش از لخمی‌ها، «جذیمه بن الابرش» بود که داستان‌های زیادی در متون ادبی عربی درباره او موجود است (Kawar, pp.306-305). «امروء القیس»، از جمله نخستین امرای لخمی حاکم حیره است، وی معاصر چندین پادشاه ساسانی از بهرام اول تا شاپور دوم بود و از جانب آنان حکومت قبایل عرب «ربیع» و «مضر» را بر عهده داشت (باسورث، ص ۷۱۱). سلسله «لخمیان» در زمان ریاست «نعمان‌الاعور» (۴۳۳-۴۰۵ م) معاصر با «بهرام گور» پادشاه ساسانی، به اوج قدرت خود رسید و مشهور است که او دو کاخ مشهور «خورنق» و «سدیر» را در نزدیکی «حیره» برای پادشاه ایران ساخت که از جمله عجایب معماری به شمار

می‌روند (طبری، ج ۲، ص ۶۵؛ ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۰۱؛ ابن جوزی، ج ۲، ص ۲-۹۱). بهرام گور در دربار «آل لخم» پرورش یافته و تاج و تخت خود را به یاری آنان به دست آورده بود که این امر نشانگر قدرت و توانمندی قبایل عرب ساکن این ناحیه و میزان تأثیرگذاری‌شان بر شرایط سیاسی ایران است. با این همه ساسانیان درصدد بودند تا به وسیلهٔ لخمیان از مرزهای خود در مقابل یورش بیابانگردان محافظت نموده و به این ترتیب امنیت مسیرهای کاروانی در این بخش مهم را تأمین نمایند و از طرف دیگر با در دست گرفتن کنترل مسیر تجاری «حیره» به «مکه» و «یثرب»، اختیار این جادهٔ بازرگانی را با حمایت رؤسای «آل لخم» به دست آورده و از این ابزار مهم علیه گسترش قدرت «غسانیان» که دست‌نشاندهٔ روم محسوب می‌شد، استفاده نمایند.

استقرار بخشی از اتحادیهٔ قبیله‌ای «ازد» در ناحیهٔ «حیره» در بخش شمالی خلیج فارس که از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود، این امکان را برای طوایف مهاجر به وجود آورد تا بتوانند از موقعیت جغرافیایی خود در مواقع لزوم، علیه دشمنان خود بهره‌مند شوند. از سوی دیگر رؤسای طوایف مهاجر با ایجاد ارتباط مناسب با پادشاهان ساسانی در پی کسب مشروعیت سیاسی برآمده و به این ترتیب با سکونت در یکی از نقاط استراتژیک شمال خلیج فارس و جنوب «تیسفون»، موقعیت ویژه‌ای را به دست آوردند. استقرار کامل این طوایف در این بخش و در مجاورت پایتخت ساسانیان، امکان مداخلهٔ هر چه بیشتر آنان را در امور سیاسی و اقتصادی شاهنشاهی ساسانی فراهم کرد و همین امر موجب شد تا در مواقع اضطراری از قدرت مانور خوبی در مقابل تهدیدات احتمالی پادشاهان ساسانی برخوردار شوند. وابستگی قدرت «لخمیان» و «ساسانیان»، به گونه‌ای شد که به گفتهٔ باسورث: «سرنوشت لخمیان و ساسانیان چنان به هم گره خورده بود که درست پس از گذشت سی سال پس از پایان گرفتن عمر دولت لخمی در ۶۰۲ میلادی، سلطهٔ ساسانیان بر عراق پایان یافت و این ناحیهٔ مهم، به دست اعراب نجد که از آئین نوین اسلام پیروی می‌کردند افتاد» (باسورث، ص ۷۱۰).

ج: مهاجرت طوایف «ازد» به بحرین

اسکان قبایل عرب در بین‌النهرین و نواحی جنوبی آن در اواخر عصر اشکانیان شکل نهایی به خود گرفت. اما استقرار این طوایف محدود به این منطقه نمی‌شد، بلکه موج مهاجرت دیگری از ناحیهٔ «تهامه» به سمت نوار ساحل غربی خلیج فارس در منطقهٔ بحرین به راه افتاد (حموی، ج ۱، ص ۳۴۶) و بخش‌های غربی خلیج فارس و پس‌کرانه‌های آن را کاملاً در اختیار این طوایف قرار داد. مهاجرت طوایف «ازد» به «بحرین»، به دنبال ایجاد درگیری‌ها و

منازعات محلی اعراب «ازد» در ناحیه «تهامه» صورت پذیرفت (یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۶). «طبری» استقرار طوایف ازد در «بحرین» را به دوره «عمران بن عمرو» نسبت می‌دهد (طبری، ج ۱، ص ۶۰۹). و «ابن درید» ناحیه «المشقر» در «بحرین» را منتسب به یکی از طوایف «ازد» ساکن آن دیار دانسته است (ابن درید، ۱۹۷). «ابن مسکویه» جماعت ازدی‌ها را در بحرین، ساکن منطقه «تنوخ» و آن را نتیجه انتشار قبایل عرب در دوره ملوک طوایف دانسته است (ابن مسکویه، ج ۱، ص ۱۰۹). «مسعودی» از استقرار طوایف «بنومعن» در جزیره «اوال» نوشته است (مسعودی، ج ۱، ص ۱۲۶) «بنومعن» نام یکی از طوایف اتحادیه ازدی به شمار می‌رود (ابن حزم، ۴۷۳). اسکان تیره‌های ازدی در بحرین طی دوره ساسانیان و قرون نخستین اسلامی نیز تداوم یافت (مسعودی، التنبیه و الاشراف، ۳۳۹).

از آنجایی که عبارت «بحرین» در قرون نخستین اسلامی به بخش بزرگی از سواحل غربی خلیج فارس حد فاصل بصره تا عمان اطلاق می‌شده است، می‌توان دریافت که طوایف مختلف «ازد» طی دوره مهاجرتشان به سمت شمال و پس از استقرار در «تهامه» به دلیل منازعات قبیله‌ای به سمت سواحل غربی خلیج فارس مهاجرت کرده و در سواحل بحرین اسکان یافته‌اند. اسکان و استقرار آنان در این بخش که از لحاظ شرایط آب و هوایی مناسب‌تر از بخش‌های داخلی شبه جزیره عربستان بود، موقعیت مناسبی را فراروی آنان قرار داد و همین امر موجب به وجود آمدن شرایط جدید اجتماعی در سواحل غربی خلیج فارس شد. سکونت در نواحی گسترده بحرین که جزیره آباد و پر رونق «اوال» (بحرین کنونی) و مناطق کشاورزی «قطیف» و «احساء» را شامل می‌شد، موقعیت مناسبی را برای قبایل مهاجر به وجود آورد تا تحت حمایت سیاسی پادشاهان اشکانی و ساسانی در امور اقتصادی و به‌ویژه تجارت مروارید، شرکت مؤثری داشته باشند.

د: مهاجرت طوائف ازد به عمان

اما موج دیگری از مهاجرت اتحادیه قبایل ازد، از منطقه تهامه به سمت نواحی شرقی شبه جزیره عربستان و عمان سرازیر شد که در نهایت موجب استقرار این طوایف، در سواحل شرقی خلیج فارس و پس کرانه‌های آن شد. پیش از این گفته شد که از این گروه مهاجرین با عنوان «ازد عمان» یاد شده است. بر پایه روایات موجود، نخستین دسته از اتحادیه قبایلی ازد که پس از شکسته شدن «سد مأرب» به سمت عمان مهاجرت نمودند، گروهی از تیره «بنی نصر» (Miles, p.19) بودند که پس از ورود به منطقه، تحت انقیاد حکام ایرانی عمان ناحیه قرار گرفتند.

از میان روایات مختلف در مورد نحوه مهاجرت و استقرار طوایف ازد در عمان، نوشته‌های «سرحان بن سعید الازکوی» در «کشف‌الغمه» مفصل‌تر و با شرح جزئیات بیشتری همراه است (کشف‌الغمه، ص ۲۶-۱۷) که بر پایه روایت «کلبی» استوار شده است. «مایلز» با استفاده از این روایت ماجرای استقرار ازدی‌ها در ساحل عمان را ذکر کرده است (Miles, p.p. 19-22).

بر اساس این روایات، نخستین فردی از طوائف «ازد» که به عمان مهاجرت نمود، «مالک بن فهم بن غانم بن دوس» بود (یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۳؛ طبری، ج ۱، ص ۶۱۰). برخی از محققان، مهاجرت ازدی‌ها را از ناحیه ساحلی جنوب یمن به عمان ذکر کرده‌اند (Wilkinson, p. 75). استقرار اولیه «مالک بن فهم» و همراهانش که از طریق بندر «ریسوت» مسیر ساحلی را به سمت شمال طی می‌کردند در شهر «قلهات» ذکر شده است (Miles, p. 20). «ابن مجاور» روایت اسکان این مهاجرین در «قلهات» را ثبت کرده است (ابن مجاور، ص ۲۷۳) در متون تاریخی از این مهاجرین با عنوان عمومی «آل جلندی» یاد می‌شود.

«ویلکنسون»، درباره نحوه ارتباط بین «آل جلندی» و حکام ساسانی عمان، می‌نویسد: «در دوره حاکمیت ساسانیان علاوه بر ایرانیان که در منطقه صحار و رستاق حاکمیت داشتند، دو حکومت نیمه مستقل ازدی نیز در عمان بودند که حکومت آنان از طرف پادشاهانی ساسانی مورد تایید قرار گرفته بود. نخست حکومت پُر سابقه آل جلندی از تیره ازدی سلیمه بودند که احتمالاً بر ساحل جنوب شرق عمان مسلط بودند و دیگری حکومت نوپا و قدرتمند بنی شمس از مهاجران ازد شنوئه بودند که در منطقه دبا حاکمیت داشتند» (ویلکنسون، ص ۷-۵).

استقرار کامل بخش عمده‌ای از طوایف ازد در عمان، که در واقع جناح جنوب شرقی خلیج فارس را شامل می‌شد از اهمیت بسیاری برخوردار است. زیرا این منطقه از دیرباز به عنوان گذرگاه اصلی کاروان‌های دریایی هند و شرق آفریقا محسوب می‌شده و عمده کشتی‌هایی که از سمت هندوستان و همچنین آسیای جنوب شرقی و شرق آفریقا به طرف بنادر شمالی خلیج فارس راهی می‌شدند، ناگزیر به توقف در سواحل عمان بودند. بنادر واقع در این منطقه از جمله «قلهات» و «صحار»، محل اصلی توقف کشتی‌ها محسوب می‌شدند و در واقع نقش واسطه، بین بنادر شمالی خلیج فارس و هندوستان و شرق آفریقا را ایفا می‌کردند.

در واقع خلأ قدرت سیاسی ایران پس از سقوط هخامنشیان و مشغول بودن پادشاهان اشکانی به مسایل غرب و شرق موجب تشویق و تشدید مهاجرت موج اول طوایف عرب از جنوب به شمال شد و تداوم ضعف اشکانیان امکان استقرار و تثبیت قدرت آنان را به وجود

آورد و بدین ترتیب در اوایل قرن چهارم میلادی کلیه مناطق شمالی خلیج فارس در معرض تهدید مستقیم و یورش طوایف مهاجر قرار گرفت و شرایطی را به وجود آورد که تحمل آن، برای پادشاه ساسانی ناممکن می‌شد.

طوایف مهاجر، با دست‌اندازی‌های خود به بخش‌های شمالی خلیج فارس، در واقع درصدد محکم کردن کمربند استقرار خود در اطراف این آبراه بودند و قصدشان این بود که از خلأ قدرت به وجود آمده پس از مرگ «هرمزد دوم» پادشاه ساسانی و جانشینی کودک خردسال او - شاپور - به نفع خود بهره‌مند شوند. پادشاهان نخستین ساسانی به دلیل گرفتاری‌های داخلی و خارجی خود به‌ویژه در غرب، امکان مداخله مستقیم در این امر را نداشتند و این فرصت در زمان پادشاهی شاپور دوم طی سالهای ۳۰۹ تا ۳۷۹ م به دست آمد، تا این پادشاه قدرتمند در جهت حل بحران «مهاجرت موج اول» و حفظ کرانه‌های خلیج فارس و نواحی مجاور پایتخت ایران (تیسفون) درصدد راه چاره‌ای برآید. کیفیت مقابله شاپور دوم ساسانی با مسئله استقرار مهاجران جنوبی در بخش‌های شمالی سواحل خلیج فارس و میزان اهمیت آن، تا کنون به طور کامل مورد ارزیابی قرار نگرفته است.

ه: واکنش ساسانیان در برخورد با موج اول مهاجرت جنوب به شمال

روی کار آمدن ساسانیان در ایران هم زمان با در پیش گرفتن سیاست‌های تمرکزگرایانه و نظارت بیشتر بر محدوده سرزمینی ایران بود. پادشاهان نخستین این سلسله، به دلیل گرفتاری‌های داخلی و درگیری‌های خارجی که عمدتاً با هدف تثبیت قدرت به انجام رسید، نتوانستند به طور کامل بر سواحل خلیج فارس نظارت داشته باشند. اما از آنجایی که خاستگاه پادشاهان این سلسله، ایالت فارس بود و این منطقه از لحاظ اقتصادی به تجارت و بازرگانی بنادر خلیج فارس وابسته بود، از همان ابتدا، توجه ویژه‌ای به تحولات سواحل و بنادر این آبراه مهم از خود نشان دادند، که نمونه بارز آن را می‌توان در مداخلات نسبتاً مؤثر اردشیر بابکان در امور سواحل خلیج فارس مشاهده کرد (وئوقی، ص ۶۵-۶۳). عمده‌ترین سیاست اجرایی او و جانشینش «شاهپور اول»، تأمین امنیت پس کرانه‌ها و آبادانی و رونق بخشیدن به شهرهای ساحلی بود. «طبری» و «دینوری» از لشکرکشی «اردشیر اول» به سواحل جنوبی خلیج فارس در آغاز سلطنت خود یاد کرده‌اند (نولدکه، ص ۴۱-۴۰؛ دینوری، ۴۳) که به نظر می‌رسد این لشکرکشی برای اطمینان یافتن او از تهدید پادشاهی نوحاسته‌اش صورت پذیرفته است. اما از مهم‌ترین اقدامات او و جانشینش که تأثیر بسیاری بر موقعیت کرانه‌های خلیج فارس برجای گذاشت، «سیاست شهرسازی» و رونق بخشیدن به آبادی‌های ساحلی و پس کرانه‌ای بود. طبری در این باره می‌نویسد: «اردشیر هشت شهر بنا کرد که از

آن جمله‌اند: اردشیر خوره یا گور، رام‌اردشیر و ریواردشیر در فارس، هرمزد اردشیر در اهواز، به اردشیر در غرب مدائن، استاباد اردشیر که همان کرخ میشان یا کرخ میسان باشد در سواد عراق، پسا اردشیر که همان شهر «خط» باشد در بحرین و بود اردشیر یا خوره اردشیر در نزدیکی موصل» (طبری، ج ۲، ص ۴۱). حمزه اصفهانی بر این نام‌ها دو شهر دیگر افزوده است (حمزه اصفهانی، ص ۴۴-۴۶). در کتاب «شهرستان‌های ایران» که از متون اواخر عصر ساسانی است، بنای شهر «گور» و «به اردشیر» در کرمان و بین‌النهرین و «زرنگ» در سیستان به این پادشاه نسبت داده شده است (شهرستانهای ایران، ص ۱۶). «شاپور اول» این سیاست را دنبال نموده و شهرهای پس‌کرانه‌ای «بیشابور» (نزدیکی کازرون)، شادشاپور (بین‌النهرین)، فیروزشاپور (انبار نزدیکی بغداد) و به ازاندیوشاپور (خوزستان) به دستور او ساخته شد (حمزه اصفهانی، ص ۳۴). اگر به موقعیت جغرافیایی این شهرها توجه شود، به خوبی روشن میشود که عمده این آبادی‌ها در سواحل و پس‌کرانه‌های خلیج فارس یا در مسیر جاده‌های آن قرار داشته است. این اقدامات تأثیر بسیار زیادی بر افزایش ضریب امنیت تجاری منطقه داشته است. انتخاب شهر فیروزآباد (گور) و «بیشابور» (در نزدیکی کازرون) به عنوان نخستین پایتخت‌های ساسانی در دوره اردشیر اول و شاپور اول، نشان از اهمیت مسیرهای پس‌کرانه‌ای خلیج فارس و توجه ویژه پادشاهان ساسانی به حفظ امنیت و رونق آنها داشته است. آمین مارسلین، مورخ رومی قرن چهارم میلادی، از آبادی و رونق شهرهای پس‌کرانه‌ای خلیج فارس یاد کرده است (آمین مارسلین، ص ۲۵).

با همه این اقدامات، مهم‌ترین مانع عمده بر سر راه تجدید حاکمیت ایران در خلیج فارس، جلوگیری از گسترش نفوذ قدرت رؤسای قبایل به بخش‌های شمالی، ممانعت از هجوم سیل‌آسای جمعیت مهاجر و کنترل آن بود، که تحقق این امر، می‌توانست گامی اصلی در جهت تثبیت موقعیت ایران در خلیج فارس محسوب شود. اجرای این سیاست تا سالهای روی کارآمدن شاپور دوم ساسانی (۳۰۹ - ۳۷۹ م) به تأخیر افتاد. با مرگ هرمزد دوم (۳۰۹ م) با رأی و مشورت شورای بزرگان، تاج‌شاهی بر بالای سر همسر آبستن پادشاه بسته و پس از تولد «شاپور دوم»، سرزمین ساسانی تحت اداره کودکی خردسال قرار گرفت. موقعیت به وجود آمده، برای رؤسای طوایف مهاجر ساکن نواحی شمال غرب و غرب خلیج فارس، چشم‌انداز خوبی را برای استفاده از خلأ قدرت ایران به وجود آورده و زمینه مناسبی را برای تهاجمات و مهاجرت دسته‌جمعی به شهرها و آبادی‌های پُرونق حاشیه شمالی خلیج فارس فراهم ساخت (ابوعلی مسکویه، جزء اول، ص ۱۴۸-۱۴۷).

طبری (ج ۲، ص ۴۸-۴۷) مسعودی (ج ۱، ص ۲۷۹) مقدسی (ج ۳، ص ۱۶۱-۱۶۰) و ابن بلخی (ص ۱۸۰) نیز روایاتی نسبتاً مشابه، درباره آگاهی سران طوایف عرب از خلأ قدرت سیاسی در

ایران نوشته‌اند. اما از این میان عبارت «مسعودی» که: «غالب عرب که بر عراق چیره شده بودند از فرزندان ایاد بن نزار بودند که ایشان را طبق می‌گفتند، چون که طبق‌وار همه شهرها را در بر گرفته بودند» (مسعودی، ج ۱، ص ۲۷۹) نشانگر انبوهی جمعیت مهاجر عرب و ساکن در شهرهای پس‌کرانه‌ای شمال غربی در ناحیه جنوب دجله است.

هجوم طوایف مهاجر از بخش‌های جنوبی به سمت شمال با استفاده از موقعیت به دست آمده در محدوده وسیعی از سواحل شمالی خلیج فارس به انجام رسید. طبری محدوده تهاجمات را در ناحیه «ریشهر» و سواحل «اردشیرخوره» و دیگر کرانه‌ها ذکر کرده است (ج ۲، ص ۵۸-۵۷) دینوری (ص ۴۷) و ابن مسکویه (ج ۱، ص ۱۴۷) روایتی مشابه طبری آورده‌اند، اما «ابن بلخی» محدوده عملیات تهاجمی طوایف عرب را مرزهای ایالت پارس و خوزستان ذکر کرده است (ص ۱۹۱) و این امر نشانگر گستردگی عملیات نظامی طوایف مهاجر است. عبارت «اردشیرخوره» که طبری از آن یاد کرده، منطبق بر سواحل وسیعی از خلیج فارس حد فاصل بندر بوشهر تا بندرعباس کنونی است. جغرافی‌نویسان دوره اسلامی ناحیه اردشیرخوره را مشتمل بر شهرها و آبادیهای گور، میمند، خبر، صیمکان، برجان، کران، کهرجان، خواروستاق، قیر، ابرز، توج، کارزین، سینیز، سیراف، کوار، رویحان و کام فیروز دانسته‌اند که از آن میان بنادر سینیز، توج، سیراف و کران را می‌توان نام برد (ابن خردادبه، ص ۴۷). بر این اساس مشخص می‌شود که تهاجمات طوایف مهاجر جنوبی در این دوره، تمامی بخش‌های شمالی خلیج فارس را حد فاصل بنادر خوزستان و فارس شامل می‌شده است. وضعیت به وجود آمده در این دوره، جدی بودن تهدید نخستین موج مهاجرت جنوب به شمال را به خوبی نشان داد، از این رو، پادشاه ساسانی که در موقعیت ویژه‌ای قرار گرفته بود، ناگزیر به اقدامات تنبیهی گسترده و خشونت‌باری روی آورد (ابن بلخی، ص ۱۹۱-۱۹۰).

لشکرکشی گسترده شاپور دوم به نواحی سواحل ایالت فارس و خوزستان محدود نشده و بخش‌هایی از جزایر خلیج فارس و بحرین و ناحیه شرقی شبه جزیره عربستان را نیز شامل می‌شده است. این حملات به قصد تنبیه و گوشمالی طوایف مهاجر و جلوگیری از ادامه روند مهاجرت جنوب به شمال صورت پذیرفت و به خوبی نمایانگر آگاهی پادشاه ساسانی از موقعیت تهدیدآمیز اثرات این مهاجرت دارد. اقدامات شاپور دوم به حملات نظامی ختم نشد و او در جهت توازن قوای مهاجران در سواحل ایران و خلیج فارس، اقدام به اعمال سیاست «کوچ اجباری» کرد. شاپور دوم با در پیش گرفتن سیاست «کوچ اجباری»، ناگزیر به کامل کردن لشکرکشی تنبیهی خود بود و با بهره‌مندی از اختلافات قبیله‌ای بین «ازدی‌ها» و «بنوتمیم» بخش عمده‌ای از طوایف مخالف «ازد» را به نواحی پس‌کرانه‌ای و سواحل

خلیج فارس کوچانید (طبری، ج ۲، ص ۶۰ تا ۶۳). این جابجاییها تأثیر بسیاری بر ساختار اجتماعی سواحل خلیج فارس بر جای گذاشت و نشان دهنده تغییرات عمده‌ای است که بر اثر موج نخست مهاجرت در این نواحی به وجود آمده است. استقرار این طوائف در دراز مدت، میتوانست مشکلات عمده‌ای را برای حفظ امنیت مرزهای ساسانی در غرب و جنوب غرب به وجود آورد، با این همه، سیاست کوچ طوائف به عنوان راه حل موقتی حل بحرانهای ناشی از استقرار طوائف میتوانست مورد استفاده قرار گیرد، ولی این راه حل در بلند مدت چندان کارساز به نظر نمیرسید. بررسی اثرات استقرار این طوایف بر سقوط ساسانیان و نقش آنان در عصر فتوح، از جمله موضوعاتی است که باید در تحقیقی مستقل به آن پرداخته شود.

نتیجه

جابجایی جمعیت در سواحل خلیج فارس، پدیده‌ای تاریخی و دارای قدمتی دیرینه است و نخستین موج آن که در منابع تاریخی از آن یاد شده، مربوط به مهاجرت طوائف «زد» است که به دلایلی که پیش از این بررسی شد، از جنوب به سمت شمال سرازیر شده و با استقرار در بین النهرین و سواحل شمالی خلیج فارس، تأثیر عمده‌ای بر تحولات آن بر جای گذاشتند. استقرار کامل این طوایف و قدرت گرفتن رؤسای آنان در هنگام ضعف حکومت مرکزی در ایران، مشکلاتی به وجود می‌آورد که باعث واکنش شاه ایران میشد، یکی از نخستین این واکنشها در دوره سلطنت «شاپور دوم ساسانی» شکل گرفت. «شاپور دوم» در مقابل اثرات تهدیدآمیز موج اول مهاجرت جنوب به شمال و تقویت روزافزون نیروی نظامی طوایف ساکن سواحل خلیج فارس، با در پیش گرفتن سیاست «سرکوب نظامی» و «کوچ اجباری» تا حدود زیادی موفق به مهار این بحران گردید. با وجود اینکه «شاپور دوم»، ناگزیر به اعمال سیاست مصالحه‌آمیز کوچ اجباری قبایل عرب شد، شاید بتوان گفت این امر نشانگر موقعیت تثبیت شده این طوایف در سواحل خلیج فارس و به ویژه در بخش‌های شمال غربی و غرب آن باشد. به عبارت دیگر «شاپور دوم» با اعمال سیاست «کوچ اجباری»، ضمن اتخاذ سیاست بر جای مانده از میراث داریوش اول هخامنشی، به گونه‌ای غیر رسمی، قدرت سیاسی رؤسای طوایف مهاجر را به رسمیت شناخت و در مواجهه با این بحران، ناگزیر به نرمش بیشتری شد. از طرف دیگر عملیات نظامی او در کوتاه مدت می‌توانست از هجوم ناگزیر جمعیت مهاجر به سواحل شمالی جلوگیری نماید و این امر در حالی بود که رونق و آبادی بنادر شمالی خلیج فارس، مثل آهن ربا، موجب جذب و جلب مهاجرین جنوبی می‌شد و «شاپور دوم»، شاید به دلیل آگاهی از این امر، اقدام به کوچ اجباری طوایف مهاجر

به سواحل شمالی خلیج فارس کرد تا بتواند این بحران بزرگ را کنترل و مدیریت کند. بدین ترتیب اقدامات «شاپور دوم» در خلیج فارس منجر به سرکوبی موقت طوایف مهاجر و جابجایی اجباری دیگری شد که این بار سواحل شمالی خلیج فارس را نیز شامل می‌شد. اثرات این جابجایی چند صد سال بعد و در زمان ظهور اسلام خود را نشان داد و مقابله با هجوم مسلمانان به ایران را مشکل و ناممکن کرد.

منابع

- آمین مارسلین (بی تا)، جنگ شاپور ذوالاکتاف با یولیانوس امپراتور روم، ترجمه محمدصادق اتابکی، تهران، چاپخانه خورشیدی.
- ابن اثیر (۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۵م)، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر.
- ابن جوزی (۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م)، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك، تصحیح محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن بلخی (۱۳۷۴)، فارس نامه، تصحیح دکتر رستگار فسایی، شیراز، بنیاد فارس شناسی.
- ابن خردادبه (۱۸۸۹م)، المسالك و الممالك، بیروت، دارصادر.
- اصطخری (۲۰۰۴م)، المسالك و الممالك، بیروت، دارصادر.
- ابن حوقل (۱۹۳۸م)، صوره الارض، بیروت، دارصادر.
- ابن حزم (۱۹۸۳/۱۴۰۳)، جمهره الانساب العرب، تحقیق لجنه من العلماء، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابی جعفر محمد بن جریر الطبری (۱۴۰۴)، تاریخ طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث.
- ابن مجاور (۱۹۵۱م)، صفه بلاد الیمن و مکه و بعض الحجاز المسما تاریخ المستبصر، تصحیح اوسکر لوفگرین، لیدن.
- ابو علی مسکویه الرازی (۱۳۷۹)، تجارب الامم، حققه و قدم له الدكتور ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.
- ادریسی (۱۴۰۹ق)، نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، بیروت، عالم الکتب.
- ابی بکر محمد بن الحسن ابن درید (۱۳۷۸)، الاشتقاق، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، بیروت، مؤسسه الخانجی، مصر.
- ابی محمد السالمی (بی تا)، تحفه الاعیان بسیره اهل عمان، دهلی، مکتب اشاعت الاسلام.
- الکبری (۱۳۶۴ق)، معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، تحقیق مصطفی السقاء، مطبعه لجنه التألیف و الترجمة و النشر، القاهرة.
- (۱۹۹۲م)، المسالك و الممالك، دار الغرب الاسلامی، بی جا.

- باسورث (۱۳۸۰)، ایران و تازیان پیش از اسلام، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، گردآورنده احسان یار شاطر، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران.
- بلاذری (۱۹۸۸)، فتوح البلدان، بیروت، دارالمکتبه الهلال.
- پاکتچی، احمد (۱۳۷۷)، «ازد» مندرج در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، زیر نظر سید کاظم بجنوردی، تهران.
- حمزه بن الحسن اصفهانی (بی تا)، کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، برلن، مطبعه کاویانی.
- دینوری (بی تا)، الاخبار الطوال، بغداد، المکتبه العربیه.
- سالم بن حود بن شامس السیابی (۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۱ م)، عمان عبرالتاریخ، مسقط.
- سرحان بن سعید الازکوی العماني (۱۴۲۶ ق / ۲۰۰۵ م)، تاریخ عمان المقتبس من کتاب کشف الغمه الجامع الاخبار الامه، حققه عبدالمجید حسیب القیسی.
- شهرستانهای ایران، ترجمه صادق هدایت، مجله مهر، ش ۱ - ۳، سال ۷.
- صفی‌الدین عبدالمومن بن عبدالحق بغدادی (۱۴۱۲ ق)، مرادالاطلاع علی‌الاسماء الامکنه و البقاع، بیروت، دارالجلیل.
- مسعودی (بی تا)، التنبیه و الاشراف، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، القاهرة، دارالصادی.
- مقدسی (۱۴۱۱ ق)، احسن التقاسیم فی معرفی الاقالیم، قاهره، مکتبه مدبولی.
- مسعودی (۱۴۰۹ ق)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، قم، دارالحجره.
- مقدسی (بی تا)، البدء و التاریخ، بورسعید، مکتبه الثقافه الدینیة.
- نولدکه، تنودور (۱۳۷۸)، تاریخ ایرانیان و عربها درزمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ویلکسنسون، جان (۱۹۸۲ م)، بنوالجلندی فی عمان، مسقط.
- وثوقی، محمداقرا (۱۳۸۴)، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، تهران، سمت.
- همدانی، حسن به احمدبن یعقوب (۱۹۸۹ م)، صفه جزیره العرب، تحقیق محمدبن علی‌الاکوع، بغداد، دارالشوون الثقافه العامی.
- یاقوت حموی (۱۹۹۵ م)، معجم البلدان، بیروت، دارصادر.
- Badger, George, Imams and Sayyids of Oman, New York.
- Hansman John, " Charax and the Karkheh", in Iranica Antiqua, Vol. VII, (1967).
- Miles, S.B. The Countries and tribes of the Persian Gulf, Frank Cass and Co LTD. (1966).
- Potts, D. T, (persin) Gulf in antiquity, oxford, (1992).
- Pliny, Natural History, translated by H. Rachham, London, (1944).
- Wilkinson, j ,c, The Imamate tradition of Oman, Cambridge (1987).

روند شکل‌گیری مسئله جزایر سه‌گانه

(ص ۹۵-۱۱۸)

دکتر حسن زندیه

استادیار دانشگاه تهران^۱

محمود عرب اسماعیلی

دانشجوی دوره دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی

سلمان قاسمیان

دانشجوی دوره دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۸/۲۷

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۱۲/۲۲

چکیده

بررسی چرایی و چگونگی شکل‌گیری مسئله جزایر سه‌گانه به علت نقش آن در ایجاد یک تفاهم اصولی میان دو کشور ایران و امارات متحده عربی از اهمیت زیادی برخوردار است. طبق اسناد موجود، تا اواخر قرن نوزدهم حتی مقامات انگلیسی نیز بر ایرانی بودن این جزایر تأکید داشته‌اند، اما اوج‌گیری رقابت‌های اقتصادی و سیاسی میان دول غربی در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم در منطقه استراتژیک خلیج فارس، زمینه تغییر نگرش انگلستان را فراهم نمود. در نتیجه انگلستان برای رفع این مشکلات به فکر چاره افتاد. تصرف جزایر استراتژیک تنگه هرمز در آغاز سال ۱۳۲۱ ه.ق/۱۹۰۳ م یکی از اقدامات مهم انگلستان در مقابله با دیگر رقبا بود. با بررسی حوادث منتهی به تصرف جزایر سه‌گانه از سوی انگلستان، یعنی حوادث سال‌های ۱۳۱۳-۱۳۲۱ ه.ق/۱۸۹۵-۱۹۰۳ م به چرایی و چگونگی تصرف جزایر سه‌گانه و اهمیت آن برای حفظ مستعمرات انگلستان و در نتیجه علل بروز مسئله جزایر سه‌گانه پی خواهیم برد.

واژه‌های کلیدی: انگلستان، رقابت‌های تجاری، قرن نوزدهم، قواسم، جزایر تنب و ابوموسی

۱ - پست الکترونیک نویسنده مسئول: hasan_zandieh@yahoo.com

مقدمه

رقابت‌های سیاسی و اقتصادی انگلستان با فرانسه و هلند در پایان قرن هجدهم میلادی با پیروزی انگلستان پایان یافت و تنها مقطع کوتاه حکومت ناپلئون بود که مقامات انگلیسی را به خود مشغول ساخت. از این پس انگلستان حوزه نفوذ خود در شرق تنگه سوئز، یعنی شبه جزیره عربستان و هند، را توسعه داد و تا نیمه دوم قرن نوزدهم توانست بخشی از تجارت شرق و غرب را تحت کنترل خود قرار دهد. اما در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم رقابت جدیدی همچون فرانسه، روسیه و آلمان با به خلیج فارس گذاشتند. این مسئله شرایط ناگواری را برای انگلستان فراهم نمود. از آنجایی که هدف اصلی این رقابت‌ها تسلط بر مستعمرات مهمی همچون هندوستان بود و با توجه به پیوستگی تنگه هرمز با اقیانوس هند، این رقابت‌ها تأثیر خود را بر خلیج فارس گذاشت. روس‌ها با عبور از ایران سعی در نفوذ هرچه بیشتر در خلیج فارس داشتند. تلاش فرانسه برای نفوذ در سواحل متصالح و هم‌پیمانی با قواسم موجب توجه بیشتر انگلستان به عمان متصالح و به خصوص شبه جزیره مسندم یعنی محدوده قواسم شد.

در این مقاله نگارندگان با روشی تحلیلی - توصیفی و مبتنی بر اسناد و مدارک تاریخی در صدد هستند تا با بررسی و مقایسه اسناد به دو سؤال اساسی ذیل پاسخ دهند:

۱. موقعیت بریتانیا در منطقه استراتژیک خلیج فارس تا چه اندازه در طرح موضوع جزایر سه‌گانه تأثیرگذار بوده است؟
۲. با توجه به وقایع سال‌های ۱۸۹۵-۱۹۰۳م، موضوع جزایر سه‌گانه طی چه روندی شکل گرفت؟

ابتدا لازم است که مختصری به پیشینه این جزایر و موضع انگلستان در قبال این جزایر، تا پیش از دهه نود قرن نوزدهم، بپردازیم.

پیشینه حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه

سابقه حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه به عهد باستان باز می‌گردد. به جز آثار تاریخی کشف شده در جزایر و سواحل خلیج فارس، داده‌های تاریخی نیز بر وجود پیوندهای اقتصادی میان حکومت‌های ایرانی و بنادر و جزایر خلیج فارس صحه می‌گذارد. از دوران هخامنشیان شواهد تاریخی‌ای در دست است که حاکی از وجود این پیوندهاست. در آن مقطع، محدوده جغرافیایی ایران در مناطق جنوبی بسیار وسیع بود و سواحل شبه جزیره

عربستان را نیز در بر می‌گرفت. هرودت ذکر می‌کند که شاهان هخامنشی در آب‌های خلیج فارس جزایری را تعیین نموده و مجرمین سیاسی را به آن جزایر می‌فرستادند (Herodtus: 1942, 204). به احتمال زیاد شاهان هخامنشی برای حفظ این جزایر و ساکنین آن‌ها که در منطقه‌ای دور از سواحل شمالی خلیج فارس قرار داشته‌اند، پادگان‌هایی نیز احداث نموده بودند. این موضوع را، که ایران بر مناطق وسیعی از اقیانوس هند تسلط داشته است، می‌توان از محدوده جغرافیایی نام خلیج فارس نیز فهمید. به این معنا که در برخی کتب جغرافیایی محدوده نام خلیج فارس، آب‌های واقع در کرانه‌های شبه جزیره عربستان را نیز شامل می‌شده است (وثوقی، ۱۳۸۴: ۸۳-۸۶؛ و نیز ۱۱۳-۱۱۶). نخستین اشاره‌ای که به جزایر سه‌گانه صورت گرفته است مربوط به سال ۳۲۵ پیش از میلاد است، یعنی زمانی که ناوگان نظامی اسکندر پس از تصرف قشم به «جزایر دیگری» رسید (Vinsent, W, 1809, 58-9, Arrian, 1949, Vol. II, 414-417) بطلمیوس این جزایر را «جزایر متعلق به ایران» ذکر می‌کند^۱ (وثوقی، ۱۳۸۴: ۴۸-۱) با ظهور اسکندر وقفه‌ای در حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه به وجود آمد.

در دوره سلوکیان، ایالت فارس به عنوان یک دولت نیمه مستقل بر سواحل خلیج فارس تسلط داشت. علی‌رغم تلاش باستان‌شناسان غربی که تحت تأثیر سیاست‌های ضد ایرانی، در تلاش برای نشان دادن وجود پیوندهای فرهنگی و سیاسی میان اروپا و منطقه خلیج فارس در دوره باستان هستند، تاکنون دلایل روشنی از حضور اروپا در این منطقه به دست نیامده است. باستان‌شناسان در تلاشند تا دوره باستانی پس از هخامنشیان را عصر تسلط فرهنگ عربی-اروپایی بر خلیج فارس بدانند که البته تنها به یک منطقه باستانی در کویت دست یافته‌اند. از دوره حکومت ساسانیان، حاکمیت ایران بر خلیج فارس نمود بیشتری پیدا کرد. در این دوره از حضور گسترده اعراب در سواحل جنوبی خلیج فارس نشانه‌های چندانی در دست نیست (وثوقی، ۱۳۸۴: ۲۱؛ و نیز Mojtabadeh, 1992: 48). اولین مهاجرت گسترده اعراب در دوره اردشیر ساسانی صورت گرفت (طبری، ۱۳۵۱: ۴۶۲/۲). قبیله ازده در همین زمان با حمایت ایران بر عمان غلبه یافت و از طرف حکومت مرکزی ایران مسئولیت نظارت بر شرق شبه جزیره عربستان را بر عهده گرفت (Wilkinson, 1975: 97-108). با ظهور اسلام بار دیگر وقفه‌ای کوتاه در

۱. در نقشه ششم این کتاب، که خلیج فارس را ترسیم نموده است، نام جزیره تبینا Tabina در خلیج فارس ذکر شده است که همان تنب است.
نک: (Mirfendereski, 1985, p. 674-683, Claudius Ptolemaeus, 1969, chapter IV).

شکوفایی تجاری بنادر ساحلی ایران به وجود آمد. اما با وجود این تجارت اقیانوس هند همچنان در دست ایرانیان باقی ماند.

با قدرت‌یابی حکومت‌های محلی در فلات ایران، به خصوص از دوره آل‌بویه، سواحل جنوبی خلیج فارس و عمان بار دیگر تحت تسلط ایران درآمد. (مجتهد زاده، ۱۳۴۸: ۳۶) پس از این به جز مقطع یک‌صد ساله حضور پرتغالی‌ها، تسلط ایران بر جزایر سه‌گانه تا اواخر قرن نوزدهم میلادی ادامه یافت.

اعتراف انگلستان به ایرانی بودن جزایر سه‌گانه در طی قرن نوزدهم

شناسایی حق حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه، از سوی دول اروپایی به دوران آلبوکرک باز می‌گردد. اما در دو قرن اخیر که انگلستان به منظور تعیین حوزه نفوذ خود در خلیج فارس، اقدام به تهیه نقشه‌های دقیق جغرافیایی نمود، موضوع جزایر سه‌گانه با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گرفت. اگر چه تهیه نقشه‌های جغرافیایی خلیج فارس نیز به دوران باستان باز می‌گردد، اما در این نقشه‌ها دقت عمل لازم به کار نرفته و در نتیجه خواننده برای تعیین موقعیت جزایر با مشکل مواجه می‌شود (Kelly, 1968: 170-171). از زمانی که مساحی آب‌های خلیج فارس آغاز شد این شناسایی به اشکال مختلف ادامه یافت. در نقشه دریایی سال ۱۷۸۶ م جزایر و بنادر خلیج فارس به پنج منطقه تقسیم شده است. جزایر سه‌گانه در بخش چهارم، یعنی در محدوده سرزمین ایران قرار گرفته‌اند (John Mc Cluer, 1986: 345-346).

در مکاتبات سفرا و نمایندگان سیاسی انگلستان به ایران که از کمپانی هند شرقی یا دربار انگلستان به ایران اعزام شده بودند، جزایر تنب و ابوموسی جزئی از ایران به حساب آمده‌اند. برای مثال سرجان ملکم برای مقابله با تهدیدات روس‌ها، بارها بر لزوم تصرف جزایر واقع در سواحل ایران و سلب حقوق ایران در این دریا تأکید کرده است. وی در سه دوره سفر به ایران طی سال‌های ۱۸۰۰ م / ۱۲۱۵ ه.ق تا ۱۸۱۱ م / ۱۲۲۷ ه.ق حاکمیت ایران بر جزایر را به رسمیت شناخت.

پس از این نیز بارها حق حاکمیت ایران بر این جزایر مورد شناسایی قرار گرفته که قرار داد ۱۸۱۴ م / ۱۲۲۹ ه.ق ایران و انگلستان نیز یکی از آنهاست و تأییدی بر حق حاکمیت ایران بر خلیج فارس است. (گرگانی: ۶۴۰-۶۴۰). در اوایل سال ۱۸۲۳ م / ۱۲۳۸ ه.ق مساحی دریایی خلیج فارس آغاز شد. در این رابطه ستوان بروس^۱ از نیروی دریایی بمبئی، مأمور انجام این کار شد. او مساحی سواحل شبه جزیره عربستان تا

1. George Barnes Brucks

اروند رود را به انجام رساند و در سال ۱۸۲۸ م/ ۱۲۴۳ ه.ق به شبه جزیره مسندم رسید. وی مساحی سواحل متصالح را تا ۱۸۲۹ م/ ۱۲۴۴ ه.ق به پایان رساند. در این مساحی نیز جزایر تنب، ابوموسی و سیری از توابع ایالت فارس به حساب آمده‌اند (Kelly, 1968: 194-195). در پیوست گزارش مربوط به این مساحی نیز جزایر سه‌گانه هم‌رنگ سرزمین اصلی ایران است. بدون شک، تجربیات بروس در نیروی دریایی انگلستان، که همواره راجع به مالکیت جزایر نیز تحقیق می‌نمودند، نقش فراوانی در موفقیت او و عدم اعتراض قدرت‌های ساحلی داشت. این نقشه که اطلاعات جامعی از شهرها، قبایل، منابع و ذخایر منطقه ارائه نمود، امکان معامله با قبایل دریایی را در طی سال‌های بعد فراهم ساخت (Kelly, 1968: 195).

پس از پیمان ۱۸۲۰^۱ هیچ اقدامی برای تحدید درگیری‌های قواسم و بنی یاس پیش‌بینی نشده بود، در نتیجه طی سال‌های پس از انعقاد قرار داد ۱۸۲۰، شیوخ مختلف سواحل امارات متحده کنونی (سواحل دزدان) به منظور تقویت موقعیت خود گرفتار منازعات دریایی شدند. کارگزاران انگلستان به منظور دور ماندن از عواقب منازعات شیوخ، یعنی حمله به کشتی‌های تجاری کمپانی هند شرقی، سعی کردند تا محدوده خاصی را برای این درگیری‌ها تعیین نمایند (قاسم، ۱۹۹۸: ۲/ ۳۰۷-۳۱۰). در سال ۱۸۳۵ م/ ۱۲۵۱ ه.ق گروهی از ناوچه‌های بنی یاس یک کشتی ایرانی را ربودند و در حالی که این کشتی را به سمت ابوظبی یدک می‌کشیدند، (Amirahmadi, 1996: 82-83) در نزدیکی ابوموسی با یک ناو جنگی انگلستان برخورد کردند. در نتیجه انگلستان با هدف ممانعت از جلب توجه ایران به سواحل جنوبی، سعی کرد تا اعراب را از دست اندازی به سواحل ایران منع کند. در این راستا لازم بود که محدوده‌ای مناسب برای قواسم و بنی یاس تعیین گردد تا به این طریق از ادعاهای احتمالی ایران بر مناطق جنوبی نیز پیش‌گیری شود.

در نتیجه هنل^۲ - نماینده سیاسی انگلستان در خلیج فارس - طبق دستور حاکم بمبئی، مأموریت یافت تا خط حائل را برای تعیین مرز دریایی ایران و شیوخ امارات متحده کنونی تعیین نماید. هنل در سال ۱۸۳۵ م/ ۱۲۴۰ ه.ق، پس از بررسی‌های لازم این خط را

۱. راجع به این پیمان بسیار مهم که اولین قرارداد رسمی بریتانیا با شیوخ خلیج فارس و نقطه آغازین شکل‌گیری شیخ‌نشین‌های خلیج فارس به حساب می‌آید. ن. ک: (محمد العابد، ۱۹۸۶: ۲۸۷-۳۱۰). لازم به ذکر است که در عصر حاضر برخی مورخین عرب من‌جمله محمد العابد نویسنده کتاب دور القواسم فی الخلیج العربی، با یک‌جانبه‌گرایی صرف نام کتب تألیفی خود را با واژه جعلی "الخلیج" همراه می‌کنند. در این تحقیق به منظور حفظ نفس تحقیق و دوری از هر نوع یک‌جانبه‌گرایی سعی شده است منابعی که این نام جعلی در روی جلد یا در متن آن‌ها به کار رفته به همان صورت اصلی حفظ گردد و ذکر این واژه جعلی در میان منابع به هیچ وجه به معنای پذیرش این نام از سوی محقق نیست.

در میانه جزایر ابوموسی و سیری ترسیم نمود. او همچنین از شیوخ سواحل جنوبی خلیج فارس تعهد گرفت که مخاصمات دریایی خود را به جنوب خط حائل محدود نمایند (Morcy Abdollah, 1987:358).

از آنجا که خط هنل از دقت لازم برخوردار نبود و احتمال اعتراض مقامات ایرانی نیز وجود داشت، جیمز موریسون^۱ خط هنل را اصلاح و آن را ده مایل پایین تر از ابوموسی قرارداد (Kelly, 1968: 354-360; Lorimer, 1977: 694-695) در واقع می توان گفت که قرارداد ۱۸۲۰ اولین عامل ایجاد شیخ نشین های عمان متصل و خط حائل موریسون، اولین سند در تعیین مرزهای دریایی آنان است (Kelly, 1968: 359).

در واقع، یکی از علل تعیین این خط حائل را می توان ممانعت از توسعه ناوگان دریایی قواسم در تنگه هرموز دانست. چرا که حکومت هند طبق تجربه قرن نوزدهم، به این نتیجه رسیده بود که در صورت غافل ماندن از قواسم، هر لحظه احتمال قدرت یابی آنان وجود دارد. اگر چه در این زمان اتباع ابوظبی بیش از قواسم خطر ساز بودند. (Kelly, 1968: 355-370; Lorimer, 1970: 680-700)

اهمیت خط هنل و عدم اعتراض قواسم نسبت به آن را از چند منظر می توان مورد بررسی قرار داد:

۱. این جزایر آنگونه که ایران بارها بر آن تأکید نموده است، جزئی از محدوده تحت نظارت حاکم بندر لنگه بوده است و قواسم بندر لنگه هیچ گاه، نه از دیدگاه انگلستان و نه از منظر شیوخ سواحل جنوبی و شمالی خلیج فارس، تابع راس الخیمه نبوده اند. در واقع این جزایر از دوره حاکمیت ملوک هرموز جزئی از قلمرو هرموز به حساب می آمد و آنان به نیابت از دولت مرکزی ایران بر این مناطق نظارت داشتند. پرتقالی ها نیز در موارد متعدد به این موضوع صحه گذاشته اند. پس از تصرف هرموز در سال ۱۶۲۳ امور حکومتی جزایر به دست حاکم بندر عباس افتاد و این امر تا نیمه دوم قرن هجدهم ادامه داشت، تا اینکه بندر عباس راه زوال را در پیش گرفت و بوشهر و بندر لنگه جایگزین آن شدند. از این پس امور مربوط به جزایر جنوبی و شمالی با توجه به دوری یا نزدیکی آن ها به بنادر ساحلی، در دست حکام بنادر بود. جزایر چهارگانه نیز از سال ۱۷۵۵ م / ۱۱۷۰ ه.ق که کریم خان زند قواسم را به عنوان اتباع ایران مورد شناسایی قرار داد و سواحل میانه بندر لنگه تا بخش هایی از غرب آن را به آن ها واگذاشت، در دست قواسم بندر لنگه باقی ماند. قواسم جنوبی خلیج فارس نیز تا سال های پایانی قرن نوزدهم که تحت فشار مقامات انگلیسی جزایر را جزء

سرزمین‌های موروثی خود به حساب آوردند، با تعلق این جزایر به شیخ بندر لنگه موافق بودند.

۲. دومین اهمیت آن در این است که دولت انگلستان طبق تجربه ۲۰۰ ساله خود، یعنی از همان دوره حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس، بر این نکته واقف بود که این جزایر جزئی از محدوده سرزمینی ایران به حساب می‌آید.

در سال ۱۸۳۶ م / ۱۲۵۲ ه.ق رابرت تایلر^۱ - نماینده سیاسی انگلستان در خلیج فارس - طبق نقشه‌های پیشین و به منظور رفع نقایص آن‌ها، نقشه دیگری را تهیه نمود. در این نقشه نیز جزایر سه‌گانه تحت عنوان جزایر ایرانی جزئی از ایران هستند. (I.O, Letter NO.20, ۱۳ دسامبر ۱۸۳۶) در سال ۱۸۴۴ م / ۱۲۶۰ ه.ق نایب نماینده سیاسی آرنولد بروس کمبل^۲ سرزمین تحت تملک سلطان بن صقر، شیخ قواسم، را ترسیم نمود. در این نقشه جزیره الحمراء^۳ به عنوان تنها جزیره تحت تملک قواسم عمان ذکر شده است (Amirahmadi, 1996: 82-3, 107). در سال ۱۸۵۴ م / ۱۲۷۱ ه.ق نیز یک نقشه از محدوده قواسم ترسیم شد. در این نقشه حتی جزیره الحمراء نیز ذکر نشده است (Amirahmadi: 1996, 107). بنابراین از دیدگاه مقامات انگلیسی، در این دوره جزایر سه‌گانه جزئی از محدوده بندر لنگه بوده است. آرنولد کمبل در سال ۱۸۵۴ گزارش داد که بندر لنگه به عنوان مرکز ترانزیت و بازار مروارید بحرین و دیگر مناطق خلیج فارس، مهم‌ترین بندر تجاری ولایت فارس است. ده سال بعد در سال ۱۸۶۴ م / ۱۲۸۱ ه.ق اولین راهنمای دریایی خلیج فارس^۴ طبق نقشه‌های پیشین و تجربیات نیروی دریایی انگلستان در منطقه تدوین گردید. در این راهنما ذکر شده است که والی بندر لنگه، با در اختیار داشتن پنجاه کشتی تجاری و مخصوص صید مروارید، بر جزایر سیری، فرور کوچک، دو تنب و ابوموسی حکمرانی می‌نماید (Constable, 1864: 158). در همین سال برای اولین بار سلطان بن صقر طی نامه‌ای به پلی^۵ نماینده سیاسی انگلستان در بوشهر، نسبت به دست‌اندازی اهالی دبی به ابوموسی شکایت نمود (I.O Reports R/15/14/8, Arab Coast, Sultan b. Saqar to Pol. Ress., 28 Desember 1864) در حقیقت این اولین سند جعلی در مورد ادعاهای قواسم بر جزایر است.

1. Rabert Tayler

2. Arnolld Brurrows Kemball

۳. جزیره‌ای در سواحل کنونی امارات متحده عربی که در محدوده شیخ نشین شارجه است و زمانی شیخ قاسمی حاکم بر این جزیره تحت حمایت بریتانیا خواهان کسب استقلال از شارجه بود. اما لزوم حفظ یکپارچگی سواحل موجب تغییر دیدگاه بریتانیا نسبت به این جزیره شد.

4. Persian Gulf Pilot

5. Kolonel pelly

(ماتیر، ۲۰۰۵: ۷۶-۷۸؛ 234-231 Morcy Abdollah, 1986) اما پلی هیچ جوابی در این باره نداد. این سیاست انگلستان طی سال‌های ۱۸۷۱-۱۸۷۹ م / ۱۲۸۸-۱۲۹۶ ه.ق نیز ادامه یافت. در سال ۱۸۷۱ م / ۱۲۸۸ ه.ق شیخ شارجه به نمایندۀ مقیم سیاسی اعلام کرد که جلوی هر کس که بخواهد به جزیره وارد شود را خواهد گرفت. اما نمایندۀ مقیم سیاسی بوشهر - عبد الرحمان - بر لزوم ممانعت از این اقدام تأکید داشت.

در سال ۱۸۷۳ م / ۱۲۹۰ ه.ق به دنبال شکایت راس الخیمه نسبت به رفت و آمد آل بوسمیط از بندر لنگه به ابو موسی و تحقیقاتی که صورت گرفت، مشخص شد که جزیره متعلق به حاکم بندر لنگه است. (Mirfendereski, 1986: 371-2, 392-3) همین موضوع طی سال‌های ۱۸۶۴-۱۸۷۵ م / ۱۲۶۵-۱۲۷۶ ه.ق، در مورد شیخ شارجه پیش آمده بود (Annual Administration Reports, 1875-1876, 58-63).

در سال ۱۸۷۵ م / ۱۲۹۲ ه.ق نخستین نشانه‌های تمایل انگلستان به تغییر دیدگاهش نسبت به جزایر نمایان شد. شیخ قاسمی بندر لنگه در همین زمان در بستر بیماری افتاد و در سال بعد درگذشت. با مرگ او علی بن خلیفۀ خرد سال جانشین پدر شد. اختلافات خانوادگی قواسم بندر لنگه اوضاع این بندر را شکننده ساخت و علی بن خلیفه که در میان این آشوب راه چاره‌ای نداشت، سعی کرد تا برای حفظ خود حمایت شیوخ سواحل عمان را جلب کند. در نتیجه با نادیده گرفتن وظایفی که دولت مرکزی ایران بر او محول نموده بود، سعی کرد تا امتیاز چرای دام جزایر تنب و ابوموسی را به شیوخ عمان داده و از این طریق از حمایت آنان در مقابل مخالفان برخوردار شود. محققین معاصر امارات متحدۀ عربی نامه‌های رد و بدل شده میان بندر لنگه و سواحل جنوبی خلیج فارس را نشانه‌ی تعلق جزایر به قواسم عمان می‌دانند. (Toye, 1993, Vol.1, 599-690, Vol.2, 163-337) اما همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، این ادعا نوعی یک جانبه‌گرایی است. برخی از صاحب‌نظران در مورد تغییر موضع انگلستان درباره‌ی جزایر معتقدند که انگلستان تا پیش از استقرار گمرک در بندر لنگه منافع زیادی در این بندر داشت و در نتیجه از دید این کشور، جزایر متعلق به حاکم بندر لنگه بود. اما در پی نفوذ ایران در بندر لنگه و تهدید منافع انگلستان، دیدگاه مقامات انگلیسی نیز تغییر کرد؛ چرا که ناصرالدین شاه مرحله به مرحله به طرح تجدید حاکمیت ایران بر خلیج فارس نزدیک‌تر می‌شد.

(ماتیر، ۲۰۰۵: ۷۶ به بعد. Toye, Vol.2, 344-50, 364, 9.624-32)

در سال ۱۸۷۵م/ ۱۲۷۶ه.ق، گروهی از شیخو^۱ به قایق‌های اهالی دبی و بندر لنگه یورش بردند. رس^۲ نماینده سیاسی جدید انگلستان در بوشهر، ظاهراً طبق دستورالعمل‌های ارسالی از حکومت هند، از عبدالرحمان خواست تا در عقاید پیشین انگلستان در مورد مالکیت جزایر تجدید نظر کند. او نیز گزارش داد که نباید در رفت و آمد قواسم به جزایر ممانعت ایجاد نمود (Morcy Abdollah, 234). رس در پاسخ به این گزارش از نماینده خواست منتظر جواب او باشد. در سال ۱۸۷۹م/ ۱۲۹۷ه.ق نماینده سیاسی جدید -حاج ابوالقاسم- ابوموسی را بخشی از شارجه دانست (Morcy Abdollah, 235-236). اما ظاهراً نماینده سیاسی خواست مسئله را بغرنج نماید. در نتیجه تا ۱۹۰۳م/ ۱۳۲۱ه.ق سیاست بحران‌سازی و صبر را در پیش گرفته و نسبت به افزایش ادعاهای شیوخ که البته با تحریک مقامات انگلیسی صورت می‌گرفت، عکس‌العمل چندانی نشان نداد. در چاپ دوم راهنمای دریایی^۳ ۱۸۷۰ نیز جزایر چهارگانه جزئی از بندر لنگه و تابع ولایت فارس است. (Constable, 1870:158) طی سال‌های ۱۸۷۵ و ۱۸۷۶ در نامه‌های ارسالی از خلیج فارس به حکومت هند، بندر لنگه از توابع ولایت فارس ذکر شده است و جزایر سه‌گانه نیز در مناطق تحت سلطه حاکم بندر لنگه قرار دارد (Annual Administration Reports, 1875:658-63). در نقشه‌ای که در سال ۱۸۷۶م/ ۱۲۹۳ه.ق به دستور نائب السلطنه هند بریتانیا تهیه شده است، جزایر سه‌گانه به رنگ خاک ایران است.

تجدید حاکمیت ایران بر بندر لنگه در سال ۱۸۸۷م/ ۱۳۰۵ه.ق (ویلسون، ۱۳۶۶: ۲۷۸-۳۰۷؛ و نیز وثوقی، ۱۳۸۴: ۴۳۷-۴۴۵) و تحقیقات احمد خان دریابگی و ارسال این موارد به دربار ناصرالدین شاه و صدر اعظم او - امین السلطان - از دیدگاه مقامات انگلیسی یک شوک سیاسی بود. نماینده سیاسی که مخفیانه از این نامه اطلاع یافته بود، آن را برای وزیر مختار انگلستان در تهران فرستاد. ظاهراً این نخستین سندی است که ایران رسماً بر حاکمیت تاریخی خود بر جزایر تأکید نموده و به دست مقامات انگلیسی رسیده است. این

۱. شیخو عنوان سیاسی قبایلی است که در ارتفاعات راس مسندم (سواحل جنوبی تنگه هرمز) ساکنند اما از لحاظ زبانی وابسته به عناصر ایرانی زاگرس هستند و احتمالاً بازماندگان قبایل قدیمی ایران، ساکن در عمان، هستند که با توسعه نفوذ قبایل عرب در این نواحی از بین رفته و تنها در کوه‌های راس مسندم موجودیت خود را حفظ کرده‌اند.

۲. Edvard C. Ross

۳. این مجموعه را حکومت هند بریتانیا به منظور تسریع و تسهیل در امر رفت و آمد کشتی‌های تجاری و نظامی خود به عنوان راهنمای صاحبان این کشتی گردآوری نمود که این کار در چند مرحله صورت گرفت.

نامه مقامات انگلیسی را نسبت به آینده موقعیت خود در خلیج فارس نگران نمود (Mirfendereski, 1971: 422-4). همزمان، پرچم ایران بر سیری بر افراشته شد. شارجه با تحریک انگلستان حضور نیروهای ایرانی در این جزیره را مورد اعتراض قرار داد. این اعتراض با درخواست انگلستان از ایران مبنی بر پایین آوردن پرچم خود از این جزیره همراه بود. اما انگلستان در سال ۱۸۸۸ م/ ۱۳۰۵ ه.ق موقعیت ایران در سیری را به رسمیت شناخت و نسبت به اعلامیه ایران که جزایر چهارگانه را جزئی از سرزمین خود دانسته بود، اعتراضی ننمود. (Toye, 1993: Vol.2, 1-89. Mirfendereski, 1986: 377-83, 421-4, 443-9) وزیر مختار انگلستان در تهران نیز در ژوئیه همان سال به ناچار موضع ایران را پذیرفت و به علاوه نسخه‌ای از نقشه ۱۸۸۶ م/ ۱۳۰۳ ه.ق، شعبه اطلاعات وزارت جنگ انگلستان، که در آن جزایر مذکور به رنگ خاک ایران بود، را به شاه داد.^۱ شاه در جواب او گفت که این نقشه مانع از بحث ما به نفع شیوخ متصالح است (F.O.371/13009, 1928 Arabia E4152/421/9: parr to Foreign Office, Tel.no.254, 20 August 1928). این نقشه در سال ۱۸۹۱ م/ ۱۳۰۸ ه.ق تجدید چاپ شد. در سال‌های ۱۸۹۲ م/ ۱۳۰۹ ه.ق تا ۱۸۹۷ م/ ۱۳۱۴ ه.ق به دستور لرد کرزن نقشه‌هایی از ایران تهیه شد و در این موارد نیز جزایر مذکور جزئی از خاک ایران هستند. (Mirfendereski, 1986: 402-3, 405-419, 433-441)

علل بروز مسئله جزایر سه‌گانه

اروپا در پایان عصر مترنخ بار دیگر وارد مرحله‌ای از قدرت‌یابی دول متخاصم و دسته‌بندی‌های سیاسی شد. نیمه دوم قرن ۱۹ دوره اوج‌گیری این رقابت‌ها بود که با ورود آلمان و فرانسه شکل تازه‌ای به خود گرفت. این رقابت‌ها از دهه هشتاد به بعد به خلیج فارس کشیده شد و انگلستان را به توجه بیشتر به مسائل خلیج فارس واداشت. در این میان، دخالت‌های فرانسه، روسیه و آلمان در خلیج فارس تأثیر بیشتری بر تغییر نگرش انگلستان راجع به جزایر سه‌گانه داشت (محمود محمود، ۱۳۲۸: ۴ و ۷/ ۵۱. مستقیمی، ۱۳۷۳: ۱۳۵). با سقوط ناپلئون موقعیت تجاری و سیاسی فرانسه در خلیج فارس با رکود شدیدی مواجه شد. در ۱۸۵۵ یعنی در زمان ناصرالدین شاه، ناپلئون سوم با هدف کسب پایگاهی در خلیج فارس، نیکلا پروسه بور را به ایران فرستاد. این سفر با وجود پیشرفت‌های اولیه با ممانعت مقامات انگلیسی مواجه شد. (هاولی، ۱۳۷۷: ۱۹۸-۲۰۵)

۱. برای بررسی بیشتر این نقشه‌ها نک:

Map of Persia 1860, War Office [F.O, Map Room, no.2699. F.O.371/18917 1935 Arabia E245/653/91.

در نتیجه حضور فرانسه در این منطقه نمودی نداشت. با حمله آلمان به فرانسه در سال ۱۸۷۰-۱۸۷۱ م / ۱۲۸۸-۱۲۸۹ ه.ق وقفه‌ای در تلاش‌های فرانسه به وجود آمد. اما از آغاز دهه هشتاد تلاش‌های این کشور شدت گرفت و از ۱۸۷۸ م / ۱۲۹۶ ه.ق به بعد با دریافت امتیازاتی در خوزستان و عراق (در زمینه کشاورزی و باستان‌شناسی) فعالیت سیاسی خود را آغاز نمود. وقتی در سال ۱۸۹۱ م / ۱۲۸۹ ه.ق سفیر فرانسه در لندن نسبت به دخالت انگلستان در کار جانشینی مسقط و عمان اعتراض کرد، ظهور فرانسه در خلیج فارس جنبه رسمی به خود گرفت (هاولی، ۱۳۷۷: ۲۰۵).

در سال ۱۸۹۴ م / ۱۲۹۲ ه.ق کنسولگری فرانسه در مسقط تأسیس شد^۱ در همین زمان فرانسه با انتشار روزنامه و مجلات ضد انگلیس، همچون فتح الباصر، شیوخ خلیج فارس را بر ضد این کشور تحریک می‌نماید. فرانسه قصد داشت از طریق اتحاد با عمان نقشه ناپلئون را به شکلی دیگر پیاده کند. ناوهای نظامی فرانسه طی سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۰ م / ۱۳۲۲-۱۳۱۸ ه.ق با حمایت روسیه، چهار بار به انجام عملیات گشت‌زنی در خلیج فارس پرداختند. طی همین دوره فرانسه سعی نمود تا با ایجاد ارتباط با شیوخ قواسم، آنان را به سوی خود کشانده و در سواحل متصل جای پای باز کند. (جناب، بی تا: ۱۶۳) در همین راستا افرادی را مخفیانه به نزد شیوخ فرستاد. البته شیوخ از ترس واکنش‌های انگلستان تمایل چندانی به برقراری روابط دوستانه با آنان نداشتند. در سال ۱۸۹۱ م / ۱۳۰۸ ه.ق دو فرانسوی به نام شاپوی^۲ و ترامیه^۳ سعی کردند تا شیوخ قواسم را به سوی فرانسه بکشانند. آن دو همزمان با تحریک شیخ ام‌القوین سعی کردند اتباع شیخ را نیز به همراهی با سیاست‌های فرانسه دعوت کنند. (هاولی، ۱۳۷۷: ۲۰۶) لوریمر آن دو را «توطئه‌گران و ماجراجویان تاجرنا» می‌نامد. آنان به شیخ هدایایی دادند و شیخ ام‌القوین در مقابل قول داد که در اسرع وقت مکاتبات خود را با فرانسه آغاز کند. ظاهراً با دیگر شیوخ نیز ملاقات‌هایی صورت گرفت. همین موارد باعث شد که تالبوت نماینده سیاسی انگلستان از حکومت هند بخواهد که معاهده‌ای رسمی را با همان مفاد تضمین‌نامه^۴ رس^۴ به مورد اجرا درآورد (Lorimer, 1970: Vol.1, part IA, 730-739).

۱. گوگیر، یک عرب شناس و سفیر پیشین فرانسه در تونس، به عنوان تاجر در مسقط ساکن شد. او طی دوره اقامت خود در این شهر سرسختانه در مقابل توطئه‌های کارگزاران انگلیسی ایستاد و در این راه از سوی سیاستمداران با نفوذ حزب استعمار طلب پاریس و روزنامه‌های فرانسه مورد حمایت قرار گرفت. (Morcy Abdollah, 1986, 28)

2. Shapuy

3. Tramuye

۴. Ross این تضمین‌نامه سه ماده‌ای شیوخ را از برقراری روابط سیاسی با دول دیگر، اعطای زمین یا انعقاد قرارداد با آنان منع نمود.

تالبوت در سال ۱۸۹۲ م / ۱۳۰۹ ه.ق این معاهده را با شیوخ منعقد نمود و شیوخ در این «قولنامه» متعهد شدند که هرگز با دول دیگر وارد مذاکره نشوند، زمین در اختیار آنان قرار ندهند و هیچ معاهده‌ای را بدون اطلاع انگلستان به امضا نرسانند و بعلاوه وراثتشان هم به آن پایبند بمانند (Lorimer, 1970: Vol.1, part IA, 320. 738).

در سال ۱۸۹۶ م / ۱۳۱۴ ه.ق، معلوم شد که فرانسه با شیخ ابوظبی ارتباط دارد (جناب، بی تا: ۶۳) و مخفیانه مکاتباتی میان دو طرف صورت گرفته است. ابوظبی طی نامه‌ای به کنسول فرانسه در مسقط، اعلام کرد که خواهان تأسیس مرکز تجاری فرانسه در مسقط و ایجاد روابط سیاسی با این کشور است. شیخ زاید، که پس از افول قدرت رقبا خود در سواحل متصالح به قدرت برتر این سواحل تبدیل شده بود، در سال ۱۹۰۰ با مقامات ایرانی نیز مکاتباتی داشت (Saldanha, Affairs of Persiangulf and Iran, 57-58. Morcy Abdollah, 1986, 96-99). ابوظبی در این زمان قدرت زیادی کسب و در بوریمی و نقاط دیگر در حال توسعه نفوذ خود بود. کاکس^۱ نیز به این نکته واقف بود که این کار او در قبال خاندان غافری، در ارتباط با وهابی‌ها، تهدیدی برای منافع انگلستان است. او تأکید داشت که بدویان بنی کتب^۲ باید تقویت شوند (Morcy Abdollah, 1986: 28, 89). انگلستان پس از آگاهی از این موضوع، متقابلاً سیاست خود را در قبال زاید تغییر داد. بخشی از برنامه سفر لرد کرزن تفهیم این سیاست به شیخ ابوظبی بود (Morcy Abdollah, 1986, 99-100) چرا که کرزن به شارجه رفت و تمام توجه خود را به تقویت شارجه معطوف کرد.

آلمان نیز از دو طریق سعی در توسعه مستعمرات خود داشت (آفریقا و عثمانی) که از این میان عثمانی بهترین راه نفوذ به خلیج فارس بود. (فرامرزی، ۱۳۴۶، ۵۴). خط آهن بزرگ آلمان از هامبورگ تا کویت امتداد می‌یافت و در نتیجه خطر بزرگی را متوجه انگلستان می‌کرد.

در سال ۱۸۹۵ م / ۱۳۱۳ ه.ق اولین کشتی بخار آلمان وارد خلیج فارس شد و در سال ۱۸۹۶ م / ۱۳۱۴ ه.ق، فردی به نام رابرت ونگهاوس در بندر لنگه به تحریک اهالی بر ضد انگلستان پرداخت. (وادلا، ۱۳۶۴: ۵۶). او در حین تجارت محدود مروارید، اوضاع منطقه را نیز تحت نظر داشت. با حمایت بانکداران و صاحبان کشتی‌های تجاری آلمان، دفاتر تجاری خود را در بنادر خلیج فارس احداث نمود. در همین حال سعی داشت تا در سواحل

۱. Kox

۲. یکی از قبایل ساکن در عمان متصالح و از ارکان اصلی بازوی نظامی قواسم، که مهم‌ترین بخش نیروی زمینی قواسم در مقابله با تهدیدات بنی یاس و عمان بودند.

متصالح نفوذ نماید که نمونه آن کسب امتیاز اکسید آهن در ابوموسی بود، اما در این راه با موفقیتی مواجه نشد (Saldanha, 1986: Vol.V, 104-116). با وجود این تهدیدات آلمان‌ها تا ۱۹۱۶ ادامه یافت.

روس‌ها از طرف دیگر سعی داشتند تا با اعطای وام‌های کلان امتیازاتی را در نواحی جنوبی ایران کسب کنند و از این طریق به آرزوی دیرین خود دست یابند. در سال ۱۸۸۴ م/ ۱۳۰۱ ه.ق، کاپیتان فن بلومر به بوشهر رفت تا زمینه‌های تأسیس کنسولگری روسیه را بررسی نماید. همزمان، یک افسر قزاق در بوشهر به تحریک اهالی بر ضد انگلستان پرداخت. در سال ۱۸۹۵ م/ ۱۳۱۳ ه.ق، متخصصین روسی برای بررسی امکان احداث خط آهن و انبار زغال سنگ به بندرعباس آمدند (وادالا، ۱۳۶۴: ۵۳-۵۴) و یک کشتی روسی قصد تخلیه مقادیری زغال سنگ در محل را داشت. طی سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۲ م، کشتی‌های روسی چندین بار همراه با ناوهای فرانسوی به نمایش نظامی در خلیج فارس پرداختند (Morcy Abdollah, 1987: 28-29). طی سال‌های ۱۸۹۹-۱۹۰۰ م/ ۱۳۱۷-۱۳۱۸ ه.ق، چهار هیئت به منظور بررسی راه‌های جنوب به این نواحی اعزام شدند تا مسیر راه آهن شمال به جنوب را بررسی کنند. در نهایت، مسیر کرمان به چابهار انتخاب شد (Morcy Abdollah, 1987: 29). قرار بر این بود که هرمز یا قشم به عنوان محل تأسیس پایانه راه آهن انتخاب شود و در صورت امکان پادگان نیروی دریایی در این جزیره احداث گردد. در همین زمان پزشکان روسی در سطح وسیعی به سواحل شمالی خلیج فارس به خصوص بوشهر و بندرعباس اعزام شدند. آنان در حین انجام کار به جاسوسی و مطالعه بنادر و جزایر خلیج فارس و موقعیت خاص هر محل نیز پرداختند (جناب، بی تا: ۱۲۹).

ایران قرارداد دریافت وام ۲۲/۵ میلیون دلاری را با روسیه منعقد ساخت. قرار شد که روس‌ها، در مقابل امتیازاتی را در جنوب ایران کسب کنند. یکی از این امتیازات احداث خط لوله نفت از خزر به خلیج فارس بود. ایران همچنین متعهد شد که راجع به احداث راه آهن با هیچ کشوری وارد مذاکره نشود و این قرارداد مختص روس‌ها باشد. روس‌ها از گرفتاری انگلستان در جنگ ترانسوال نهایت بهره را بردند و مطبوعات روسیه نیز علناً به دولت پیشنهاد تعرض به منافع انگلستان در ایران و به دست آوردن پایگاه نظامی در خلیج فارس را می‌دادند.^۱

۱. روزنامه مسکوئی رووئه ورمیا نوشت: «بگذارید بریتانیا بداند که ما هندوستان را نمی‌خواهیم بلکه تنها خلیج فارس را می‌خواهیم، همین قدر که این را دانستند مطلب تمام است». روس‌ها املاک سیستان را به نام فلان شعبه ایران می‌خریدند و به این طریق مقادیر زیادی زمین خریداری

تلاش ایران در اعاده حاکمیت خود بر خلیج فارس که از نیمه دوم عصر ناصرالدین شاه شدت گرفت نیز یکی از عوامل نگرانی انگلستان بود.

از ۱۸۸۲ م/ ۱۳۰۰ ه.ق، بنادر و جزایر خلیج فارس زیر نظر امین السلطان قرار گرفت و ۱۸۸۷ م/ ۱۳۰۵ ه. ایالت جدیدی به نام «بنادر و جزایر خلیج فارس» ایجاد شد. از افراد خاندان سلطنتی فردی به والی‌گری آن‌جا (به مرکزیت بوشهر) انتخاب شد. در سال ۱۳۰۵ گارد ساحلی ایستگاه تلگراف جاسک که در نظارت بر راه‌های ورودی هند اهمیت فراوانی داشت، منحل شد (جناب، بی تا: ۴۰-۴۱). مقاومت رسمی ایران در برابر ادعاهای نمایندگان سیاسی بوشهر و بندر لنگه باعث می‌شد که تجار انگلیسی در همه جا مورد توهین و استهزاء قرار گیرند. البته کنسول روس در بوشهر نیز نقش زیادی داشت. در خوزستان و سیستان نیز وضع به همین منوال بود، در همین زمان، پایگاه باسعیدو منحل و پرچم ایران در جزیره سیری نصب شد (Toye, 1993: Vol.1 and 2). در سال‌های پایانی قرن ۱۹ ایران سعی نمود شیوخ سواحل جنوبی را علیه انگلستان بسیج کند و در صورت امکان آن‌ها را بار دیگر تحت حمایت ایران قرار دهد (Saldanha, 1986: Vol.8, negd affairs, 56-59, Kelly: 1968, 656-661). در همین زمینه، به درخواست دولت مرکزی، حاج احمد دریابیکی - حاکم کل بنادر و جزایر خلیج فارس - همراه با ملک التجار بوشهر از بحرین، ابوظبی و دبی بازدید نمود و چند روزی با شیخ زاید به مذاکره پرداخت. او از شیوخ خواست تا اتباع خود را از نفوذ مسیحیان خارج کنند. رشید بن طه‌نون - شیخ دبی - حاضر به ادامه صحبت در این باره نشد. لاوارنس از سوی نماینده سیاسی انگلستان به ابوظبی اعزام شد تا از نزدیک به بررسی اوضاع بپردازد، مذاکرات دو طرف مخفیانه صورت گرفت و بعدها که انگلستان از حقیقت موضوع با خبر شد، ابوظبی اعلام کرد که این سفر به منظور رسیدگی به مسائل اتباع شیخ در ایران صورت گرفته است. دولت ایران در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۲ م در قشم و کیش ایستگاه بازرسی گمرک تأسیس نمود. قرار بود در جزایر هنگام، شعیب، ابوموسی و تنب بزرگ نیز ایستگاه‌های دیگری تأسیس شود. (Lorimer, 1970: Vol. bII, 2597, 2905-7) اهالی خرمشهر و بوشهر به استقبال مأموران گمرک رفتند. این حرکت ایرانیان زنگ خطری دیگری برای انگلستان بود. گمرک ایران در این زمان شش فروند کشتی مجهز داشت.

بندر لنگه تا سال ۱۸۷۴ م/ ۱۲۹۲ ه.ق در دست شاخه‌ای از قواسم بود که تابع حکومت مرکزی ایران بودند. قواسم بندر لنگه به نیابت از دولت مرکزی ایران، جزایر سه‌گانه را تحت نظارت خود داشتند. در سال ۱۸۸۷ م/ ۱۳۰۵ ه.ق، مسائل خانوادگی آنان باعث دخالت دولت ایران در بندر لنگه شد، در نتیجه بررسی‌های نمایندگان دولت مرکزی شیخ قاضی القاسمی - حاکم جدید لنگه - مقصر ناآرامی‌های آن منطقه شناخته شد. مأموران حکومتی او را دستگیر و به حکومت شاخه قاسمی بر بندر لنگه پایان دادند. در نتیجه بندر لنگه و جزایر تابعه مستقیماً تحت نظارت ایران قرار گرفت.^۱ دریابییگی طی نامه‌ای به تمامی حکام محلی که شیخ قاضی آن‌ها را گماشته بود، خواست بدون هیچ دل‌نگرانی کار خود را دنبال کند. او اعلام کرد که از این پس دویست سرباز در بندر لنگه مستقر خواهد کرد. لنگه در نیمه دوم قرن ۱۹ چنان برای انگلستان اهمیت یافت که به منظور حمایت از صد تاجر هندی ساکن در آن‌جا، یک نمایندگی دائم تأسیس نمود (Lorimer, 1970: Vol. BII.2063-5).

در ۲۲ مارس ۱۹۰۰ سیمه^۲ بلژیکی به ریاست کل گمرک خلیج فارس منصوب شد. پس از او دامبرین به این کار گماشته شد. یکی از اقدامات جدی هیئت‌های بلژیکی مطالعه راجع به مالکیت جزایر ایرانی خلیج فارس بود. از سوی دیگر مظفرالدین شاه طی سفرهایی که به روسیه، فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی داشت مورد استقبال گرم آنان قرار گرفت که این خود موجب نگرانی بیشتر انگلستان شد. در سال ۱۸ محرم ۱۳۱۸ برابر با ۱۹۰۱ شاه ایران از طریق جلفا به روسیه رفت و مورد استقبال گرم مهمانداران روسی قرار گرفت. او سپس از طریق آلمان به فرانسه رفت و یک ماه را در این کشور گذراند و به روسیه بازگشت. در این سفر پزشکان آلمانی و فرانسوی به معالجه او پرداختند (سفر نامه فرنگستان، ۱۳۶۳: ۱۲۳) و وی در هنگام ورود به روسیه مورد استقبال گرم امپراطور و بزرگان این کشور قرار گرفت و در کاخ آرمیتاژ ساکن شد و تزار نشان «سنت آندره» را به او اعطا نمود. او از مرکز نظامی روسیه دیدن کرد و در ۲۵ ربیع‌الاول با بدرقه تزار عازم فرانسه شد. این بار با استقبال رسمی رئیس جمهور فرانسه «امیل لوبه» و دلکاسه که طراح استعمار نوین فرانسه محسوب می‌شود، وارد پاریس شد و از مقبره ناپلئون، برج ایفل و کارخانه فشنگ سازی و اسلحه‌سازی دیدن کرد. در دژ نظامی ژنرال «فلورانتین» اقامت گزید و در جلسه‌ای که وزیر جنگ فرانسه و ژنرال آندره نیز در آن حضور داشتند، شرکت نمود. همان. در همین سفر از طریق وامی که پادشاه ایران

۱. درباره اهمیت بندر لنگه در نیمه دوم قرن نوزدهم نک: کامله بنت الشیخ عبدالله، ۱۹۹۳، و نیز Lorimer, 1970, Vol. BII, 1097-8

۲. Simais

گرفته بود، کشتی پرسپولیس به وسیله سعدالدوله خریداری شد و در سواحل بوشهر لنگر انداخت. اگر چه قرار بود مظفرالدین شاه به انگلستان نیز سفر کند ولی مرگ دومین پسر ملکه ویکتوریا باعث لغو سفر او به آلمان ایتالیا و انگلستان شد. به هر حال، تنها روسیه و فرانسه توانستند از میزبان خود استفاده نمایند (سفر نامه فرنگستان، ۱۳۶۳: ۱۴۳-۱۵۳).

واکنش انگلستان در قبال تهدیدات و تصرف جزایر سه گانه

اولین اقدامات انگلستان تا پیش از آغاز قرن بیستم همان گونه که پیشتر ذکر شد، تحت حمایتی کویت، تلاش برای ورود دیگر شیوخ به سیستم عمان متصالح، توجه به شیوخ قواسم و تقویت آنان در مقابل ابوظبی، تقویت حضور ناوگان دریایی خود در خلیج فارس، مطالعه دقیق ویژگی های سواحل و جزایر و مواردی دیگر بود.

اولین اقدام مهم این کشور در آغاز سال ۱۹۰۲ صورت گرفت. لرد لانسدون که مدتی مدیریت مستعمرات انگلستان در هند را بر عهده داشت، به سمت وزارت امور خارجه انگلستان منصوب شد. (محمود محمود، ۱۳۲۸: ۴ و ۳۸/۵) در همین سال طرح پیوستن دیگر شیوخ، من جمله شیخ قطر به سیستم عمان متصالح دنبال شد. (تطور قطر سیاسی، ۲۰۰۵: ۱۱۹-۲۰۰). همچنین، در همین سال کنفرانسی در لندن برگزار شد که نیروی دریایی، وزارت جنگ، وزارت امور خارجه، وزارت هند، وزارت مستعمرات و کمیته دفاع امپراطوری حضور داشتند. در این جلسات راجع به موقعیت انگلستان در خلیج فارس و کارهایی که برای حفظ این موقعیت می بایست صورت گیرد، بررسی شد. مستر جوزف والتون، نماینده پارلمان انگلستان، اعلام کرد:

«با وضع نامناسبی که روس ها به وجود آورده اند جداً باید مبارزه کنیم ... حکومت هندوستان هم باید در حفظ این منافع تحرک بیشتری از خود نشان بدهد. چرا که از وظایف حکومت هند است که به این موضوع توجه داشته باشد تا منافع بریتانیا محفوظ بماند.» (محمود محمود، ۱۳۲۸: ۴ و ۸۹/۷-۹۰). والتون راجع به آلمان و روس گفت: «مدتها است که می خواهند در خلیج فارس یک بندر داشته باشند، امروز دولت روس خواهان این بندر است و بدون شک تصاحب خواهد کرد». «زمان و مقتضیات عوض شده و باید در سیاست خود تجدید نظر کنیم... اینکه تا حال در این راه قدم برداشته نشده دلیل عدم قدرت ما است که نمی توانیم آن را از روال کنونی خود باز گردانده و تغییر دهیم.» (کرزن، ۱۳۵۰: ۵۵۳) کرزن در این باره می افزاید: «هر گاه جنگی میان ما و روس ها پیش آید، ایران به طرفداری ما قیام کند، ما این طرفداری را به مبلغ گزافی خریداری خواهیم کرد. مسئله همین است... من به یک چنین سیاستی جز این که

اظهار تأسف بکنم چیز دیگری نمی‌توانم علاوه کنم» (کرزن، ۱۳۵۰: مقدمه) «من واگذاری یک بندر به روسیه را توسط هر دولتی که باشد توهین عمده‌ای به بریتانیا، نقض بی‌جهت وضع موجود و تحریک به جنگ بین‌الملل تلقی می‌کنم.» (کاظم زاده، ۱۳۵۴: ۴۰۳-۴۱۹) «برخی پیشنهاد کرده‌اند که بهتر است روس‌ها تا خلیج فارس پیشروی کنند تا از نزدیک دچار نهمی و ضربت شوند. این استدلال مبتنی بر تصور و خیال و سخت ابلهانه است و من هیچ وقت نشنیده‌ام که فلان سرباز، دشمن خود را تا آستانه قلعه راه داده باشد، با این خیال که هر وقت دلخواه اوست آسان با دشمن گلاویز شود.» (کرزن، ۱۳۵۰: ۷۱۲). «روس یا باید با عثمانی گلاویز شود و بغداد را تصرف کند، و یا از راه ایران خود را به خلیج فارس برساند، که دومی مایه امیدواری است و خطر کمتری دارد» (همان: ۷۱۶).

در نامه‌ای که از سوی لرد کرزن به جرج هامیلتون و گروهی از صاحب منصبان وزارت هند نوشته شده آمده است: «در این اواخر علائمی مشاهده شده، حاکی از اینکه برخی اشخاص مایل به دست برداشتن از این طرز تفکر هستند» نفوذ بریتانیا در ایران و خلیج فارس و حفظ برتری این کشور [و اینکه تفوق سیاسی را که با آن همه کوشش و صرف مال به دست آمده، می‌توان در معرض مبارزه مصون از مجازات دیگران قرار داد و می‌توان آن را با دیگران تقسیم کرد.] در واقع هامیلتون به عنوان وزیر هند در لندن با نظر کرزن برای فشار بر ایران در عدم اعطای امتیاز جدید به روسیه مخالف بود. او به گروه «چشم به راه شکست» تعلق داشت و هیچ نظری در باره روس‌ها نداشت. لرد لانسدون عقاید کرزن را کارساز می‌دانست و با او موافق بود.

(Saldanha, 1986: Vol.8, Correspondence, 92-93)

کنفرانس ۱۹ نوامبر و مذاکرات هاردینگ و لانسدون به این نتیجه ختم شد که در صورت حمله روس‌ها به نیرویی یک‌صد هزار نفره نیاز است که تدارک آن ناممکن است. پس باید پیش از آنکه فرصت از دست برود، بنادر و جزایر استراتژیک خلیج فارس تصرف شود. لرد کرزن-نائب السلطنه هند انگلستان- در همین زمان هیئتی را متشکل از افسران نیروی دریایی، کارمندان وزارت هند و وزارت امور خارجه برای بررسی اوضاع به خلیج فارس فرستاد. این هیئت از اوایل سال ۱۹۰۳ م/ ۱۳۲۱ ه.ق. برای بررسی عمومی کرانه‌های ایران و قسمتی از بلوچستان به این منطقه آمدند. در نتیجه این بررسی‌ها، معلوم شد که روس‌ها شدیداً در حال فعالیت می‌باشند. (جناب، بی تا: ۱۷۳) در جلسه علنی مجلس قانون‌گذاری وزارت امور خارجه انگلستان در ۱۷ ژانویه ۱۹۰۲ اعلام شد: «موقعیت ما در خلیج چه از نظر تجاری و چه از نظر سیاسی، دارای یک ماهیت ویژه بوده است و دولت بریتانیا اصل تفوق و برتری خود در خلیج فارس را اساس و زیر

بنای سیاست خود قرار داده است. این مسئله نه به صورت تئوری و نظری، بلکه یک واقعیت است، چرا که منافع تجاری و اقتصادی ما در خلیج فارس از هر کشور دیگری بیشتر می‌باشد.» (مهدوی، ۱۳۵۵: ۲۷۳)

در سال ۱۹۰۳ م/ ۱۳۲۱ ه.ق کرزن با نهایت دقت، ویلز^۱ دریادار هندوستان را به خلیج فارس فرستاد تا به مطالعه سواحل و جزایر آن بپردازد. مجموعه گزارش‌های ویلز در سال ۱۹۰۴ تدوین شد و به لندن فرستاده شد و در کرانه‌های بحرین، الحسا و قطر نیز اقداماتی صورت گرفت (Lorimer, 1970: 374-5). لانسدون - وزیر امور خارجه انگلستان - در پنجم مه ۱۹۰۳، در مجلس این کشور اعلام کرد:

«ما باید تأسیس هر پایگاه نیروی دریایی یا ایجاد و تجهیز استحکامات بندری، توسط هر قدرتی را تهدید جدی علیه منافع بریتانیا بدانیم و تا آنجا که در توانمان است با آن به مقابله برخیزیم.» (Amirahmadi, 1996: 89-90) سفیر روسیه در لندن در دیدار با لانسدون گفت که این اظهارات خطاب به روس‌ها است، اما ما هرگز در چنین اندیشه‌ای نبوده‌ایم. او از مذاکره بیشتر راجع به مسائل مربوطه طفره رفت و گفت که زمان آن هنوز فرا نرسیده است. کرزن این اعلامیه را که گاهی از آن به نخستین اعلامیه بالفور (نخست وزیر وقت بریتانیا) یاد می‌شود و سرآغاز تعیین حدود نفوذ روس و انگلستان در ایران است، اعلامیه مونروی ما در خاورمیانه خواند که باید نمایشی به خود بگیرد تا دوست و دشمن را به طور یکسان قانع کند. منظور لرد کرزن از نمایش، همان سفر به خلیج فارس است تا قدرت نیروی دریایی بریتانیا را به نمایش بگذارد. پس از انتشار اعلامیه لانسدون، کرزن در نامه‌ای کنایه‌آمیز خطاب به هامیلتون (وزیر امور هند در کابینه لندن) نوشت:

«این همان چیزی است که من به زبانی که یازده سال قبل در کتابم آمد، درباره آن مجادله می‌کردم... این همان چیزی است که من طی ده‌ها نامه‌ای که در چهار سال اخیر به شما نوشتم راجع به آن به بحث و جدل با شما پرداختم...» (کرزن، ۱۳۵۰: ۵۵۳).

نصب پرچم قواسم بر جزایر سه‌گانه و سفر لرد کرزن به شارجه (۱۹۰۳ م/ ۱۳۲۱ ه.ق)

لرد کرزن که طرح تصرف جزایر ایرانی را تهیه نمود، در کتاب *ایران و قضیه ایران*، پس از شرح موقعیت بندر لنگه، جزایر بندر لنگه را با عنوان، «جزایر اطراف لنگه»، تابع این بندر می‌داند و ادامه می‌دهد که شیخ قاسمی به نیابت از حکومت مرکزی بر آن‌ها نظارت دارد.

از همان ابتدای سال ۱۹۰۰ دستور تصرف جزایر به مقامات رسمی حکومت هند ارسال شد. شایعه اعزام هیئت روسی برای کسب جزیره‌ای در جنوب ایران باعث شدت عمل انگلیسی‌ها شد. وزیر امور خارجه انگلستان دستور برافراشتن پرچم این کشور را در هر جزیره‌ای که مناسب تأسیس پایگاه نیروی دریایی باشد صادر نمود. طبق دستور، باید از ایجاد ارتباط میان شیوخ و مقامات ایرانی و روسی جلوگیری می‌شد (Bavand: 1994, 64-66). در واقع اخراج قواسم از بندر لنگه از دیدگاه انگلستان اولین زنگ خطری بود که حاکمیت انگلستان بر شیوخ منطقه استراتژیک عمان را تهدید می‌کرد. استقرار پرچم ایران در سیری و بازدید مقامات ایرانی از سواحل جنوبی خلیج فارس نیز از این دیدگاه گامی به جلو برای روس‌ها بود.^۱

کمبل به حکومت هند پیشنهاد داد که جزیره ابوموسی به نام شارجه تصرف شود و در توجیه این کار چند نامه جعلی رد و بدل شده میان بندر لنگه و شارجه و همچنین عدم اعلام رسمی ایران نسبت به حاکمیت بر جزایر را مد نظر قرار داد. یکی از این نامه‌ها مربوط به ۱۸۶۸ م/ ۱۲۸۵ ه.ق می‌باشد که از نظر نماینده سیاسی انگلستان در بوشهر ارزش جواب دادن هم نداشت (Toye, Vol.2, 344-50, 364, 9.624-32). اولین نامه‌ای که مقامات انگلیسی به عنوان مکاتبه میان حاکم بندر لنگه و قواسم عمان در اسناد خود ثبت نموده‌اند مربوط به مارس ۱۸۸۲ است که ظاهراً نماینده مقیم سیاسی بریتانیا در شارجه آن را به بوشهر فرستاده است.

وزارت هند بریتانیا در نوامبر ۱۹۰۰ طی نامه‌ای به وزارت خارجه نوشت: «در اوایل امسال گزارشی مبنی بر اقدام روس‌ها در پیاده‌سازی نیرو در بندرعباس واصل گردید... پیرو نامه ۱۳ فوریه ۱۸۹۹ م/ ۱۳۱۷ ه.ق این‌جانب به حضرتعالی در ۱۴ فوریه اختیار داده شد... در صورت ملاحظه شرایط خاص نسبت به نصب پرچم انگلستان در هرمز، هنگام، قشم یا هر جزیره دیگری که بنا بر مصلحت مقامات بحریه مناسب پایگاه دریایی باشد اقدام فرمائید» (F.O.60/733, dated 1st November, 1900) وزارت امور خارجه در پاسخ، جزایر واقع در تنگه هرموز را جزء مناطق مورد تهدید و در نتیجه مناسب برای برافراشتن پرچم انگلستان دانست.

۱. اقتصاد بندر لنگه از همین زمان به دلیل بی‌نظمی در امور گمرکی و فساد مأموران گمرک با تهدیدی جدی مواجه شد و موقعیت این بندر بسیار متزلزل گردید. در نتیجه تجار بندر لنگه که از ثروتمندترین تجار خلیج فارس بودند را متوجه دبی ساخت. در این باره نگاه کنید به: کامله بنت الشیخ عبدالله، ۱۷۹۸-۷۸۸، ۸۰-۸۳، ۸۵-۹۰، ۹۱-۹۷، ۹۹-۱۰۱، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۰۹-۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۳، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۸-۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۱، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۲-۱۴۳، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۱-۱۵۲، ۱۵۴-۱۵۵، ۱۵۷-۱۵۸، ۱۶۰-۱۶۱، ۱۶۳-۱۶۴، ۱۶۶-۱۶۷، ۱۶۹-۱۷۰، ۱۷۲-۱۷۳، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۷۸-۱۷۹، ۱۸۱-۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۵، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۳-۱۹۴، ۱۹۶-۱۹۷، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۰۸-۲۰۹، ۲۱۱-۲۱۲، ۲۱۴-۲۱۵، ۲۱۷-۲۱۸، ۲۲۰-۲۲۱، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۲۶-۲۲۷، ۲۲۹-۲۳۰، ۲۳۲-۲۳۳، ۲۳۵-۲۳۶، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۴۱-۲۴۲، ۲۴۴-۲۴۵، ۲۴۷-۲۴۸، ۲۵۰-۲۵۱، ۲۵۳-۲۵۴، ۲۵۶-۲۵۷، ۲۵۹-۲۶۰، ۲۶۲-۲۶۳، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۶۸-۲۶۹، ۲۷۱-۲۷۲، ۲۷۴-۲۷۵، ۲۷۷-۲۷۸، ۲۸۰-۲۸۱، ۲۸۳-۲۸۴، ۲۸۶-۲۸۷، ۲۸۹-۲۹۰، ۲۹۲-۲۹۳، ۲۹۵-۲۹۶، ۲۹۸-۲۹۹، ۳۰۱-۳۰۲، ۳۰۴-۳۰۵، ۳۰۷-۳۰۸، ۳۱۰-۳۱۱، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۱۶-۳۱۷، ۳۱۹-۳۲۰، ۳۲۲-۳۲۳، ۳۲۵-۳۲۶، ۳۲۸-۳۲۹، ۳۳۱-۳۳۲، ۳۳۴-۳۳۵، ۳۳۷-۳۳۸، ۳۴۰-۳۴۱، ۳۴۳-۳۴۴، ۳۴۶-۳۴۷، ۳۴۹-۳۵۰، ۳۵۲-۳۵۳، ۳۵۵-۳۵۶، ۳۵۸-۳۵۹، ۳۶۱-۳۶۲، ۳۶۴-۳۶۵، ۳۶۷-۳۶۸، ۳۷۰-۳۷۱، ۳۷۳-۳۷۴، ۳۷۶-۳۷۷، ۳۷۹-۳۸۰، ۳۸۲-۳۸۳، ۳۸۵-۳۸۶، ۳۸۸-۳۸۹، ۳۹۱-۳۹۲، ۳۹۴-۳۹۵، ۳۹۷-۳۹۸، ۳۹۹-۴۰۰، ۴۰۲-۴۰۳، ۴۰۵-۴۰۶، ۴۰۸-۴۰۹، ۴۱۱-۴۱۲، ۴۱۴-۴۱۵، ۴۱۷-۴۱۸، ۴۲۰-۴۲۱، ۴۲۳-۴۲۴، ۴۲۶-۴۲۷، ۴۲۹-۴۳۰، ۴۳۲-۴۳۳، ۴۳۵-۴۳۶، ۴۳۸-۴۳۹، ۴۴۱-۴۴۲، ۴۴۴-۴۴۵، ۴۴۷-۴۴۸، ۴۵۰-۴۵۱، ۴۵۳-۴۵۴، ۴۵۶-۴۵۷، ۴۵۹-۴۶۰، ۴۶۲-۴۶۳، ۴۶۵-۴۶۶، ۴۶۸-۴۶۹، ۴۷۱-۴۷۲، ۴۷۴-۴۷۵، ۴۷۷-۴۷۸، ۴۸۰-۴۸۱، ۴۸۳-۴۸۴، ۴۸۶-۴۸۷، ۴۸۹-۴۹۰، ۴۹۲-۴۹۳، ۴۹۵-۴۹۶، ۴۹۸-۴۹۹، ۵۰۱-۵۰۲، ۵۰۴-۵۰۵، ۵۰۷-۵۰۸، ۵۱۰-۵۱۱، ۵۱۳-۵۱۴، ۵۱۶-۵۱۷، ۵۱۹-۵۲۰، ۵۲۲-۵۲۳، ۵۲۵-۵۲۶، ۵۲۸-۵۲۹، ۵۳۱-۵۳۲، ۵۳۴-۵۳۵، ۵۳۷-۵۳۸، ۵۴۰-۵۴۱، ۵۴۳-۵۴۴، ۵۴۶-۵۴۷، ۵۴۹-۵۵۰، ۵۵۲-۵۵۳، ۵۵۵-۵۵۶، ۵۵۸-۵۵۹، ۵۶۱-۵۶۲، ۵۶۴-۵۶۵، ۵۶۷-۵۶۸، ۵۷۰-۵۷۱، ۵۷۳-۵۷۴، ۵۷۶-۵۷۷، ۵۷۹-۵۸۰، ۵۸۲-۵۸۳، ۵۸۵-۵۸۶، ۵۸۸-۵۸۹، ۵۹۱-۵۹۲، ۵۹۴-۵۹۵، ۵۹۷-۵۹۸، ۵۹۹-۶۰۰، ۶۰۲-۶۰۳، ۶۰۵-۶۰۶، ۶۰۸-۶۰۹، ۶۱۱-۶۱۲، ۶۱۴-۶۱۵، ۶۱۷-۶۱۸، ۶۲۰-۶۲۱، ۶۲۳-۶۲۴، ۶۲۶-۶۲۷، ۶۲۹-۶۳۰، ۶۳۲-۶۳۳، ۶۳۵-۶۳۶، ۶۳۸-۶۳۹، ۶۴۱-۶۴۲، ۶۴۴-۶۴۵، ۶۴۷-۶۴۸، ۶۵۰-۶۵۱، ۶۵۳-۶۵۴، ۶۵۶-۶۵۷، ۶۵۹-۶۶۰، ۶۶۲-۶۶۳، ۶۶۵-۶۶۶، ۶۶۸-۶۶۹، ۶۷۱-۶۷۲، ۶۷۴-۶۷۵، ۶۷۷-۶۷۸، ۶۸۰-۶۸۱، ۶۸۳-۶۸۴، ۶۸۶-۶۸۷، ۶۸۹-۶۹۰، ۶۹۲-۶۹۳، ۶۹۵-۶۹۶، ۶۹۸-۶۹۹، ۷۰۱-۷۰۲، ۷۰۴-۷۰۵، ۷۰۷-۷۰۸، ۷۱۰-۷۱۱، ۷۱۳-۷۱۴، ۷۱۶-۷۱۷، ۷۱۹-۷۲۰، ۷۲۲-۷۲۳، ۷۲۵-۷۲۶، ۷۲۸-۷۲۹، ۷۳۱-۷۳۲، ۷۳۴-۷۳۵، ۷۳۷-۷۳۸، ۷۴۰-۷۴۱، ۷۴۳-۷۴۴، ۷۴۶-۷۴۷، ۷۴۹-۷۵۰، ۷۵۲-۷۵۳، ۷۵۵-۷۵۶، ۷۵۸-۷۵۹، ۷۶۱-۷۶۲، ۷۶۴-۷۶۵، ۷۶۷-۷۶۸، ۷۷۰-۷۷۱، ۷۷۳-۷۷۴، ۷۷۶-۷۷۷، ۷۷۹-۷۸۰، ۷۸۲-۷۸۳، ۷۸۵-۷۸۶، ۷۸۸-۷۸۹، ۷۹۱-۷۹۲، ۷۹۴-۷۹۵، ۷۹۷-۷۹۸، ۷۹۹-۸۰۰، ۸۰۲-۸۰۳، ۸۰۵-۸۰۶، ۸۰۸-۸۰۹، ۸۱۱-۸۱۲، ۸۱۴-۸۱۵، ۸۱۷-۸۱۸، ۸۲۰-۸۲۱، ۸۲۳-۸۲۴، ۸۲۶-۸۲۷، ۸۲۹-۸۳۰، ۸۳۲-۸۳۳، ۸۳۵-۸۳۶، ۸۳۸-۸۳۹، ۸۴۱-۸۴۲، ۸۴۴-۸۴۵، ۸۴۷-۸۴۸، ۸۵۰-۸۵۱، ۸۵۳-۸۵۴، ۸۵۶-۸۵۷، ۸۵۹-۸۶۰، ۸۶۲-۸۶۳، ۸۶۵-۸۶۶، ۸۶۸-۸۶۹، ۸۷۱-۸۷۲، ۸۷۴-۸۷۵، ۸۷۷-۸۷۸، ۸۸۰-۸۸۱، ۸۸۳-۸۸۴، ۸۸۶-۸۸۷، ۸۸۹-۸۹۰، ۸۹۲-۸۹۳، ۸۹۵-۸۹۶، ۸۹۸-۸۹۹، ۹۰۱-۹۰۲، ۹۰۴-۹۰۵، ۹۰۷-۹۰۸، ۹۱۰-۹۱۱، ۹۱۳-۹۱۴، ۹۱۶-۹۱۷، ۹۱۹-۹۲۰، ۹۲۲-۹۲۳، ۹۲۵-۹۲۶، ۹۲۸-۹۲۹، ۹۳۱-۹۳۲، ۹۳۴-۹۳۵، ۹۳۷-۹۳۸، ۹۴۰-۹۴۱، ۹۴۳-۹۴۴، ۹۴۶-۹۴۷، ۹۴۹-۹۵۰، ۹۵۲-۹۵۳، ۹۵۵-۹۵۶، ۹۵۸-۹۵۹، ۹۶۱-۹۶۲، ۹۶۴-۹۶۵، ۹۶۷-۹۶۸، ۹۷۰-۹۷۱، ۹۷۳-۹۷۴، ۹۷۶-۹۷۷، ۹۷۹-۹۸۰، ۹۸۲-۹۸۳، ۹۸۵-۹۸۶، ۹۸۸-۹۸۹، ۹۹۱-۹۹۲، ۹۹۴-۹۹۵، ۹۹۷-۹۹۸، ۹۹۹-۱۰۰۰، ۱۰۰۲-۱۰۰۳، ۱۰۰۵-۱۰۰۶، ۱۰۰۸-۱۰۰۹، ۱۰۱۱-۱۰۱۲، ۱۰۱۴-۱۰۱۵، ۱۰۱۷-۱۰۱۸، ۱۰۲۰-۱۰۲۱، ۱۰۲۳-۱۰۲۴، ۱۰۲۶-۱۰۲۷، ۱۰۲۹-۱۰۳۰، ۱۰۳۲-۱۰۳۳، ۱۰۳۵-۱۰۳۶، ۱۰۳۸-۱۰۳۹، ۱۰۴۱-۱۰۴۲، ۱۰۴۴-۱۰۴۵، ۱۰۴۷-۱۰۴۸، ۱۰۵۰-۱۰۵۱، ۱۰۵۳-۱۰۵۴، ۱۰۵۶-۱۰۵۷، ۱۰۵۹-۱۰۶۰، ۱۰۶۲-۱۰۶۳، ۱۰۶۵-۱۰۶۶، ۱۰۶۸-۱۰۶۹، ۱۰۷۱-۱۰۷۲، ۱۰۷۴-۱۰۷۵، ۱۰۷۷-۱۰۷۸، ۱۰۸۰-۱۰۸۱، ۱۰۸۳-۱۰۸۴، ۱۰۸۶-۱۰۸۷، ۱۰۸۸-۱۰۸۹، ۱۰۹۱-۱۰۹۲، ۱۰۹۴-۱۰۹۵، ۱۰۹۷-۱۰۹۸، ۱۰۹۹-۱۱۰۰، ۱۱۰۲-۱۱۰۳، ۱۱۰۵-۱۱۰۶، ۱۱۰۸-۱۱۰۹، ۱۱۱۱-۱۱۱۲، ۱۱۱۴-۱۱۱۵، ۱۱۱۷-۱۱۱۸، ۱۱۲۰-۱۱۲۱، ۱۱۲۳-۱۱۲۴، ۱۱۲۶-۱۱۲۷، ۱۱۲۹-۱۱۳۰، ۱۱۳۲-۱۱۳۳، ۱۱۳۵-۱۱۳۶، ۱۱۳۸-۱۱۳۹، ۱۱۴۱-۱۱۴۲، ۱۱۴۴-۱۱۴۵، ۱۱۴۷-۱۱۴۸، ۱۱۵۰-۱۱۵۱، ۱۱۵۳-۱۱۵۴، ۱۱۵۶-۱۱۵۷، ۱۱۵۹-۱۱۶۰، ۱۱۶۲-۱۱۶۳، ۱۱۶۵-۱۱۶۶، ۱۱۶۸-۱۱۶۹، ۱۱۷۱-۱۱۷۲، ۱۱۷۴-۱۱۷۵، ۱۱۷۷-۱۱۷۸، ۱۱۸۰-۱۱۸۱، ۱۱۸۳-۱۱۸۴، ۱۱۸۶-۱۱۸۷، ۱۱۸۸-۱۱۸۹، ۱۱۹۱-۱۱۹۲، ۱۱۹۴-۱۱۹۵، ۱۱۹۷-۱۱۹۸، ۱۱۹۹-۱۲۰۰، ۱۲۰۲-۱۲۰۳، ۱۲۰۵-۱۲۰۶، ۱۲۰۸-۱۲۰۹، ۱۲۱۱-۱۲۱۲، ۱۲۱۴-۱۲۱۵، ۱۲۱۷-۱۲۱۸، ۱۲۲۰-۱۲۲۱، ۱۲۲۳-۱۲۲۴، ۱۲۲۶-۱۲۲۷، ۱۲۲۹-۱۲۳۰، ۱۲۳۲-۱۲۳۳، ۱۲۳۵-۱۲۳۶، ۱۲۳۸-۱۲۳۹، ۱۲۴۱-۱۲۴۲، ۱۲۴۴-۱۲۴۵، ۱۲۴۷-۱۲۴۸، ۱۲۵۰-۱۲۵۱، ۱۲۵۳-۱۲۵۴، ۱۲۵۶-۱۲۵۷، ۱۲۵۹-۱۲۶۰، ۱۲۶۲-۱۲۶۳، ۱۲۶۵-۱۲۶۶، ۱۲۶۸-۱۲۶۹، ۱۲۷۱-۱۲۷۲، ۱۲۷۴-۱۲۷۵، ۱۲۷۷-۱۲۷۸، ۱۲۸۰-۱۲۸۱، ۱۲۸۳-۱۲۸۴، ۱۲۸۶-۱۲۸۷، ۱۲۸۸-۱۲۸۹، ۱۲۹۱-۱۲۹۲، ۱۲۹۴-۱۲۹۵، ۱۲۹۷-۱۲۹۸، ۱۲۹۹-۱۳۰۰، ۱۳۰۲-۱۳۰۳، ۱۳۰۵-۱۳۰۶، ۱۳۰۸-۱۳۰۹، ۱۳۱۱-۱۳۱۲، ۱۳۱۴-۱۳۱۵، ۱۳۱۷-۱۳۱۸، ۱۳۲۰-۱۳۲۱، ۱۳۲۳-۱۳۲۴، ۱۳۲۶-۱۳۲۷، ۱۳۲۹-۱۳۳۰، ۱۳۳۲-۱۳۳۳، ۱۳۳۵-۱۳۳۶، ۱۳۳۸-۱۳۳۹، ۱۳۴۱-۱۳۴۲، ۱۳۴۴-۱۳۴۵، ۱۳۴۷-۱۳۴۸، ۱۳۵۰-۱۳۵۱، ۱۳۵۳-۱۳۵۴، ۱۳۵۶-۱۳۵۷، ۱۳۵۹-۱۳۶۰، ۱۳۶۲-۱۳۶۳، ۱۳۶۵-۱۳۶۶، ۱۳۶۸-۱۳۶۹، ۱۳۷۱-۱۳۷۲، ۱۳۷۴-۱۳۷۵، ۱۳۷۷-۱۳۷۸، ۱۳۸۰-۱۳۸۱، ۱۳۸۳-۱۳۸۴، ۱۳۸۶-۱۳۸۷، ۱۳۸۸-۱۳۸۹، ۱۳۹۱-۱۳۹۲، ۱۳۹۴-۱۳۹۵، ۱۳۹۷-۱۳۹۸، ۱۳۹۹-۱۴۰۰، ۱۴۰۲-۱۴۰۳، ۱۴۰۵-۱۴۰۶، ۱۴۰۸-۱۴۰۹، ۱۴۱۱-۱۴۱۲، ۱۴۱۴-۱۴۱۵، ۱۴۱۷-۱۴۱۸، ۱۴۲۰-۱۴۲۱، ۱۴۲۳-۱۴۲۴، ۱۴۲۶-۱۴۲۷، ۱۴۲۹-۱۴۳۰، ۱۴۳۲-۱۴۳۳، ۱۴۳۵-۱۴۳۶، ۱۴۳۸-۱۴۳۹، ۱۴۴۱-۱۴۴۲، ۱۴۴۴-۱۴۴۵، ۱۴۴۷-۱۴۴۸، ۱۴۵۰-۱۴۵۱، ۱۴۵۳-۱۴۵۴، ۱۴۵۶-۱۴۵۷، ۱۴۵۹-۱۴۶۰، ۱۴۶۲-۱۴۶۳، ۱۴۶۵-۱۴۶۶، ۱۴۶۸-۱۴۶۹، ۱۴۷۱-۱۴۷۲، ۱۴۷۴-۱۴۷۵، ۱۴۷۷-۱۴۷۸، ۱۴۸۰-۱۴۸۱، ۱۴۸۳-۱۴۸۴، ۱۴۸۶-۱۴۸۷، ۱۴۸۸-۱۴۸۹، ۱۴۹۱-۱۴۹۲، ۱۴۹۴-۱۴۹۵، ۱۴۹۷-۱۴۹۸، ۱۴۹۹-۱۵۰۰، ۱۵۰۲-۱۵۰۳، ۱۵۰۵-۱۵۰۶، ۱۵۰۸-۱۵۰۹، ۱۵۱۱-۱۵۱۲، ۱۵۱۴-۱۵۱۵، ۱۵۱۷-۱۵۱۸، ۱۵۲۰-۱۵۲۱، ۱۵۲۳-۱۵۲۴، ۱۵۲۶-۱۵۲۷، ۱۵۲۹-۱۵۳۰، ۱۵۳۲-۱۵۳۳، ۱۵۳۵-۱۵۳۶، ۱۵۳۸-۱۵۳۹، ۱۵۴۱-۱۵۴۲، ۱۵۴۴-۱۵۴۵، ۱۵۴۷-۱۵۴۸، ۱۵۵۰-۱۵۵۱، ۱۵۵۳-۱۵۵۴، ۱۵۵۶-۱۵۵۷، ۱۵۵۹-۱۵۶۰، ۱۵۶۲-۱۵۶۳، ۱۵۶۵-۱۵۶۶، ۱۵۶۸-۱۵۶۹، ۱۵۷۱-۱۵۷۲، ۱۵۷۴-۱۵۷۵، ۱۵۷۷-۱۵۷۸، ۱۵۸۰-۱۵۸۱، ۱۵۸۳-۱۵۸۴، ۱۵۸۶-۱۵۸۷، ۱۵۸۸-۱۵۸۹، ۱۵۹۱-۱۵۹۲، ۱۵۹۴-۱۵۹۵، ۱۵۹۷-۱۵۹۸، ۱۵۹۹-۱۶۰۰، ۱۶۰۲-۱۶۰۳، ۱۶۰۵-۱۶۰۶، ۱۶۰۸-۱۶۰۹، ۱۶۱۱-۱۶۱۲، ۱۶۱۴-۱۶۱۵، ۱۶۱۷-۱۶۱۸، ۱۶۲۰-۱۶۲۱، ۱۶۲۳-۱۶۲۴، ۱۶۲۶-۱۶۲۷، ۱۶۲۹-۱۶۳۰، ۱۶۳۲-۱۶۳۳، ۱۶۳۵-۱۶۳۶، ۱۶۳۸-۱۶۳۹، ۱۶۴۱-۱۶۴۲، ۱۶۴۴-۱۶۴۵، ۱۶۴۷-۱۶۴۸، ۱۶۵۰-۱۶۵۱، ۱۶۵۳-۱۶۵۴، ۱۶۵۶-۱۶۵۷، ۱۶۵۹-۱۶۶۰، ۱۶۶۲-۱۶۶۳، ۱۶۶۵-۱۶۶۶، ۱۶۶۸-۱۶۶۹، ۱۶۷۱-۱۶۷۲، ۱۶۷۴-۱۶۷۵، ۱۶۷۷-۱۶۷۸، ۱۶۸۰-۱۶۸۱، ۱۶۸۳-۱۶۸۴، ۱۶۸۶-۱۶۸۷، ۱۶۸۸-۱۶۸۹، ۱۶۹۱-۱۶۹۲، ۱۶۹۴-۱۶۹۵، ۱۶۹۷-۱۶۹۸، ۱۶۹۹-۱۷۰۰، ۱۷۰۲-۱۷۰۳، ۱۷۰۵-۱۷۰۶، ۱۷۰۸-۱۷۰۹، ۱۷۱۱-۱۷۱۲، ۱۷۱۴-۱۷۱۵، ۱۷۱۷-۱۷۱۸، ۱۷۲۰-۱۷۲۱، ۱۷۲۳-۱۷۲۴، ۱۷۲۶-۱۷۲۷، ۱۷۲۹-۱۷۳۰، ۱۷۳۲-۱۷۳۳، ۱۷۳۵-۱۷۳۶، ۱۷۳۸-۱۷۳۹، ۱۷۴۱-۱۷۴۲، ۱۷۴۴-۱۷۴۵، ۱۷۴۷-۱۷۴۸، ۱۷۵۰-۱۷۵۱، ۱۷۵۳-۱۷۵۴، ۱۷۵۶-۱۷۵۷، ۱۷۵۹-۱۷۶۰، ۱۷۶۲-۱۷۶۳، ۱۷۶۵-۱۷۶۶، ۱۷۶۸-۱۷۶۹، ۱۷۷۱-۱۷۷۲، ۱۷۷۴-۱۷۷۵، ۱۷۷۷-۱۷۷۸، ۱۷۸۰-۱۷۸۱، ۱۷۸۳-۱۷۸۴، ۱۷۸۶-۱۷۸۷، ۱۷۸۸-۱۷۸۹، ۱۷۹۱-۱۷۹۲، ۱۷۹۴-۱۷۹۵، ۱۷۹۷-۱۷۹۸، ۱۷۹۹-۱۸۰۰، ۱۸۰۲-۱۸۰۳، ۱۸۰۵-۱۸۰۶، ۱۸۰۸-۱۸۰۹، ۱۸۱۱-۱۸۱۲، ۱۸۱۴-۱۸۱۵، ۱۸۱۷-۱۸۱۸، ۱۸۲۰-۱۸۲۱، ۱۸۲۳-۱۸۲۴، ۱۸۲۶-۱۸۲۷، ۱۸۲۹-۱۸۳۰، ۱۸۳۲-۱۸۳۳، ۱۸۳۵-۱۸۳۶، ۱۸۳۸-۱۸۳۹، ۱۸۴۱-۱۸۴۲، ۱۸۴۴-۱۸۴۵، ۱۸۴۷-۱۸۴۸، ۱۸۵۰-۱۸۵۱، ۱۸۵۳-۱۸۵۴، ۱۸۵۶-۱۸۵۷، ۱۸۵۹-۱۸۶۰، ۱۸۶۲-۱۸۶۳، ۱۸۶۵-۱۸۶۶، ۱۸۶۸-۱۸۶۹، ۱۸۷۱-۱۸۷۲، ۱۸۷۴-۱۸۷۵، ۱۸۷۷-۱۸۷۸، ۱۸۸۰-۱۸۸۱، ۱۸۸۳-۱۸۸۴، ۱۸۸۶-۱۸۸۷، ۱۸۸۸-۱۸۸۹، ۱۸۹۱-۱۸۹۲، ۱۸۹۴-۱۸۹۵، ۱۸۹۷-۱۸۹۸، ۱۸۹۹-۱۹۰۰، ۱۹۰۲-۱۹۰۳، ۱۹۰۵-۱۹۰۶، ۱۹۰۸-۱۹۰۹، ۱۹۱۱-۱۹۱۲، ۱۹۱۴-۱۹۱۵، ۱۹۱۷-۱۹۱۸، ۱۹۲۰-۱۹۲۱، ۱۹۲۳-۱۹۲۴، ۱۹۲۶-۱۹۲۷، ۱۹۲۹-۱۹۳۰، ۱۹۳۲-۱۹۳۳، ۱۹۳۵-۱۹۳۶، ۱۹۳۸-۱۹۳۹، ۱۹۴۱-۱۹۴۲، ۱۹۴۴-۱۹۴۵، ۱۹۴۷-۱۹۴۸، ۱۹۵۰-۱۹۵۱، ۱۹۵۳-۱۹۵۴، ۱۹۵۶-۱۹۵۷، ۱۹۵۹-۱۹۶۰، ۱۹۶۲-۱۹۶۳، ۱۹۶۵-۱۹۶۶، ۱۹۶۸-۱۹۶۹، ۱۹۷۱-۱۹۷۲، ۱۹۷۴-۱۹۷۵، ۱۹۷۷-۱۹۷۸، ۱۹۸۰-۱۹۸۱، ۱۹۸۳-۱۹۸۴، ۱۹۸۶-۱۹۸۷، ۱۹۸۸-۱۹۸۹، ۱۹۹۱-۱۹۹۲، ۱۹۹۴-۱۹۹۵، ۱۹۹۷-۱۹۹۸، ۱۹۹۹-۲۰۰۰، ۲۰۰۲-۲۰۰۳، ۲۰۰۵-۲۰۰۶، ۲۰۰۸-۲۰۰۹، ۲۰۱۱-۲۰۱۲، ۲۰۱۴-۲۰۱۵، ۲۰۱۷-۲۰۱۸، ۲۰۲۰-۲۰۲۱، ۲۰۲۳-۲۰۲۴، ۲۰۲۶-۲۰۲۷، ۲۰۲۹-۲۰۳۰، ۲۰۳۲-۲۰۳۳، ۲۰۳۵-۲۰۳۶، ۲۰۳۸-۲۰۳۹، ۲۰۴۱-۲۰۴۲، ۲۰۴۴-۲۰۴۵، ۲۰۴۷-۲۰۴۸، ۲۰۵۰-۲۰۵۱، ۲۰۵۳-۲۰۵۴، ۲۰۵

(F.O.416/733, no.30, dated 23rd November 1900)

در اوایل سال ۱۹۰۲ مقرر شد جزایر استراتژیک تنگه هرمز و حوالی آن تصرف شود (Lorimer, 1970: 920). بعدها این تصمیم به شکل یک تفاهم نامه به کارگزاران سیاسی انگلستان در هند و خلیج فارس اعلام گردید که تاریخ صدور آن ۱۴ ژوئیه ۱۹۰۲ است (F.O.60/733, War Office Memorandum, 14 July 1902). در اکتبر ۱۹۰۲ شایعه اتحاد روسیه و ایران به نگرانی انگلستان دامن زد (Busch, 1967: 120-9).

هاردینگ - وزیر مختار انگلستان در تهران - طی نامه‌ای به وزارت جنگ انگلستان گزارش داد که روس‌ها در حال تهیه نقشه‌اند. در همین زمان درباره جزایر سه‌گانه نیز به نتایجی رسیده بودند. اما ظاهراً خط هنل مانع از تصمیم‌گیری آنان بود.

در نتیجه، در سال ۱۳۲۱/۱۹۰۳ ه.ق با این ادعا که جزایر تنب و ابوموسی رسماً از سوی ایران اشغال نشده‌اند^۱، ناوگان دریایی انگلستان آن‌ها را تحت نظارت خود قرار داد و در آوریل همان سال شارجه «به عنوان نشانه‌ای از مالکیت»، پرچم خود را بر جزایر تنب ابوموسی برافراشت^۲.

پس از نصب پرچم شیخ شارجه بر جزایر ابوموسی و تنب بزرگ مأموران گمرک ایران که عمدتاً بلژیکی و ضد انگلیسی بودند با مشاهده این پرچم آن را پائین کشیده و دو مأمور مسلح را برای محافظت از جزیره در جزیره تنب بزرگ گماشتند. (Lorimer, 1970: Vol. I A, 745) انگلستان این اقدام مأموران گمرک را خودسرانه خواند و ادعا کرد که از سوی مشیرالدوله و به تحریک روس‌ها صورت گرفته است (Lorimer, 1970: Vol. I A, 745, 2605). با فشار شدید انگلستان مظفر الدین شاه در نهایت با وجود اینکه طی نامه‌های متعدد به شیراز و کنسولگری انگلستان حاکمیت ایران بر جزایر را امری مسلم دانست، اما به منظور بررسی مسئله، طبق توافق با نماینده انگلستان، پذیرفت که تا مشخص شدن وضعیت جزایر، هیچ پرچمی بر جزایر نصب نشود. البته طرف انگلیسی نیز حق چنین کاری را نداشت. اما اوضاع سیاسی ایران رو به وخامت گذاشت. ایران در آستانه بحران مشروطیت بود. کاکس در ۳۱ می ۱۹۰۴ طی نامه‌ای به حکومت هند، خواستار استفاده از فرصت‌های موجود در ایران شد. او در ۱۱ ژوئن اعلام کرد که ما باید جزیره سیری را نیز جزئی از تمامیت ارضی شارجه بدانیم و شیخ را واداریم که چنین ادعایی را در مورد جزایر دیگر نیز مطرح کند

۱. برای مثال نگاه کنید به یادداشت الوین پارکر در ۱۷ دسامبر ۱۹۰۷ مربوط به جزایر ابوموسی، سیری و تنب:

F.O.371/310 1907, persia34/411755, no1.

2. as a sign of ownership

(Saldanha, 1986: Correspondens, 52-54). در ۱۵ ژوئن، حکومت هند طی نامه‌ای به کاکس اعلام کرد که اگر ایران نسبت به نظارت بر ابوموسی و دو تنب اصرار نماید، موضوع تعلق جزیره سیری به شیوخ نیز باید مد نظر قرار گیرد. در این راه باید شیخ راس الخیمه را به ادعای مالکیت این جزیره واداریم (Kelly, 1968: 842-51.825-8.755-769).

اقدامات انگلستان طی سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۴/م ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۲ ه.ق تنها به جزایر واقع در سواحل ایران محدود نمی‌شود. مقامات انگلیسی همزمان با آغاز مسئله جزایر به بررسی راس مسندم پرداختند. در همین حال بدون اطلاع سلطان مسقط، یک دکل نصب پرچم در جزیره الفینستون و جزایر تلگراف و الغنام نصب و یک کشتی را برای حفاظت از آن‌ها به کار گماشتند تا از نماد حضور انگلستان در تنگه هرمز حفاظت کند (Morcy Abdollah, 1986: 29-30).

مسئله مالکیت جزایر تنب و ابوموسی طی دو سال بعد با جدیت دنبال شد، اما بحران مشروطیت در ایران اوضاع سیاسی کشور را تا ظهور رضاخان با آشفتگی مواجه ساخت. در نتیجه بررسی مالکیت جزایر به عصر پهلوی موکول گردید. معاهده ۱۹۰۷ دست انگلستان را برای تسلط بیشتر بر جزایر باز گذاشت. طی سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۳۲۴/۱۹۰۸ تا ۱۳۲۶ ه.ق کارگزاران انگلستان متوجه جزیره تنب کوچک شدند. در سال ۱۹۰۸ پس از آنکه امتیاز بهره برداری از اکسید آهن جزیره تنب کوچک به فرانک استریک اعطا گردید، مقامات انگلیسی با این بهانه که نام جزیره تنب کوچک با نام تنب بزرگ هم‌خوانی دارد، پرچم قواسم را بر این جزیره نصب نمودند. تلاش ایران در حل مسئله جزایر سه‌گانه در دوره سلطنت پهلوی با جدیت دنبال شد و در نهایت در سال ۱۳۵۰/۱۹۷۱ ه.ش، همزمان با خروج رسمی انگلستان از خلیج فارس، طبق توافق بین ایران، شارجه و انگلستان موضوع حل و فصل شد (Amirahmadi, 1996: 119-123). اما در سال‌های اخیر مسئله جزایر بار دیگر موجب تیرگی روابط ایران و امارات متحده عربی شده است. اما امید می‌رود که این مسئله به زودی به حل و فصل نهایی برسد.

نتیجه

اهمیت استراتژیک سواحل شمالی خلیج فارس در تجارت این منطقه با اقیانوس هند و سرزمین‌های پیرامونی آن و همچنین وجود حکومت‌های قدرتمند در فلات ایران که راه‌های تجاری خلیج فارس را در نظارت خود داشتند، مهم‌ترین دلیل حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه است. اما رقابت‌های سیاسی کشورهای اروپایی در دهه‌های پایانی قرن

نوزدهم با هدف تسلط بر مناطقی که از لحاظ جغرافیایی اهمیت ویژه‌ای داشتند و جزء کانون‌های مهم تجاری به حساب می‌آمدند، به خصوص هندوستان، موجب شد تا اهمیت خلیج فارس به عنوان دروازه هند افزایش یابد. انگلستان که موقعیت خود را در خطر می‌دید، به طرق مختلف سعی کرد تا این خطرات را رفع نماید. اهمیت جزایر سه‌گانه در زمینه حفظ مستعمره هند، موجب شد که از سال ۱۳۲۱ ه.ق به بعد انگلستان قواسم را وادار به ادعای مالکیت جزایر سه‌گانه و نصب پرچم خود بر آن‌ها نماید. در نتیجه باید گفت که بحث جزایر سه‌گانه تنها یک مسئله سیاسی است و تنها عامل ایجاد آن رقابت‌های تجاری دول اروپایی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، با توجه به اهمیت استراتژیک جزایر واقع در تنگه هرمز است و نباید موضوع را به سمت اختلافات مرزی ایران و امارات متحده سوق داد. به این ترتیب روشن است که حتی مقامات وقت انگلستان انگلیسی نیز به ایرانی بودن این جزایر واقفند و تنها عامل عدم پذیرش حق حاکمیت ایران بر این جزایر رقابت‌های مقطعی دولت‌های اروپایی بوده و در نتیجه با تغییر اوضاع سیاسی لزوم حل و فصل مسئله جزایر سه‌گانه نمایان گردید که در نهایت در سال ۱۹۷۱ م/ ۱۳۵۰ ه.ش این موضوع به نتیجه نهایی خود رسید.

منابع

- اوکانر، فردریک (۱۳۷۶)، خاطرات فردریک اوکانر، کنسول انگلستان در فارس، ترجمه حسن زنگنه تهران: نشر شیرازه.
- صالح محمد العابد (۱۹۸۶)، دور القواسم فی خلیج العربی، ۱۷۴۷-۱۸۲۰، بغداد: مطبعة الالعانی.
- جمال زکریا قاسم (۱۹۹۸)، تاریخ الخلیج العربی الحديث والمعاصر، قاهره: دار الحضارة القومي و والثقافة، ج ۲.
- جمعی از نویسندگان (۲۰۰۵)، تطور قطر السیاسی من نشاءت الاماره الی استقلال الدولة، الدوحة.
- جناب محمد علی (بی تا)، خلیج فارس، نفوذ بیگانگان و رویدادهای سیاسی تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۵۴)، روابط روس و انگلستان در ایران، ۱۸۶۴-۱۹۱۴، ترجمه منوچهر امیری، تهران: کتاب‌های جیبی.
- گرگانی، م منشور (۱۳۲۵)، سیاست انگلستان در خلیج فارس و جزایر بحرین (نفت و مروارید)، تهران: چاپخانه مظاهری.
- رایت، دنیس (۱۳۶۴)، ایرانیان در میان انگلیسی‌ها، تهران، نشر نو.
- سفرنامه فرنگستان. (۱۳۶۳)، سفرنامه اول مظفر الدین شاه، ج ۲، تهران.
- سیستانی، محمود افشار. (۱۳۵۸)، سیاست اروپا در ایران، ترجمه سید ضیاء الدین دهشیری، تهران، نشر موقوفات افشار یزدی.

- کرزن، لرد. (۱۳۵۰)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامرضا وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لرد کرزن در خلیج فارس. (۱۳۷۰)، بر پایه اسناد وزارت امور خارجه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- مایر، نیدراسکارفن. (۱۳۶۳)، زیر آفتاب سوزان ایران، ترجمه کی‌کاس جهانداری، تهران، نشر تاریخ ایران.
- محمود محمود. (۱۳۲۸)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان در قرن نوزدهم، تهران، اقبال.
- مستقیمی، بهرام. (۱۳۷۳)، دگرگونی نظام بین‌الملل، تسلط جهانی اروپا و ارزش‌های اروپایی ۱۸۹۵-۱۹۱۴، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- مهدوی، هوشنگ. (۱۳۵۵)، عبدالرضا هوشنگ، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، سیمرغ.
- نوایی عبدالحسین. (۱۳۷۵)، ایران و جهان، از مشروطیت تا پایان قاجاریه، ج ۳، تهران، هما.
- وادالا، رامی. (۱۳۶۴)، خلیج فارس در عصر استعمار، ترجمه محمد شفیع جواد، تهران، کتاب سحاب.
- ویلسون، آرنولد. (۱۳۶۶)، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران، علمی و فرهنگی.
- هاولی دونالد. (۱۳۷۷)، دریای پارس و سرزمین‌های متصل، ترجمه حسن زنگنه، بوشهر، بوشهر شناسی، بوشهر.
- Arrian, (1949) History Indica (d. 180 A.D), Book VII, ch. 37, in E.I. Robson, trans., Arrian: History of Alexander and India, London, W. Hrinman, Loeb Classical Library, Vol. II.
- Amirahmadi, Hooshang, (1996), Small Island, Big Policies (The Tonb's and Abumusa in the Persian gulf's), New York, Martins press.
- Annual Administration Reports of the Persian gulf Residency and Muscat Political Agency, 1875-6, (Calcutta), Province of Fars.
- Bombay Government Selection, (1956) From The Records Of The Bombay Government, Historical and Other Information With The Province Of Oman, Muscat And Other Places in Persian Gulf, Bombay, Bombay Edition, Vol. XXIV
- Bavand, Davoud, H, (1994), The Historical, political and Legal Bases of Irans, Sovereignty over the Islands of Tonb and Abumusa. New York, Internet Concepts Incorporated.
- Busch, K, (1967), Britain and The Persian Gulf, 1894-1914, California, Berkeley University of California Press.
- Constable, Captain C.G., and Stiffe, Lieutenant A.W, (1864), The Persian Gulf Pilot, Including the Gulf of Oman, London: Hidrographic Admiralty.
- Cloudius Ptolemaeus (D. 163 A.D), (1969), Geogographia, book VI, Published in Venice in 1511, Amesterda, Chapter IV.
- India Office Recobds [I.O] Annual Administration Reports of the Persian gulf Residency and Muscat Political Agency. , Calcutta, Province of Fars.

- J G. Lorimer, ,(1970) , Gazetteer of the Persian gulf, Oman and central Arabia , Vol.1,part IA Historical ,Calcutta, 1908-1915 ,Republished by grey International West Mead, England.
- John McCluer,(1986) ,An Account Of Navigation between India and Persian Gulf,London.
- Herodtus,persian wars,(1942) ,Book III.93,in F.R.B.Godolphin,ed.,The Greek Historians, Vol.I (New York: Random House)
- Kelly,1968,Great ,(1968) ,Britain and the Persian gulf,1795-1880,oxford university press.
- Kinner.John Macdonald,(1813) ,A Geographical Memoir of Persian gulf Emirate,London,unknown publisher.
- Kumar, parinder,(1966.),India and the Persian gulf 1858-1907,London,Asia Publishing House.
- Mirfendereski, (1985) ,"The Tamb Islands Controversy,1887-1971,A Case Study in Claims to Territory in International Law,Tufts University of Massachusetts.
- Mojtahedzadeh,Pirouz,(1992) ,The Changing World Order and the Geographical Regions of Caspian-Central Asia and and the Persian gulf ,London,Urosevic Foundation.
- Mohammad Morcy Abdollah,(1987),The United Arab Emirates,London,Croom Helm.
- P.L.Toye,(1993) ,The Lower Gulf Islands:Abumusa and the Tonbs, ,London, Archive Edition, Vols.1& 2.
- Saldanha. J.a,(1986) , The Persian gulf, 1870-1904, London, Archive edition.
- Vinsent,W ,(1809) ,The Voyage of Nearchus and Periplus of the Eritrian Sea,Oxford,Oxford University press.
- Wilkinson,John C ,(1969) ,Arab Settlement in Oman, Oxford,Oxford University press.
- Wilkinson,John C,(1975) ,The Julanda of Oman,Muscat, Journal of Oman Studies.

The Creation Process of Three Islands Question

Dr. Hassan Zandieh , Mahmoud Esmaeli , Salman Ghasemian

Abstract

Three Islands question is an important subject-matter in modern history of the Persian Gulf. A survey on rising of this question is very important due to its role in the establishment of a principle relationship between the regional countries. The British officials emphasized Iranian sovereignty over the Islands until late nineteenth century, but the intensifying of the political and economical rivalry between the European great powers, and the threat to the British interest in the late decade of the nineteenth century changed the British approach in the region while Britain was the protector of the sheikdoms. The occupation of the three islands at the entrance of the Persian Gulf at the beginning of 1903 was an important action of Britain in confrontation with others rivals. In 1971 the question ended by an agreement between Iran and English government, but by establishment of Islamic republic of Iran the question raised again. Hens for the historical recourses focused on difference and caused dimity and desperation of coastal countries. One of the most resources in this subject "The UAE three Occupied Islands" focused on Island dispute to discuss the historical and legal Arab sovereignty over Iranian three Islands and dimmed to propagate Iran Threat to Arabs. White analyzing the events occurred between 1895 and 1903 and occupation of Islands by English navy in 1903, we might understand about Identity of question and importance of Tomb & Abu Musa Islands in British policy in Persian Gulf.

Keywords

Britain, international rivalry, rineteenth century, Ghavasem, Tonb & Abumusa islands

First wave of Sout-To-north Immigartion in Persian Gulf and its adjacent regions

Dr. Moahmmad Bagher Vosoughi
Associate Professor of History Group in Tehran University

Abstract

The foremost constant and incessant social development in history of Persian Gulf is “immigration and population displacement” at both sides of this region. This phenomenon is so important that no one may comprehend properly the events and incidents occurred in this region particularly at pre-petroleum exploration regardless of investigation and considering this issue in mind. If we divide Persian Gulf longitudinally in to northern and southern parts by drawing an assumed line, it is clearly obvious that direction of such immigration has been oriented from south to north of yore until the early period of 14th hegira century (20th cen. AD). In the present study, term “north” stands for Iranian current beaches at northern side of Persian Gulf and term “south” denotes seashores at the present countries like Kuwait, Bahrain, Qatar, Saudi Arabia, United Arab Emirates (UAE) and Oman. Although social groups in Persian Gulf have frequently immigrated over the time in this region, but at some part of history and due to certain reasons and factors, a large wave of these immigrations has been brought about and deeply affected on social and political structure at this region. One of the most influencing examples of these immigrations has occurred in ancient period of Iran that is infact considered as “the first wave of south- to- north immigration”. In this study and based on main sources, the first immigration and population displacement in Persian Gulf has been characterized and evaluated as a historical subject.

Keywords

Persian Golf , Immigaration, ancient period of iran, social and political structure.

Settlements of Izeh Plain in Stone Age: Characterization and Topographical Analysis

*Dr. Kamaledin Niknami
Archaeology Group in Tehran University
Mojgan Jayez
MA in Archaeology Field*

Abstract

Izeh Plain is a sedimentary plain situated at northeastern part at Khuzestan Province, Iran where according to some partial investigations carried out in 2007, 54 settlements from Epipalaeolithic and early Neolithic ages were discovered there. Henry Wright, who had explored throughout this settlement before Islamic Revolution, implies that only 30 percent of piedmonts were completely investigated and as a result it was not possible for them to access Settlement Pattern in Epipalaeolithic age in this area. After Islamic Revoulution, within several explorations that conducted in areas surrounding Izeh Plain, some of settlements from Stone Age were discovered. Topographical analyses done on the discovered settlements during exploration in 2007 and looking at ecological perspective of this region indicate that the presence of two lakes that have formed within internal basin in Izeh Plain as well as all seasonal streams which flow into these two lakes from outskirt of Izeh Plain plus geological characteristics of this region that led to formation of several caves and dales in this area are considered as very important factors in formation of settlements from Stone Age.

Keywords

Epipalaeolithics, Early Neolithics, Izeh, Topographic Analysis

Impact of politics in codification and development of Mazdak-Nameh books

Dr. Abbas Zarei Mehrvarz
Assistant Professor in Bu Ali Sina University ²
Dr. Nooreddin Nemati
Assistant Professor of Tehran University

Abstract

At early period of Ghobad's reign, Sassanid King (486-531AD), an important movement occurred, headed by Mazdak, for several social, economic and political reasons so that the king supported it in order to weaken the position of great figures and clergymen as well. Naturally, important people opposed the given movement and dethroned Ghobad King from power and he managed to resume his reign again only by the support of Hephthalites. Several years later, re-aliance of authorities and clergymen with Khosro- Ghobad third son- led to coup, Ghobad's dismissal and killing of Mazdak and his adherents (531AD). As a result, some reforms were done to stabilize resumption of power and reputation to authorities and clergymen. After suppression of this movement, based on Khosro Anooshirvan, new king, an official narrative was recorded in KHODAY-NAMEH book (literally God's scripture) as book of Sassanid official history by a negative perspective toward movement of Mazdak. At the same time, other several narratives were prevalent among people in written or perhaps orally. Some of these narrations were translated from Pahlavi to Arabic after fall of Sassanid (635AD) where they became very well-known during Islamic early centuries. The main narratives from Tale of Mazdak were included in some of historic, literary and political books.

The authors in this essay are trying as possible to examine the probable political reasons for prevalence of these narratives in Sassanid periods and Islamic early centuries by adaptation of strong and weak points, legendary and real parts and their manipulations within books like Tabari History book, Shahnameh of Ferdowsi, Syasat- Nameh of Nezam-Al-Molk, Fars- Nameh by Ibn- Balkhi, Fostat-Al-Edalat Fi-Qavaed-Al-Saltanat book by Mohammad Ibn Mahmud Khatib.

Keywords

Sassanid, King Ghobad, Movement of Mazdak, Islamic Period, Abbasids, Politics

Position of Eastern States in Achaemenid Empire

Dr. Bahman Firoozmandi

*A member of academic fellowship in Tehran University, Faculty of
Literature & Human Sciences*

Ali Bahadori

MA Student in Archaeology field at Tehran University

Abstract

On the one hand, the vacant position of study about impact of Achaemenid Empire on eastern states is due to silence by classic authors in dealing with these lands; and on the other hand, it is referred to shortage of archeological artifacts relating to Achaemenids at the given region. In the present essay, by the aid of reminiscent works and economic and administrative evidences obtained from imperial centers such as royal epigraphs, memorial embossed reliefs and official documents as well as archaeological artifacts, it has been tried to reconstruct position of eastern states in achaemenids' imperial, official, political and economic system. A list of affiliate lands in imperial reliefs may reflect position of any state in imperial administrative system. After reference to imperial centers in most of state lists, these are eastern states that mentioned; it may be a sign for their status in imperial administrative system. Such attitude was also reflected in memorial embossed reliefs. In and embossed relief, carriers of imperial flag that inscribed on tombs of Achaemenid kings, agents from eastern states have been represented after representatives from imperial centers and even in some embossed reliefs, agents of eastern states were displayed as armed people. Since the representatives from other states lacked such a privilege so this might signify their status in imperial political system. In clay epigraphs from Takht-E-Jamshid, we witness a constant and interrelated connection between imperial centers and eastern states while such realtion might be faded away highly regarding western states. The constant relationship between eastern states with given centers and thus with other imperial points has definitely a dramatic impact on thriving and prosperity of economy and commerce as well as life progress for the people in these areas.

Keywords

Achaemenid Epigraphs, State Lists, Embossed Patterns, Takht-E-Jamshi Clay Reliefs, Archaeological Artifacts

***History of cultural developments and metamorphosis of works
written in pre- Islamic Era***

Dr. Homeyra Zomorodi

Associate Professor in Faculty of Literature and Human Sciences

Abstract

During different historic periods, Land of Iran has been invaded by alien tribes and Iranian written works such as religious, scientific and historic books have been subjected to destruction and demolition for several times.

Many historical evidences have referred to background of this issue and at the same time they testified that Iranian cultural written heritage has been subjected to recovery and revival by rewriting or repeated compilation and translation. And also during Islamic period, many scientific, historic and cultural writings and translations were intellectual heritage of great civilizations like Iran and Greece where Greek heritage, of course, has also included Iranian teachings because of Mecedonian Alexander's Invasion to Persia. In this paper, we intend to consider historical documentations in this regard by exploration into cultural developments in the field of written works.

Keywords

Invasion, Bequest of Magi, Greek Heritage, Revision of Works (Rewriting), Movement of Writng and Translation

Utopia drawn by Toos Sage in Shahnameh

Dr. Mahmoud Jafari Dehaghi

Abstract

It seems that characteristics of utopias have been inscribed in the most ancient Iranian myths on the one hand, and drawn in Shanameh book by Toos Sage (Ferdowsi) on the other hand. Apparently, theme and pattern of utopia were included in Var Jam Kard (a garden built by King Jamshid) at first place that is the most ancient one of such towns and according to Vandidad (Chapter of Avesta), it was constructed by king Jamshid in order to take care of a type of Ahuraic beings at this place. Ethernity is one of the characteristics of this Var (or bulwark) and rather than it, no sign of coldness, warmth, darkness, illness and mortality could be seen there. An example of this type is a construction that has been built by Izad Mehr (God of Light) over the top of Hara (Alborz) a legendary mount based on Mehr-Yasht (10th chapter of Avesta) where there was no sign of coldness, warmth, darkness, illness and mortality.

From author's view, by representation of Kang Dej (Zahak's castle) as celestial type of eternal utopia, Toos Sage has also looked at its ancient patterns. For this reason, he depicts it as:

I) it is a large city including beautiful gardens and buildings;

II) It has a temperate climate where there is no room for heat and coldness.

III) Its water is salubrious where there is no sign of illness and mortality.

Writing of the paper was intended to compare kang Dej as eternal town of Shahnameh with mythical samples in ancient texts thereby a beam of light to be cast on origin of Toos Sage's thoughts.

Keywords

Utopia, Kang Dej, Syavash- Gird, Var Jamkard, Izad Mehr, Soroush (Divinely Voice)

Table of Contents

1- Utopia drawn by Toos Sage in Shahnameh

Dr. Mahmoud Jafari Dehaghi 3

2-History of cultural developments and metamorphosis of works written in pre- Islamic Era

Dr. Homeyra Zomorodi 4

3- Position of Eastern States in Achaemenid Empire

Dr. Bahman Firoozmandi, Ali Bahadori..... 5

4-Impact of politics in codification and development of Mazdak-Nameh books

Dr. Abbas Zarei Mehrvarz, Dr. Nooreddin Nemati 6

5- Settlements of Izeh Plain in Stone Age: Characterization and Topographical Analysis

Dr. Kamaledin Niknami, Mojgan Jayez 7

6- First wave of Sout-To-north Immigartion in Persian Gulf and its adjacent regions

Dr. Moahmmad Bagher Vosoughi 8

7- *The Creation Process of Three Islands Question*

Dr. Hassan Zandieh , Mahmoud Esmaeli , Salman Ghasemian.....9

ISSN: 2252-0643



Iranian Studies

(Former Journal of Faculty of Literature & Human Sciences)

University of Tehran

1st Year; Vol. 1, Autumn - Winter 2011

License Holder (Publisher): Literature & Human Sciences Faculty, Tehran University

Managing Director: Dr. Hassan Talaei (Prof. of Tehran University)

Editor-in-chief: Dr. Gholam Hossein Karimi-Dostan (Prof. of Tehran University)

Editorial Board

Dr. Mozafar Bakhtiyar (Associate of Tehran University)

Dr. Mohammad Hossein Papeli Yazdi (Professor of Tarbiat Modarres University)

Dr. Mohamoud Jafari Dehaghi (Associate of Tehran University)

Dr. Jalaeddin Rafiifar (Professor of Tehran University)

Dr. Ahmad Salehi Kakhaki (Assistant of Isfahan University of Art)

Dr. Mansur Sefatgol (Professor of Tehran University)

Dr. Phelip J Krin Brok (Professor of Gottingen Alman University)

Dr. M.J. Kazzazi (Professor of Alame Tabatabay University)

Dr. Seyyed Hossein Nasr (Professor George Washington University USA)

Dr. K. Niknami (Professor of Tehran University)

Executive Expert (Secretary): manizheh chenari

Address: Literature and Human Sciences Faculty of Tehran University, Enqelab blv, Tehran, Iran.

E-mail: jiranica@ut.ac.ir

Phone: +9821-66978885

Fax: +9821-66978885

Price: 30000 RIs

According to Notice No 100159 dated 06/9 /2011 issued by Supervisory Commission of State Scientific Journals affiliated to Ministry of Science, Researches & Technology, **the Scientific- Research Rank** was granted to **Journal of Iranian Studies**.

All rights reserved for the Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran